



شعله جاوید

ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
"اساسنامه حزب"

شماره سیزدهم دوره سوم جوزا - سرطان 1385 (جون 2006)

ارزیابی یک نقد از
اساسنامه و برنامه حزب
صفحه (10)

پیچیدگی تضاد های جامعه و رده بندی درست آنها

همانطوری که تداخلات و تاثیر گذاری های تضاد های یکجانبه نبوده و دو جانبه و چند جانبه می باشند، ساحات تاثیر گذاری تضاد ها نیز با دیوار چین از هم جدا نیستند، بلکه بصورت همزمان و هم مکان در همدیگر تداخل می کنند. به همین جهت است که یک نیروی سیاسی مشخص نمی تواند صرفاً حامل و عامل یک تضاد یا یک جهت یک تضاد معین باشد.

صفحه (2)

جواب
نامه
های
رسیده

صفحه (39)

نگاهی به
طرح
پیشنهادی
مرامنامه
سازمان
روشنگران
افغانستان
صفحه (26)

مصاحبه با نماینده حزب
کمونیست انقلابی امریکا
صفحه (49)

پیچیدگی تضاد های جامعه و رده بندی درست آنها

نماید. در زمان اشغال افغانستان توسط قوای سوسیال امپریالیستی نیز چنین حالتی وجود داشت. در آن زمان نیز، تضاد عمده، تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی بود که مشخصا بصورت تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با اشغالگران سوسیال امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان یعنی رژیم پوشالی بورژوا کمپرادور و رویزیونیست، تبارز نموده بود.

اما در حالت نیمه فئودالی - نیمه مستمراتی که طبقات ارتجاعی استثمارگر و ستمگر حاکمیت را در دست دارند و سلطه امپریالیزم نسبتا بصورت غیر مستقیم اعمال می گردد، تضاد میان توده های خلق های کشور و طبقات حاکم فئودال و بورژواکمپرادور به تضاد عمده تبدیل می گردد. چنین حالتی در طول دوران سلطنت ظاهر شاه و حاکمیت پنج ساله داود خان وجود داشت.

در حالت نیمه فئودالی - نیمه مستمراتی، در صورتی که مداخلات امپریالیست ها بسیار فعال و شدید باشد، بخصوص از لحاظ نظامی، تضاد عمده به دو شکل دیگر نیز می تواند تبارز نماید. در صورتیکه ارتجاع حاکم با پشت گرمی های مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست ها در مواجهه با مبارزات وسیع و گسترده توده های خلق ها قرار داشته باشد، تضاد عمده عبارت از تضاد میان توده های خلق ها از یکطرف و ارتجاع و امپریالیزم،

جامعه افغانستان به مثابه یک جامعه مستعمره - نیمه فئودال، دارای سه تضاد بزرگ است:

- 1 - تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی.
- 2 - تضاد توده های مردمان کشور با طبقات حاکم فئودال و بورژوا کمپرادور.
- 3 - تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی.

این تضاد ها همه ریشه در تضاد اساسی نظام ارتجاعی وابسته به امپریالیزم در کشور دارد که گاهی حالت مستمراتی - نیمه فئودالی دارد و گاهی حالت نیمه فئودالی - نیمه مستمراتی. حالت مستمراتی - نیمه فئودالی تفاوت های کیفی ای با حالت نیمه فئودالی - نیمه مستمراتی دارد، ولی از اساس با آن یکی است. حالت مستمراتی - نیمه فئودالی در واقع وضعیت تشدید یافته حالت نیمه فئودالی - نیمه مستمراتی از وجه سلطه امپریالیستی است. تضاد اساسی در هر دو حالت با هم منطبق بوده و یکی محسوب می گردد. تفاوت کیفی میان این دو حالت، تفاوت در تضاد عمده آنها است. تضاد عمده فعلی جامعه افغانستان، که در حالت مستمراتی - نیمه فئودالی قرار دارد، تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی است که مشخصا بصورت تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان تبارز می

معینی بر روند حرکت تضاد عمده ، را حفظ می کنند .

تضاد های بزرگ و همچنان تضاد های مهم و غیر مهم دیگر جامعه با همدیگر متداخل بوده و همه روی هم بصورت متقابل تاثیر می گذارند . همانطوری که این تداخلات و تاثیر گذاری ها یکجانبه نبوده و دو جانبه و چند جانبه می باشند ، ساحات تاثیر گذاری تضاد ها نیز با دیوار چین از هم جدا نیستند ، بلکه بصورت همزمان و هم مکان در همدیگر تداخل می کنند . به همین جهت است که یک نیروی سیاسی مشخص نمی تواند صرفا حامل و عامل یک تضاد یا یک جهت یک تضاد معین باشد .

مثلا نیروی انقلابی حامل و عامل یک جهت از تضاد عمده ، جهت خلق ها و ملیت ها ، در مقابله و مبارزه با اشغالگران و دست نشانندگان شان است ؛ ولی در عین حال عامل و حامل یک جهت از تضاد میان توده های خلق ها و طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور (جهت توده های خلق ها) و همچنان عامل و حامل مبارزه علیه کلیت کشمکش ها میان مرتجعین ، است و نمی تواند مبارزاتش را با توجه به این مجموعه کلی پیش نبرد . قدر مسلم است که این نیرو نمی تواند تفاوت میان تضاد عمده و تضاد های غیر عمده را نادیده بگیرد و با همه آنها برخورد یکسان داشته باشد . علاوه تا ، نیروی انقلابی در رابطه با تضاد های مهم جامعه ، یعنی تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار و تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم طبقات

بصورت مشخص پشتیبانان امپریالیستی فعال ارتجاع حاکم ، از طرف دیگر خواهد بود . چنین حالتی از زمان کودتای هفت ثور تا زمان تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان ، وجود داشت . اما در صورتیکه ارتجاع حاکم در مواجهه با مبارزات وسیع و گسترده توده های خلق ها قرار نداشته باشد ، تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی تشدید می یابد و این تضاد ، به تضاد عمده تبدیل می گردد . چنین شرایطی در زمان جنگ های خانمان بر انداز ذات البینی میان جهادی ها و همچنان در زمان طالبان ، که دوره جنگ میان طالبان و جهادی ها بود ، وجود داشت .

عمده بودن تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان در شرایط فعلی ، به این معنی نیست که تضاد میان توده های خلق ها و طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور و همچنان تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی ، دیگر عملکرد و تاثیر گذاری ای بر اوضاع ندارند . بالا تر از این ، باید گفت که عمده بودن این تضاد به این معنی نیست که آن دو تضاد بزرگ ، دیگر عملکرد و تاثیر گذاری شان بر اوضاع کم اهمیت و قابل انصراف می باشد . آن تضاد ها با وجودی که در مرحله فعلی تابع تضاد عمده گشته و توسط آن سمت و سو پیدا می نمایند ، اما در عین حال به مثابه تضاد های بزرگ جامعه باقی می مانند و تاثیر گذاری های بزرگ شان بر روند تکامل جامعه ، منجمله تاثیر گذاری های

حاکمه ملیت پشتون، نیز در جهت زنان و ملیت های تحت ستم قرار دارد و نمی تواند مبارزه علیه شوونیزم جنسی و ملیتی را به فراموشی بسپارد. ولی مکلف خواهد بود که این مبارزات را در تابعیت از تضاد عمده و در پیوند با تمام تضاد های بزرگ به پیش ببرد.

طالبان را در نظر بگیریم (درینجا منظور از طالبان آن بخش از طالبان است که علیه اشغالگران و رژیم کوزی می جنگند و نه تسلیم شده های شان): طالبان کسانی اند که حاکمیت شان توسط اشغالگران سرنگون گردید، حاکمیتی که تا حد زیادی با پشت گرمی و حمایت خود آنها به وجود آمده بود. ولی مقاومت طالبان علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده ادامه یافته است. این وضعیت، موقعیت آنها را در رابطه با تضاد عمده مشخص می نماید. اما صرفا توجه به این موضوع، علیرغم عمده بودنش، نحوه برخورد و تعیین سیاست های مناسب در قبال طالبان را نمی تواند بصورت تمام و کمال معین و مشخص سازد.

طالبان از لحاظ طبقاتی ماهیت یکسانی با رژیم دست نشانده دارند. در اینمورد باید گفت که رنگ و بوی فئودالی آنها نسبتا غلیظ تر و پر رنگ تر نسبت به رژیم دست نشانده است و نمای بورژوا کمپرادوری آن نسبتا ضعیف تر. همین ماهیت طبقاتی استثمارگرانه و ستمگرانه، چهار موضوع دیگر در رابطه با آنها را به وجود می آورد. یکی اینکه مقاومت آنها علیه اشغالگران

و رژیم دست نشانده مبتنی بر منافع اکثریت قاطع توده ها به ویژه کارگران و دهقانان نیست، بلکه مبتنی بر منافع فئودال ها و بورژوا کمپرادور ها است. دیگر اینکه مقاومت آنها بر پایه دشمنی سیستماتیک با نظام سرمایه داری امپریالیستی، که تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها از ان ناشی می شود، نیست. چنین مقاومتی حتی اگر به موفقیت نیز بینجامد، در بهترین صورت صرفا می تواند حالت مستعمراتی را به حالت نیمه مستعمراتی بدل نماید. بنا بر این چنین مقاومتی نجات از تمامی اشکال سلطه امپریالیستی را اصلا نمی تواند متحقق بسازد. علاوه می تواند زمینه ساز وابستگی به سائر قدرت های امپریالیستی گردد. سوم اینکه در شرایط ویژه کنونی افغانستان، که کشور علاوه از تجاوزات و مداخلات امپریالیست ها، آماج مداخلات رژیم های ارتجاعی خارجی نیز هست، مقاومتی با اینچنین ماهیت طبقاتی می تواند - در واقع تا حد معینی توانسته است - آلت دست رژیم های ارتجاعی خارجی قرار بگیرد. چهارم اینکه بنا به همین ماهیت طبقاتی، تضاد میان طالبان و رژیم دست نشانده، صرفا تضاد میان مقاومت کنندگان در مقابل متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده اشغالگران نیست، بلکه در عین حال، تضاد میان دو دسته بندی ارتجاعی فئودال کمپرادور نیز محسوب می گردد. علاوه در رابطه با شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی تفاوت ماهوی و

از لحاظ ایدئولوژیک نیز تفاوت ماهوی میان اسلامیزم رژیم دست نشانده و اسلامیزم طالبان وجود ندارد. اما به وضوح اسلامیزم طالبان نسبت به اسلامیزم رژیم دست نشانده پر رنگ تر است. به عبارت دیگر اسلامیزم طالبان مبتنی بر اسلام ناب است و اسلامیزم رژیم دست نشانده رگه های کم‌رنگی از مدرنیسم را با خود دارد. اما طالبان از لحاظ ایدئولوژیک به نحو بسیار محکمی بر روی این تفاوت اتکاء می کنند. آنها رگه های کم‌رنگ مدرنیستی در اسلامیزم رژیم دست نشانده را به معنی عدم خلوص در پذیرش اسلام تلقی کرده و رژیم را به منافقت متهم می کنند، منافقتی که به نظر آنها خطر بزرگی را متوجه اسلام می سازد. طالبان با تکیه بر همین موضعگیری ایدئولوژیک، رژیم را حاکمیت منافقی می داند که فقط برای فریب مسلمانان ماسک دروغین "جمهوری اسلامی افغانستان" را به چهره کشیده است. آنها آشکارا می گویند که: "در اسلام دموکراسی نیست" و در مورد رژیم می گویند که چون دموکراسی می خواهد لذا یک رژیم اسلامی نیست. البته آنها وقتی که می گویند: "در اسلام دموکراسی نیست" راست می گویند؛ اما گفته شان در مورد اینکه: "رژیم کرزی دموکراسی می خواهد"، گفته درستی نیست. طالبان طرفدار "امارت اسلامی" هستند و "جمهوری اسلامی" را، که در افغانستان به مفهوم سیستم سیاسی چند حزبی اسلامی مطرح گردیده است، قبول ندارند. خلاصه

اساسی میان طالبان و رژیم دست نشانده وجود ندارد. حتی بطور مشخص باید گفت که غلظت شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی طالبان نسبت به شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی رژیم دست نشانده بیشتر است. مخالفت طالبان با رژیم دست نشانده و مقدم بر آن مخالفت شان علیه اشغالگران امپریالیست، در مورد مسائل مربوط به زنان و ملیت ها، مبتنی بر همین غلظت بیشتر شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی شان است. مثلاً آنها پذیرفته شدن کثیر القومیتی بودن افغانستان و به رسمیت شناخته شدن زبان های دیگر، غیر از زبان پشتو، را در "قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان" به عنوان یک حرکت ضد "وحدت ملی" و "تجزیه طلبانه" مورد نکوهش قرار می دهند و به این ترتیب طرفدار حاکمیت شوونستی ملی غلیظ تری نسبت به رژیم دست نشانده هستند. در مورد مسئله زنان، طالبان اقدامات ناچیز و نمایشی رژیم دست نشانده برای زنان را به مثابه اقدامات ضد اسلامی و ضد فرهنگ ملی که هدفش ترویج فحشا و فساد اخلاقی و تضعیف خانواده است، به شدت محکوم می نمایند. به همین جهت است که هر جاییکه دست شان برسد، مکاتب دخترانه را به آتش می کشند و می بندند و کارمندان زنانه را خانه نشین می سازند. غلظت شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی طالبان نسبت به رژیم دست نشانده نه تنها امروز مشخص و روشن است بلکه در زمان حاکمیت شان نیز بخوبی هویدا بود.

سازند. این موضوع بخصوص در صورت اوجگیری مقاومت ملی مردمی و انقلابی بیشتر از پیش قابل دقت و در خور توجه خواهد بود.

طالبان در قبال چنین مقاومتی چه سیاستی را در پیش خواهند گرفت؟ احتمال زیاد وجود دارد که آنها سیاست خصمانه ای در قبال این مقاومت در پیش بگیرند، ولی در عین حال این امکان نیز وجود دارد که آنها مخالفت شان علیه چنین مقاومتی را تا سرحد تصادمات نظامی تشدید ننمایند و یا نتوانند تشدید نمایند.

در هر حال با توجه به اینکه آنها بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند، قطب انقلابی و وظیفه دارد که در عین تدارک، بر پای و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، نوعی همسویی عمومی در مقاومت با آنها بوجود بیاورد و یا لا اقل از به وجود آمدن جو برخورد نظامی میان دو طرف جلوگیری نماید. مسلم است که غیر از برخورد ها و مبارزات مسلحانه میان دو طرف بر سر اختلافات شان در مورد چگونگی و شکل مقاومت، مبارزات سیاسی - ایدئولوژیک بر سر چنین مسائلی میان شان ادامه خواهد یافت و نمی تواند که ادامه نیابد.

ولی اگر به سائر تضاد ها، غیر از تضاد عمده، نظر اندازیم، می بینیم که گرچه تفاوت ماهوی میان رژیم دست نشانده و طالبان در عرصه این تضاد ها وجود ندارد، ولی از جهات معینی وضعیت طالبان نسبت به وضعیت

طالبان مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تفسیر اسلامی می کنند و این مقاومت را بمثابة " جهاد اسلامی " مشخص می نمایند.

به این ترتیب اگر تضاد عمده یعنی تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را در نظر بگیریم، می بینیم که طالبان در ضدیت با اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار داشته و مقاومت شان را علیه آنها ادامه می دهند. اما این مقاومت چه از لحاظ ماهیت و چه از لحاظ شکل و صورت عمقا ارتجاعی است و همین امر زمینه های زیادی برای سازش و تبانی میان آنها و اشغالگران و رژیم می تواند به وجود آورد. یک نکته بسیار مشخص و روشن درین مورد این است که حاکمیت طالبان خود در زمانش تا حد زیادی متکی به حمایت همین اشغالگران امروزی بود و هم اکنون نیز بخش مهمی از طالبان دیروزی، به شمول کرسی، در ترکیب حاکمیت پوشالی سهم دارند و بلکه نقش مهمی در این ترکیب بر عهده دارند. همین امر باعث می گردد که اشغالگران و رژیم دست نشانده در عین حالیکه سیاست سرکوب قهری در مورد مقاومت ارتجاعی طالبان را پیش می برند، سیاست آشتی در قبال آنها را نیز باز می گذارند و راه مذاکره و سازش با آنها را مسدود نمی کنند. اینها مجموعا عواملی اند که بر مقاومت طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده خدشه وارد می سازند و آن را از پایه محکم و پیگیر بی بهره می

بهر حال ، با در نظر داشت چگونگی برخورد به تضاد عمده و مجموع تضاد های بزرگ و مهم جامعه ، می توان به روشنی درک کرد که مناسبات میان مقاومت ملی مردمی و انقلابی تحت رهبری قطب انقلابی جامعه و بصورت مشخص مائوئیست ها و مقاومت مذهبی فئودال کمپرادوری و ارتجاعی طالبان و هم قماشان شان ، مناسبات صاف و هموار و راحتی نیست و نمی تواند باشد . باید نهایت کوشش به عمل بیاید که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی میان دو طرف ، چه در رابطه با چگونگی برخورد به تضاد عمده و چه در رابطه با اختلافات در عرصه تضاد های دیگر ، به مبارزات مسلحانه انکشاف نیابد . اما درینجا دو موضوع جدی قابل دقت وجود دارد . یکی اینکه جلوگیری از انکشاف مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی میان دو طرف ، که با توجه به اختلافات ناگزیر و اجتناب ناپذیر است ، به مبارزات مسلحانه صرفا با کوشش و تلاش یکجانبه قطب انقلابی امکان پذیر نیست . اگر آنها بهر قیمت تلاش کنند علیه مقاومت ملی مردمی و انقلابی دست به جنگ بزنند ، این مقاومت باید برای دفاع مسلحانه از خود و افشای گری در مورد سیاست انحصار طلبانه و تفرقه افکنانه ای که در نهایت به سود اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام می شود ، قاطع و جدی عمل نماید . دیگر اینکه نفس تدارک ، بر پایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی متضمن خط کشی ایدئولوژیک - سیاسی ، تشکیلاتی و نظامی با مقاومت

رژیم دست نشانده منفی تر است . همین امر یکی از عوامل عینی تسلیم طلبی های تعدادی از چپی های سابق در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده محسوب می گردد . آنها با توجه به ماهیت نسبتا غلیظ فئودالی و شوونیستی ، اعم از شوونیسم ملی و جنسی ، طالبان نسبت به رژیم دست نشانده و همچنان رنگ و بوی تند تر اسلامی و ضد دموکراتیک آنها ، رژیم دست نشانده و امپریالیست های اشغالگر را نسبت به آنها ترجیح می دهند و در صف آنها می ایستند .

این موضوع در زمانیکه افغانستان توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی اشغال شده بود و رژیم دست نشانده آنها در کابل حاکمیت داشت ، نیز تقریبا به همین گونه بود . اما در آن وقت ، چپ افغانستان تقریبا در مجموع روی تضاد عمده تکیه کاملا یکجانبه نمود و در واقع نوعی تسلیم طلبی در قبال نیروهای اسلامی را در پیش گرفت . آن تسلیم طلبی در قبال نیروهای اسلامی مقاومت ، خواهی نخواهی نظر به ماهیت خود ، در سطوح معینی به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان تبدیل گردید ، و نمی توانست که تبدیل نگردد . به همینگونه تسلیم طلبی ملی امروز عناصر و گروپ های سابقا چپی نمی تواند تسلیم طلبی طبقاتی در قبال نیروهای اسلامی شامل در حاکمیت پوشالی و همچنان کل نیروهای ارتجاعی اسلامی ، را در بر نداشته باشد .

های ملی، مردمی و انقلابی منجر نشود؟

پافشاری روی چنین سیاستی و جدیت و پیگیری در تطبیق آن بخاطری ضروری است که متمرکز کردن تمام توان و نیروی مبارزاتی مسلحانه علیه دشمن عمده ضروری است و هر گونه عدم تمرکزی درینمورد به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام می شود. باید نهایت تلاش و کوشش مان را به عمل بیاوریم که تمام توان و ظرفیت مبارزاتی مسلحانه خود را علیه دشمن عمده بکار اندازیم و از مصرف نمودن آن در مسیر های غیر عمده یعنی در تقابل علیه دشمن غیر عمده یا طالبان و هم قماشان شان، جلوگیری نماییم.

اما در رابطه با عدم انصراف از شعار های ملی مردمی و انقلابی باید گفت که چنین عدم انصرافی و کوشش برای گسترش و تعمیق هر چه بیشتر آنها در سطح جامعه فقط و فقط در صورتی ممکن و میسر و پیشرونده است که:

- از لحاظ ایدئولوژیک دور نمای غائی و هدف نهائی مان را همیشه بخاطر داشته باشیم و چراغ راهنمای مان قرار دهیم. به عبارت دیگر چشم بر نداشتن از هدف غائی کمونیزم و الزامات کشوری و بین المللی آن است که در مقابل در غلطیدن به جهت گم کردگی تضمین به وجود می آورد. چنین تضمینی بصورت پیگیر و مداوم مورد نیاز است و همیشه باید صیقل داده شود. ماهیت پرولتری و هویت کمونیستی پیشآهنگ نقش محوری بر عهده دارد. تکیه روی این ماهیت و

مذهبی فنودال کمپرادوری و ارتجاعی است. بدون چنین خط کشی روشن و صریح و تکیه استوار بر آن، نه می توان تدارک برای بر پایی مقاومت انقلابی را پیش برد و نه تداوم آنرا تضمین نمود. از این جهت مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه طالبان و هم قماشان شان و تکیه روی استقلالیت تشکیلاتی و نظامی قطب انقلابی و مبارزه برای گسترش و استحکام روز افزون آن، اجتناب ناپذیر و غیر قابل انصراف است.

در رابطه با این موضوعات همیشه باید توجه داشت که اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، پس از برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی، با تکیه بر خصلت غلیظ ارتجاعی و مذهبی طالبان و هم قماشان شان، مداوما بصورت مستقیم و غیر مستقیم کوشش خواهند کرد که آنها را تحریک نمایند تا دست به جنگ داخلی بزنند. هوشیار بودن در مقابل چنین توطئه هایی نهایت ضروری است و یقینا اتخاذ تاکتیک های معین و مشخص سیاسی در قبال طالبان، از دید هوشیاری های تاکتیکی و در مواردی از دید گذشت های تاکتیکی و همچنان هوشیاری و افشاگری در مورد سیاست تفرقه افکنانه اشغالگران و دست نشانندگان شان را ناگزیر میسازد.

چرا باید روی چنین سیاستی پافشاری نمود و علیه برپایی جنگ داخلی مبارزات جدی و پیگیری را به پیش برد؟ چه باید کرد تا اتخاذ چنین سیاستی در نهایت به انصراف از شعار

هویت ، نه تنها در ضدیت با دشمنان ، بلکه در رابطه با متحدین سیاسی ، نیز الزامی و ضروری است . در غیر آن انحلال طلبی ایدئولوژیک به وجود می آید و این می تواند زمینه ساز هر نوع انحلال طلبی دیگری گردد .

- از لحاظ سیاسی نه تنها روی اهداف و شعار های محوری مبارزاتی مان یعنی شعار ها و اهداف محوری مربوط به جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ، انقلاب دموکراتیک نوین و جهتگیری سوسیالیستی آن ، استواری و ایستادگی داشته باشیم ، بلکه پیشبرد این اهداف و شعار ها را مستقیماً در رابطه با پایه های اجتماعی سیاست انقلابی در مجموع و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بطور خاص ، یعنی توده ها و به ویژه کارگران ، به مثابه نیروی رهبری کننده ، و دهقانان ، به مثابه نیروی عمده ، و با توجه به منافع اساسی و خواست های حقیقی آنها ، منطبق با مشی انقلابی توده یی ، به پیش بریم . ممکن است ایستادگی صرف تئوریک روی اهداف و شعار های مبارزاتی زیاد مشکل نباشد ، ولی وقتی مبارزات انقلابی نتواند بصورت مستحکم و استوار بر پایه های اجتماعی خود متکی گردد ، اساس مادی برای انصراف از اهداف و شعار های انقلابی موجود خواهد بود و دیر یا زود انحرافات تئوریک را نیز بدنبال خود خواهد آورد .

- از لحاظ تشکیلاتی روی استقلالیت تشکیلاتی کمونیستی و ملی - دموکراتیک ، چه در رابطه با استقلالیت حزبی و چه در رابطه با

استقلالیت کاری برای ایجاد جبهه متحد ملی و اردوی توده یی ، یعنی مبارزه مستقل برای ایجاد هر سه سلاح انقلاب ، پیگیری و استواری غیر قابل انصراف و مداوم وجود داشته باشد .

- از لحاظ نظامی روی ایجاد و پرورش نیروی نظامی مستقل ملی مردمی و انقلابی بطور پیگیر و استوار و مداوم کار و پیکار خلل نا پذیر صورت بگیرد . درینمورد ضرور است که علیه کار پوششی نظامی ، که انحراف نظامی عمده چپ در زمان مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بود ، مرز بندی و خط کشی دقیق و پیگیر وجود داشته باشد ، با تمام توان و قوت علیه در غلطیدن به این انحراف و گرایشات مربوطه آن بصورت جدی و مداوم مبارزه صورت بگیرد و قاطعانه از پوشش بازی های نظامی جلوگیری به عمل آید .

- یکی از راه های موثر برای تامین موفقیت در فعالیت های مبارزاتی تدارکی برای بر پایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پس از آن پیشبرد پیروزمندان و هر دم پیشرونده آن ، پیوند استوار قطب انقلابی با جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش های ملی خلق ها و ملل تحت ستم جهان و مبارزه برای استحکام و گسترش هر چه بیشتر این پیوند است . انترناسیونالیزم پرولتاری یک اصل رهنما است و ایستادگی روی آن انصراف نا پذیر و غیرقابل اجتناب .

با توجه به تمامی مطالبی که تا حال گفتیم ، پیشبرد مبارزه برای برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی

از زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی گرفته ایم .
 به این ترتیب جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی با وجودی که از لحاظ نظامی بصورت مستقیم متوجه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است ، اما از لحاظ کلیت ایدئولوژیک - سیاسی خود نقش محوری در مبارزه علیه کلیت امپریالیسم و ارتجاع بازی می نماید . تا موقعی که ما نتوانیم چنین جنگی را بر پا نموده و پیش ببریم ، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی مان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده و همچنان مقاومت ارتجاعی طالبان ، موثریت و کار آئی چندانی نخواهد داشت . ضرورت برپایی قدرتمند قطب انقلابی ، مستلزم برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و در حال حاضر مبارزه تدارکی قدرتمند برای برپایی آن است .

علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده آنها ، قبل از همه مبتنی بر الزام و ضرورت اساسی ای است که دستیابی اصولی و اطمینان بخش پیروزی و فرجام موفقیت آمیز کل مقاومت ، قاطعانه می طلبد . چنین مقاومتی است که به توده ها راه نجات حقیقی شان را نشان می دهد و آنها را از سرگردانی انتخاب میان انقیاد ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان و تاریک اندیشی پر رنگ تنوکراتیک و بنیاد گرایانه طالبی نجات می دهد . در رابطه با این موضوع باید قاطعانه گفت که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نه تنها محور مبارزاتی مقاومت همه جانبه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پویشالی را تشکیل می دهد ، بلکه در عین حال نقش محوری ای در مبارزه بخاطر جلوگیری از غصب کل مقاومت توسط ارتجاع تنوکراتیک طالبی نیز بازی می نماید . این ، تجربه ای است که به بهای خون های بسیاری

ارزیابی یک نقد از اساسنامه و برنامه حزب

قسمت سوم

انتقادات از برنامه حزب

انقلابی یا شکل مشخص کنونی جنگ خلق .)

5 - ضمایم (سه چهره رویونیوزم کهن و سه چهره رویونیوزم مدرن ؛ پیشینه تاریخی افغانستان)

انتقادات نقد نویس تمام قسمت اول ، قسمت چهارم و قسمت پنجم یعنی مسائل عام ایدئولوژیک - سیاسی ، مسائل مربوط به استراتژی مبارزاتی و مباحث رویونیوزم و پیشینه تاریخی در ضمایم برنامه را در بر نمی گیرد . این انتقادات تماما روی دو قسمت دوم و سوم یعنی مسائل مربوط به اوضاع کنونی افغانستان و مسائل مربوط به انقلاب افغانستان متمرکز گردیده است . البته انتقادات وارده بر این دو قسمت نیز تمام مسائل مربوط به این قسمت ها را در بر نمی گیرد .

اما مقدم براینها ، آنچه در رابطه با این انتقادات دارای اهمیت درجه اول می باشد ، کنده کنده بودن آنها است . انتقاداتی بر این جمله یا آن پروگراف برنامه حزب صورت گرفته و درین محدوده نتیجه گیری هائی به عمل آمده است ، اما مجموع انتقادات بهم ربط داده نشده و به صورت یک جمع بندی منسجم کلی مطرح نگردیده اند . در نتیجه ، همانطوریکه در انتقادات نقد نویس بر اساسنامه حزب نیز دیدیم ، اصلا نتیجه گیری نهائی و کلی منسجم از انتقادات وارده به عمل نیامده است . انتقادات وارده بر برنامه حزب توسط نقد نویس را تحت چند عنوان مورد ارزیابی قرار می دهیم :

برنامه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان ، در واقع شامل چهار قسمت اصلی و یک قسمت ضمایم است :

1 - مسائل عام ایدئولوژیک - سیاسی (مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم ؛ انترناسیونالیسم پرولتری ؛ اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی)

2 - مسایل مربوط به اوضاع کنونی افغانستان (سیمای کنونی افغانستان ؛ مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان ؛ طبقات اجتماعی جامعه افغانستان ؛ تضاد های اجتماعی مهم شامل دو مسئله زنان و مسئله ملیت ها .)

3 - مسائل مربوط به انقلاب افغانستان (جامعه مستعمره - نیمه فئودال و تضاد های طبقاتی و اجتماعی آن ؛ مضمون و وظایف انقلاب ؛ جهتگیری انقلاب ؛ نیروهای محرکه انقلاب ؛ سه سلاح انقلاب ؛ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ؛ اهداف انقلاب دموکراتیک نوین شامل اهداف سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی .)

4 - مسائل مربوط به استراتژی مبارزاتی یا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق (قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید ؛ قیام شهری و کودتا دو بیراهه ؛ جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگ توده یی عمدتا دهقانی تحت رهبری پرولتاریا ؛ محاصره شهر ها از طریق دهات ، جنگ طولانی ؛ مناطق پایگاهی انقلابی ؛ ارتش انقلابی خلق ؛ تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و

بورژوا کمپرادور رسیده اند و عناصر دیگری نیز در حال دستیابی به چنین موقعیتی اند. " (بخش مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان در برنامه حزب)

4 - "قشر کوچک بورژواکمپرادور های برآمده از درون سازمان های غیر دولتی کمک رسانی نیز از لحاظ موقعیت در بخش بورژوازی کمپرادور غیر بروکرات جای می گیرد. " (بخش طبقات اجتماعی جامعه افغانستان در برنامه حزب)

5 - "اقتشار کثیرالعده خرده بورژوازی، بخش گسترده ای از نفوس شهر های افغانستان و قسما روستاهای آن را تشکیل می دهد و بطور عموم به دو بخش تقسیم می شوند؛ بخشی که مرتبط به بازار است و بخشی که مرتبط به دولت و موسسات کمک رسانی غیر دولتی است. "

6 - "... کارمندان موسسات کمک رسانی غیر دولتی، آن بخش از خرده بورژوازی را تشکیل می دهند که بخوبی از وضع موجود مستفید می گردند. از آنجائیکه بخش عمده کمک های امپریالیستی برای "باز سازی افغانستان" از طریق موسسات کمک رسانی غیر دولتی به مصرف می رسد، کارمندان این موسسات در سراسر کشور گسترده شده اند. موقعیت این بخش که مستقیماً به سرمایه های امپریالیستی وصل است، در کل نسبت به تمامی بخش های دیگر خرده بورژوازی بهتر است. افراد این بخش با معاشات خوب و تسهیلات نسبتاً عالی زندگی از سائر بخش های خرده بورژوازی متمایز هستند. "

در مورد سازمان های

" کمک رسانی " غیر دولتی

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، در بخش های مختلف، در هفت مورد روی سازمان های کمک رسانی غیردولتی مکث کرده و جوانب مختلفی از نقش این سازمان ها و نتایج فعالیت های آن ها را بیان کرده است:

1 - "ریخت و پاش های سازمان های غیر دولتی و فساد و اختلاس و چور و چپاول مروج در ارگان های متشنت و متفرق دولتی، بخش مهمی از کمک ها را یا از میان میبرد و یا به مجرا های شخصی می اندازد. " (بخش سیمای کنونی افغانستان در برنامه حزب)

2 - "موقعیت اشغالگرانه امپریالیست های امریکائی و متحدین شان در افغانستان، این زمینه را برای آنها به وجود آورده است که کلیت فعالیت های اقتصادی مربوط به این کشور را در سطح جهانی کنترل نمایند. علاوه تنها به کنترل و شکلدهی مستقیم اقتصاد در داخل کشوری پردازند، بلکه اقدامات شان را از طریق حاکمیت دست نشانده و سازمان های غیر دولتی، که نهایتاً آنها هم تحت کنترل شان قرار دارند و فعالیت های شان مشروط به حمایت های مستقیم و غیر مستقیم قوت های اشغالگر است، نیز پیش می برند. " (بخش مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان در برنامه حزب)

3 -- "از درون سازمان های غیر دولتی " کمک رسانی " مرتبط به منابع امپریالیستی، عناصری به موقعیت

7 - " قشر فوقانی خره بورژوازی مرتبط به دولت و موسسات کمک رسانی غیر دولتی از لحاظ موقعیت طبقاتی به بورژوازی کمپرادور نزدیک است . افراد این قشر بطور کلی از ارتباطات خارجی امپریالیستی و ارتباطات دولتی برخوردار هستند و از امتیازات اینگونه ارتباطات بهره می برند . اینها از خوان استثمار بهره ای دارند و مجموعاً در خدمت سرمایه های امپریالیستی و کمپرادوری قرار دارند و می توانند خیالات صعود به موقعیت بورژواکمپرادوری را در سر بپروانند . از این جهت رویهمرفته از وضع موجود راضی اند و از اشغالگران و رژیم دست نشانده حمایت به عمل می آورند . "

(بخش طبقات اجتماعی جامعه افغانستان در برنامه حزب)

اما نقد نویس ، در صفحات 3 ، 4 و قسمتی از صفحه پنجم نوشته خود ، تنها موارد شماره اول و هفتم را مدنظر قرار داده و با نقل آنها چنین وانمود کرده است که برنامه حزب غیر از آن موارد ، بحث دیگری در مورد سازمان های " کمک رسانی " غیر دولتی ندارد .

در مورد موضوع شماره هفتم اصلاً معلوم نیست که نقد نویس چه انتقادی بر آن دارد و فقط مقداری به توضیح و تفصیل پرداخته است . اما در مورد موضوع شماره اول انتقادش روشن است . او می گوید که چور و چپاول و اختلاس و رشوه ستائی هم در موسسات دولتی وجود دارد و هم در موسسات غیر دولتی کمک رسانی و اینکه در

برنامه حزب صرفاً " ریخت و پاش ها " به موسسات غیر دولتی نسبت داده شده ، نا درست است . ببینیم موضوع از چه قرار است :

در برنامه حزب گفته می شود که :

" ریخت و پاش های سازمان های غیر دولتی و فساد و اختلاس و چور و چپاول مروج در ارگان های متشتت و متفرق دولتی ، بخش مهمی از کمک ها را یا از میان میبرد و یا به مجرا های شخصی می اندازد . "

درینجا " ریخت و پاش " و " فساد و اختلاس و چور و چپاول " بصورت مفاهیم مترادف بکار رفته و نه اینکه مثلاً اولی نسبت به دومی حالت تخفیفی داشته باشد . حتی بالاتر از آن اگر میان این دو مقایسه ای صورت گیرد ، اولی نسبت به دومی شدید تر و عمومی تر است . به این معنی که " ریخت و پاش " نه تنها " فساد و اختلاس و چور و چپاول " بلکه " اصراف " و اضافه خرچی های بی رویه را نیز شامل می شود . تحت تأثیر مجموعه این عوامل است که بخش مهمی از کمک ها یا بکلی ضایع می شود و یا به " مجراهای شخصی " یعنی جیب اشخاص و افراد دیدخل (مامورین و مسئولین عالیرتبه موسسات دولتی و غیر دولتی) می افتد .

اگر موضوع غیر از این می بود و برنامه حزب ، موضوع چور و چپاول و اختلاس و رشوه ستائی در " موسسات کمک رسانی " غیر دولتی را قبول نمی داشت چگونه ممکن بود به این نتیجه برسد که از درون این موسسات یک قشر از بورژوا

دیگر) از برنامه است؛ البته به استثنای یک موضوع. برنامه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان به این نظر است که موسسات کمک رسانی غیر دولتی به دلیل پرورش یک قشر از بورژوا کمپرادور ها و یک قشر وسیعتر خرده بورژوازی مرفه که افراد بخش بالایی آن می توانند به بورژوا کمپرادور ها تبدیل شوند، تضاد های طبقاتی در جامعه را تشدید می نمایند. اما نقد نویس با وجودی که پرورده شدن بورژوا کمپرادور ها و خرده بورژوا های مرفه از درون موسسات کمک رسانی غیر دولتی را قبول دارد، ولی نتیجه ای را که می گیرد این است که نقش این موسسات، نه تشدید تضاد های طبقاتی بلکه تخفیف آنها است. به مطلب ذیل توجه کنیم:

"... کمک" های این نهاد ها در شرایط فعلی که توده های میلیونی مردم بطور گسترده از فقر و فلاکت و گرسنگی، بی سرپناهی، بی امنی و عدم دسترسی به سائر ضروریات حیاتی سخت در رنج و عذاب اند؛ حکم داروی مسکن ناچیزی را داشته و منحیث المجموع در تخفیف تضاد های طبقاتی در جامعه نقش بازی می کند. از این رو این (NGOs) خدمات بزرگی را در اغوای توده های مردم زیر نام "بازسازی و نو سازی" کشور به نفع امپریالیست های اشغالگر و ارتجاع حاکم انجام می دهند و آرزوی آنها نیز تداوم این وضع در افغانستان است. (صفحات سوم و

کمپرادور ها و یک قشر بزرگتر از خرده بورژواهای مرفه که قشر فوقانی آن در حال تبدیل شدن به بورژوا کمپرادور ها است، به وجود می آیند؟ واضح است که این چنین موضوع روشن و افتابی را اساساً نمیتوان منکر گردید. قدر مسلم است که مامورین و آمرین این موسسات هر قدر معاش های گزاف داشته باشند و یا هر قدر معاش های گزاف برای شان تعیین نمایند، بدون حیف و میل و استفاده جوئی های وسیع از "کمک ها" نمی توانند به موقعیت های بورژوا کمپرادوری برسند.

درینجا نمی خواهیم بگوئیم که نقد نویس یا کسان دیگری حق ندارند عبارت "ریخت و پاش" را نسبت به عبارت "چور و چپاول و رشوت و اختلاس" به مفهوم یک حالت تخفیف یافته تر درک کنند. اگر برنامه حزب تنها در همین یک مورد به موضعگیری علیه این موسسات می پرداخت، درک متذکره می توانست پایه بیشتری داشته باشد. ولی موضعگیری برنامه حزب علیه "موسسات کمک رسانی" غیر دولتی صرفاً به همین یک مورد محدود نیست. لذا ضرور است که موضعگیری برنامه درین مورد را باید با توجه به تمامی آنچه برنامه درین خصوص می گوید، مورد ارزیابی قرار داد.

نقد نویس پیرامون همان دو مورد نقل شده از متن برنامه حزب، تفصیلاتی ارائه می نماید که در واقع بیان کم و بیش تفصیلی خود موارد نقل شده و همچنان موارد نقل نشده (پنج مورد

چهارم نقد) (تاکیدات از ما است – ش)

اگر موسسات کمک رسانی غیر دولتی منحیت المجموع در تخفیف تضاد های طبقاتی در جامعه نقش بازی می کنند ، چگونه می تواند آرزوی آنها تداوم فقر و فلاکت و گرسنگی و ... توده های مردم باشد ؟ رفورم های محدود کننده تضاد های طبقاتی می توانند شرایط زندگی توده های مردم را بهتر بسازند . آوردن اینگونه احکام ضد و نقیض در یک پروگرام نشاندهنده این است که نقد نویس به کنه موضوع توجه نکرده و بطور مشخص مسئله تضاد های طبقاتی را از دید مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی مورد دقت قرار نداده است .

شکی نیست که کمک های امپریالیست ها در تمامی موارد برای توده های مردم حکم داروهای مسکن موقتی را داشته و اغواگرانه و فریبکارانه می باشند . این کمک ها اساسا برای سر پا نگه داشتن و تقویت سلطه سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی طبقات ارتجاعی فنودال و بورژوا کمپرادور و از یک جنبه پرورش بیشتر بورژواکمپرادور ها صورت می گیرد و نقشی در تخفیف تضاد های طبقاتی بر عهده ندارد .

جهتگیری اساسی این کمک ها در روستا ها ، تقویت فنودال ها است و در شهر ها نیز تقویت بورژواکمپرادور ها . " نفع " بسیار ناچیزی که این کمک ها به بخش کوچکی از توده های مردم می رساند ، فراهم ساختن یک نان بخور و نمیر برای آنها است و نه چیز بیشتری . تعدیل و تخفیف تضاد

های طبقاتی اساسا یک موضوع مربوط به سیستم مالکیت بر وسائل تولید است و نه مربوط به دستیابی و یا عدم دستیابی به محصولات مصرفی حد اقل . بطور مشخص این کمک ها تقویت بیشتر بورژوازی کمپرادور را مد نظر دارد . برای تحقق این امر لازم است که دهقانان بیشتری بصورت جزئی و یا کلی از زمین و مالکیت بر وسائل تولید زراعتی کنده شوند و نیروی کار نیمه آزاد و آزاد بیشتری در جامعه به وجود بیاید . مسلم است که این امر به مفهوم تشدید فقر و گرسنگی و فلاکت توده ها است و نه تداوم وضع موجود . نقشی هم که موسسات کمک رسانی غیر دولتی درینمورد بازی می کنند یک نقش واقعی عینی و عملی است و نه اینکه صرفا یک " آرزو " باشد ، آنطوری که نقد نویس می گوید .

در مورد تضاد های جامعه

این مبحث قسمت هائی از صفحات 7 و 8 نوشته را در بر گرفته است و شدیداً در هم و برهم و مغشوش و مخشوش است . به مطالب ذیل توجه کنیم :

" رابطه بین تضاد عمده و تضاد اساسی جوهر هر تضاد را در کل تعیین میکند . "

یعنی چه ؟ درینجا مقوله " جوهر " به چه مفهوم بکار برده شده است ؟ به مفهوم " ماهیت " یا به مفهوم " ذات " ؟ به هر مفهومی که بکار رفته باشد ، غلط است . جوهر ، ذات ، ماهیت و خصلت یک تضاد را با مطالعه خود آن تضاد ، دو جهت عمده و غیر عمده آن تضاد و یا جهت عمده آن باید معلوم

به همین مفهوم می گرفت ، تضاد عمده هیچگاه نمی تواند تضاد اصلی خوانده شود .

اگر اصطلاح تضاد اصلی به معنی متضاد با تضاد فرعی در نظر گرفته شود ، باز هم تضاد عمده نمی تواند به معنی تضاد اصلی یک مرحله خاص از تکامل یک پروسه در نظر گرفته شود . دلیل آن روشن است : تضاد عمده ، در هر حال ، یکی از تضاد های بزرگ (MAJOR) یک پروسه دارای تضاد های متعدد است و عمدگی آن باعث نمی شود که سایر تضاد های بزرگ به تضاد های کوچک و یا فرعی بدل شوند . حتی باید گفت که در سطح دیگری ، تضاد های مهم پروسه نیز به تضاد های غیر مهم و قابل انصراف تبدیل نمی شوند . به عبارت دیگر این تضاد ها بصورت تضاد های تابع و تحت رهبری تضاد عمده در می آیند ولی هیچگاه به تضاد های فرعی و غیر مهم بدل نمی شوند . درینجا بهتر است با یک ارزیابی از فرمولبندی تضاد ها در برنامه حزب ، مسئله را روشن سازیم :

تضاد اساسی :

تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مستعمراتی - نیمه فئودالی .

تضاد های بزرگ :

- 1 - تضاد ملی خلق ها م ملیت ها با قدرت های امپریالیستی .
- 2 - تضاد میان توده های مردمان کشور و طبقات حاکم فئودال و بورژواگمپرادور .
- 3 - تضاد میان دسته بندیهای ارتجاعی .

کرد . به عبارت دیگر هر تضاد خاص را باید با توجه به ویژگی های خود همان تضاد مورد مطالعه قرار داد .

چند سطر پائین تر :

" تضاد اساسی پروسه تکامل هر چیزی ، در سرتاسر آن پروسه به چشم می خورد و جوهر آن پروسه را از ابتدا تا انتها تعیین می کند . تنها با حل تضاد اساسی { که } مشخصه و تعیین کننده جوهر آن پروسه خاص است . .."

تضاد اساسی تعیین کننده ماهیت یک پروسه است . ولی چرا نقد نویس بجای مقوله " ماهیت " ، مقوله " جوهر " را بکار برده است ؟ یقینا او این دو مقوله را به یک مفهوم گرفته است و این غلط است .

به مطالب دیگری در این مبحث توجه کنیم :

" تضاد عمده در هر مقطع از زمان ، تضاد اصلی در آن مرحله خاص از تکامل پروسه ای است که توسط تضاد اساسی تعریف می شود . "

خیر ! اساسا چنین نیست . کلمه " اصلی " می تواند به سه معنی در نظر گرفته شود : یکی به معنی مترادف با کلمه " اساسی " ، یکی به معنی متضاد با کلمه " فرعی " و یکی هم به همان معنی ایکه در ترجمه فارسی بیانیه " جا آمده است و یا در مرامنامه حزب کمونیست افغانستان آمده بود یعنی ترجمه ای از کلمه " MAJOR " انگلیسی به فارسی .

اگر اصطلاح تضاد اصلی به مفهوم تضاد اساسی گرفته شود ، به همان صورتی که نقد نویس خودش سال ها

تضاد عمده :

تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرتهای امپریالیستی در شکل مشخص تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی اشغالگر و خائنین ملی دست نشانده شان .

تضاد های مهم :

1 : تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار .

2 - تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون .

در شرایط فعلی که تضاد ملی تمامی خلق ها و ملیت های کشور علیه قدرت های امپریالیستی در صورت مشخص تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان بصورت تضاد عمده در آمده است ، هم دو تضاد بزرگ دیگر و هم تضاد های مهم دوگانه در جامعه بصورت تضاد های تابع و درجه دوم در آمده و تحت رهبری تضاد عمده قرار گرفته است ، اما کماکان بحیث تضاد های بزرگ و مهم جامعه باقی مانده اند . به عبارت روشن تر ، تضاد های بزرگ و مهم جامعه در هیچ مرحله ای به تضاد های فرعی و غیر مهم و قابل انصراف مبدل نمی شوند و در هر حالتی باید بزرگی و اهمیت و شیوه های مبارزاتی معین برای حل شان را در نظر گرفت . یقیناً این شیوه های مبارزاتی معین باید در تابعیت از الزامات تضاد عمده پیش برده شوند ولی غیر قابل انصراف اند . در غیر آن تضاد عمده مطلق می شود و در نتیجه تضاد های بزرگ دیگر و

تضاد های مهم در جامعه نظر انداز می گردند .

یک شکل بروز این انحراف ، همان انحراف مطلق سازی مبارزه و مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورشان بود که در دوران مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی دامن " ساما " ، " رهائی " و دیگران را گرفته بود . شکل دیگر بروز این انحراف بصورت نظر انداز کردن مبارزات ضد شوونیزمی جنسی و ملیتی و نادیده گرفتن کامل اهمیت این مبارزات ، در نزد نقد نویس موجود است .

واضح است که اگر اصطلاح تضاد اصلی به همان مفهومی در نظر گرفته شود که در بیانیه " جاا " و یا در مرانامه حزب کمونیست افغانستان آمده است ، باز هم تضاد عمده را نمی توان یگانه تضاد اصلی پروسه مورد نظر ، به حساب آورد .

باز هم به فلسفیدن های سفسطه آمیز نقد نویس توجه کنیم :

" تضاد عمده می تواند مبین تضاد اساسی در مرحله معینی از تکامل آن باشد بدون اینکه تضاد اساسی را در کلیت خود نمایندگی کند . "

تضاد عمده نمی تواند به تنهایی مبین یعنی بیان کننده تضاد اساسی باشد ، بلکه صرفاً مبین یا بیان کننده عمده آن است ، زیرا که نمی تواند تضاد اساسی را در کلیت آن نمایندگی کند . چنین چیزی فقط وقتی ممکن است که میان تضاد اساسی و تضاد عمده انطباق کامل وجود داشته باشد یعنی هر دو یکی باشند و چنین چیزی در جوامع

" باز هم ملاحظه می شود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در تعیین ماهیت و خصلت تضاد های جامعه و مناسبات ، روابط و وابستگی های متقابل آنها دچار عدم صراحت و ابهام است . "

طوریکه در بالا از رده بندی تضاد اساسی ، تضاد های بزرگ ، تضاد عمده و تضاد های مهم اجتماعی در افغانستان صحبت کردیم ، برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هیچگاه " تضاد اساسی " را " تضاد بزرگ " نه نامیده است . برنامه از یک تضاد اساسی و سه تضاد بزرگ بمثابه انعکاس ، تبارز یا تجلی سه گانه تضاد اساسی صحبت می نماید و این انعکاسات سه گانه تضاد اساسی را از خود تضاد اساسی بمثابه یک کلیت جدا می کند و هر یک از آنها را در مراحل خاص تکامل تضاد اساسی به مثابه تضاد عمده مشخص می سازد .

به این ترتیب برنامه حزب نه تنها تفاوت کیفی میان تضاد اساسی به مثابه یک کلیت و تضاد بین دسته بندی های ارتجاعی به مثابه تبارز خاصی از این کلیت را در نظر می گیرد ، بلکه این تفاوت کیفی را میان تضاد اساسی و دو تضاد بزرگ دیگر نیز مدنظر قرار می دهد و آنها را با هم خلط نمی کند . البته روشن است که این تفاوت کیفی یک تفاوت مطلق نیست ، بلکه تفاوتی است از نوع تفاوت میان جزء و کل . ولی در نظر گرفتن آن الزامی است و تفسیر فلسفی مراحل مختلف تکامل پروسه ، تضاد عمده در هر مرحله و بطریق اولی تبارزات مختلف تضاد

انسانی به مثابه پدیده های بخرنج و دارای مراحل مختلف تکامل اساسا ممکن نیست . اما نقد نویسی به انطباق کامل میان تضاد اساسی و تضاد عمده باورمند است و درینمورد می گوید :
" تضاد عمده می تواند دقیقا همان تضاد اساسی باشد ولی الزاما این چنین نیست . "

همچنین :

" ... تنها وقتی که تضاد عمده مبین کل تضاد اساسی باشد ، حل تضاد عمده می تواند تبدیل پروسه کهن به یک پروسه نوین ، یعنی حل تضاد اساسی کهن و پیدایش تضاد اساسی نوین ، را بوجود آورد . "

مشکلات فلسفی نقد نویسی متأسفانه تا این حدی که گفتیم محدود نیست . او از تفاوت میان " تضاد اساسی " و " تضاد بزرگ " نیز سر در نمی آورد . او درینمورد می گوید :

" دانسته نمی شود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان روی کدام استدلال تضاد اساسی جامعه را تضاد بزرگ نامیده است ؟ "

همچنان :

" ... تضاد اساسی جامعه دارای ماهیت و خصلت خاص خود است و با تضاد بین دسته بندی های ارتجاعی تفاوت کیفی دارد و چگونه ممکن است آنرا تضاد بزرگ نامید ؟ "

اما بدون اینکه منتظر دریافت جواب سوال مطرح شده باشد و یا خود آنرا جواب بگوید ، سر درگمی فلسفی اش را به گردن

حزب انداخته و مدعی می شود که :

اساسی ، بر عطف توجه بر این تفاوت کیفی استوار است .

ولی به نظر می رسد که مشکل فلسفی نقد نویس صرفا به عدم درک تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد های بزرگ محدود نمی گردد ، بلکه در عین حال تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی بمثابه یکی از اشکال بروز ، انعکاس یا تجلی تضاد اساسی را نیز قبول ندارد . از توجه به موضوعات ذیل در نوشته مورد بحث می توان این نتیجه گیری را به عمل آورد :

" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان طبق فوق تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی جامعه مستعمراتی - نیمه فئودالی را که در مناسبات طبقاتی به مثابه تضاد بین توده های خلق و امپریالیزم و تضاد میان توده های خلق و طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور تجلی می کند ، تضاد اساسی جامعه مشخص کرده است ؛ لاکن در فرمولبندی تضاد های جامعه صحبت از سه تضاد بزرگ دارد که به این صورت تضاد توده های خلق و طبقات حاکم فئودال و بورژوازی کمپرادور و تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی و تضاد بین دسته بندی های مختلف ارتجاعی مربوط به امپریالیست های امریکائی و روسی را در یک ردیف تضاد بزرگ تعریف کرده است . در حالیکه تضاد اساسی جامعه دارای ماهیت و خصلت خاص خود است و با تضاد بین دسته بندی های ارتجاعی

تفاوت کیفی دارد و چگونه ممکن است آن را تضاد بزرگ نامید . "

درینجا دو موضوع مطرح است :

یکی اینکه نقد نویس هم تضاد اساسی و هم تبارزات گوناگون تضاد اساسی را به عنوان تضاد اساسی می شناسد و تفاوت نسبی میان آنها را قبول ندارد . به همین جهت است که مشخص ساختن تبارزات سه گانه تضاد اساسی را بمثابه تضاد های بزرگ در برنامه حزب به مفهوم تضاد بزرگ خواندن تضاد اساسی درک می کند .

دیگر اینکه تضاد میان خلق ها و ملیت های کشور با قدرت های امپریالیستی و تضاد توده های خلق با طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور را بمثابه تبارزات تضاد اساسی (تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مستعمراتی - نیمه فئودالی) قبول دارد ، ولی تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی را به عنوان تبارزی از تضاد اساسی نمی پذیرد . دلیلش هم این است که گویا این تضاد تبارزی از تضاد اساسی در مناسبات طبقاتی جامعه نیست ، گو اینکه تضاد میان مرتجعین وجهی از مناسبات طبقاتی در جامعه نیست !!

در مورد هر دو موضوع ، به نظر می رسد که نقد نویس هنوز از فرمولبندی رایج و به اصطلاح سنتی گذشته چپ افغانستان در مورد تضاد اساسی گسست نکرده و مواضع فلسفی مندرج در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درینمورد را از خود نکرده است . فرمولبندی رایج گذشته چپ ، مبتنی بر همان رده بندی تضاد ملی با امپریالیزم و تضاد طبقاتی توده

دموکراتیک ضد فئودالی را از هم جدا کرده و به مثابه دو انقلاب جداگانه در نظر گرفت؛ آنچنانکه مثلا "سازمان رهائی" و "ساما" و دیگران در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی چین می کردند.

در خود منتخبات مائوتسه دون نیز مباحث دو تضاد اساسی جامعه چین (تضاد ملی با امپریالیزم و تضاد طبقاتی با فئودالیزم) در بعضی از آثار او از یک جانب و انقلاب بورژوا دموکراتیک چین به مثابه یک انقلاب ملی - دموکراتیک واحد و دارای تضاد اساسی واحد؛ در مقاله "در باره تضاد" و "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" و ... از جانب دیگر با هم خوانائی ندارند. مثلا در اثر "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، انقلاب ملی ضد امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک ضد فئودالی بمثابه دو جزء مرتبط بهم انقلاب واحد دموکراتیک نوین در نظر گرفته می شود و صریحا قید می گردد که انقلاب دموکراتیک نوین یک پروسه انقلابی واحد است و نا درست است اگر ما انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک را بمثابه دو انقلاب جداگانه و دارای دوران های کاملا جدا از هم در نظر بگیریم. از نظر فلسفی چنین امری فقط در صورتی می تواند درست باشد که تضاد ملی با امپریالیزم و تضاد طبقاتی با طبقه یا طبقات استثمارگر دو وجه مرتبط بهم یک تضاد اساسی در نظر گرفته شوند و نه دو تضاد اساسی. اما در بعضی از آثار دیگر مائوتسه دون، از دو نوع تضاد اساسی صحبت به عمل می آید.

های خلق با فئودالیزم بمثابه دو تضاد اساسی مندرج در بعضی از آثار مائوتسه دون بود.

در هر حال، تضاد ملی با امپریالیزم و تضاد طبقاتی توده های خلق با فئودالیزم - و به بیان دقیق تر تضاد توده های خلق با طبقات فئودال و بورژواکمپرادور - را به مثابه دو تضاد اساسی جداگانه مد نظر قرار دادن نا درست است. دلیل آن روشن است: جامعه مستعمره - نیمه فئودال یا نیمه فئودال - نیمه مستعمره به مثابه یک پدیده واحد و بصورت مشخص یک جامعه واحد، فقط می تواند یک تضاد اساسی داشته باشد و نه دو تضاد اساسی. اگر ما جامعه ای را دارای دو تضاد اساسی بدانیم در واقع یک جامعه را به دو جامعه تقسیم می نمایم و این نا درست است. آیا می توانیم بپذیریم که پروسه ها یا اشیای واحد دیگری، غیر از جوامع انسانی، نیز می توانند دارای دو تضاد اساسی باشند؟ قطعاً نه.

سراسر دوران موجودیت و تکامل یک پروسه در واقع روند حل یک تضاد اساسی محسوب می گردد. آیا می توان پذیرفت که سراسر دوره موجودیت و تکامل یک پروسه می تواند روند حل دو یا چند تضاد اساسی باشد؟ باز هم قطعاً نه.

از جانب دیگر اگر واقعا یک جامعه مستعمره - نیمه فئودال مثل جامعه افغانستان دارای دو تضاد اساسی، یکی تضاد ملی و دیگری تضاد طبقاتی، باشد، قطعاً باید دو مرحله انقلاب ملی ضد امپریالیستی و انقلاب

مبارزات تئوریک ضد رویونیستی و مبارزات عظیم انقلاب فرهنگی محسوب می گردد ، جهان دارای چهار تضاد اساسی اعلام می گردد .

در هر حال ، این موضوع مستلزم بحث مبسوطی است که به نظر ما لازم است هم در سطح بین المللی کمونیستی و هم در میان کمونیست های افغانستان انداخته شود . امید داریم بتوانیم هر چه زود تر در مورد اجرای این مسئولیت خطیر فلسفی توفیق یابیم .

امروز وقتی در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می خوانیم که سه تضاد اصلی یا بزرگ جهانی وجود دارند و اینها همه ریشه در تضاد اساسی نظام سرمایه داری دارند ، باید مفهوم این فرمولبندی را درک کنیم . یعنی وقتی جهان را بمثابة یک پدیده در نظر می گیریم باید بدانیم که این پدیده فقط یک تضاد اساسی دارد ، چرا که یک پدیده واحد است و نه چند پدیده جدا از هم . طبیعی است که جوامع جداگانه انسانی نیز باید چنین باشند و در یک حکم کلی فلسفی تمامی پدیده ها نیز نمی توانند غیر از این باشند ، یعنی یک پدیده یک تضاد اساسی ، درست همانطوری که یک جهان هستی داریم با اصالت ماده و تقدم ماده بر شعورو یک قانون اساسی یعنی قانون تضاد برای تمامی اشیاء ، پدیده ها و پروسه ها در طبیعت ، جامعه و عرصه تفکر .

مشکل نقد نویس در مورد عدم پذیرش تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی بمثابة یکی از تبارزات تضاد اساسی جامعه در مناسبات طبقاتی ، نیز ناشی از همان دید رایج سابقه در جنبش چپ

ولی اگر بطور مشخص مقاله " در باره تضاد " مائوتسه دون را در نظر بگیریم ، می بینیم که این مقاله صرف روی " تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده " تاکید می کند ، یعنی یک تضاد اساسی برای یک پروسه . در خود متن مقاله نیز بطور مشخص از پروسه انقلاب بورژوا دموکراتیک بمثابة یک پروسه دارای تضاد اساسی واحد صحبت به عمل می آید که از ابتدا تا انتهای پروسه دوام می نماید ، با حل آن پروسه خاتمه می یابد و پروسه نوینی با تضاد اساسی نوین دیگر آغاز میگردد .

اگر کل پروسه انقلاب دموکراتیک نوین چین را در نظر بگیریم ، می بینیم که مائوتسه دون و حزب کمونیست چین در مبارزات سخت و خونین و طولانی برای پیروزی این انقلاب ، وجه ملی و وجه دموکراتیک ضد فئودالی این انقلاب را از هم جدا نکردند و این انقلاب را بمثابة یک پروسه واحد در نظر گرفتند . اما متأسفانه تبیین تئوریک این موضوع بصورت مشخص که غیر از پذیرش یک پروسه با یک تضاد اساسی چیز دیگری نمی توانست باشد ، بصورت روشن و صریح بیان نگردید . حتی سال ها بعد که این موضوع از لحاظ عملی حل شده بود و قاعدتا باید از لحاظ تئوریک نیز حل شده اعلام می گردید ، باز هم تئوری یک پروسه با چند تضاد اساسی در نزد حزب کمونیست چین باقی ماند . مثلاً در پیشنهادیه برای تدوین مشی جنبش بین المللی کمونیستی که در واقع طلایه دار

حال نشاندهنده نقش سنگین این تضاد در تاریخ جوامع طبقاتی است .

اگر موضوع را بصورت مشخص در رابطه با یک جامعه سرمایه داری مورد دقت قرار دهیم ، می بینیم که درین جامعه نیز مناسبات طبقاتی صرفا به تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی خلاصه نمی گردد ، بلکه تضاد میان خود سرمایه داران را نیز در برمی گیرد . بنا به فرمولبندی انگلس در انتی دورینگ ، تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی ، به عنوان تضاد اساسی جامعه سرمایه داری ، به دو شکل تبارز می یابد :

1 - تضاد میان کار و سرمایه که ترجمه طبقاتی آن تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است

2 - تضاد میان انارشی در سطح کل جامعه و سازماندهی در موسسات جداگانه که ترجمه طبقاتی آن ، تضاد و رقابت میان سرمایه داران است . (این فرمولبندی انگلس در مقاله " در باره تضاد " نقل شده است)

مطابق به این فرمولبندی انگلس ، جامعه سرمایه داری یک تضاد اساسی دارد و دو شکل تبارز بزرگ این تضاد اساسی . در این فرمولبندی ، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نه بمثابة تضاد اساسی مطرح گردیده است و نه هم به مثابه یگانه شکل تبارز تضاد اساسی .

تضاد اساسی ، تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی (مشخصه تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه سرمایه داری) ، است . از آنجائیکه تضاد میان پرولتاریا و

افغانستان می گردد ، دیدی که باز هم به سوالات جواب ناگفته به مسائل فلسفی در انقلاب چین مربوط می گردد . حزب کمونیست چین و مائوتسه دون ، از لحاظ تئوریک ، هیچگاه تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی در چین را بمثابة تضادی در سطح تضاد ملی با امپریالیزم و یا تضاد طبقاتی با فئودالیزم مطرح نکرده اند . حالا چگونه نقد نویس ما می پذیرد که چنین تضادی می تواند به مثابه یک تضاد بزرگ در جامعه افغانستان و جوامع مشابه دیگر مطرح گردد ؟ ببینیم موضوع از چه قرار است ؟

اولا در تمامی جوامع طبقاتی برده دار ، فئودال و سرمایه دار ، تضاد میان طبقات حاکم استثمارگر یکی از تبارزات اصلی تضاد اساسی این جوامع در سطح مناسبات طبقاتی بوده و است . اصولا محدود کردن مناسبات طبقاتی به مناسبات میان طبقه استثمارگر و تحت استثمار غلط است . اینکه بخش بزرگی از کشمکش ها ، مبارزات و جنگ های جوامع طبقاتی ، کشمکش ها و مبارزات و جنگ های است که میان بخش های مختلف طبقات استثمارگر صورت گرفته و کماکان چنین است ، نشاندهنده این موضوع است که تضاد میان بخش های مختلف استثمارگران یکی از اشکال بزرگ تبارز تضاد اساسی در مناسبات طبقاتی است . برای مورخین ارتجاعی ، تاریخ جوامع بشری صرفا تاریخ همین کشمکش ها و مبارزات و جنگ ها است ، که البته غلط است ، ولی در هر

بورژوازی صرفاً یک شکل از تبارز این تضاد اساسی در مناسبات طبقاتی جامعه است و کلیت آنرا در بر نمی گیرد ، نمی تواند تضاد اساسی جامعه سرمایه داری تلقی گردد . تضاد میان سرمایه داران نیز چنین است . در عصر امپریالیزم ، تضاد میان سرمایه

داران ابعاد جهانی بخود می گیرد و شکل تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی در عرصه جهانی را بخود می گیرد . در این عصر که نظام سرمایه داری به نظام مسلط جهانی مبدل می گردد ، فورماسیون های ماقبل سرمایه داری در کشور های تحت سلطه استقلال خود را از دست داده و به زائیده نظام مسلط جهانی مبدل می گردد و پروسه متضاد حفظ و باز تولید مناسبات ماقبل سرمایه داری تحت شرایط نوین از یکجانب و دیگر گونی سرمایه دارانه از جانب دیگر را می آغازد . در نتیجه کشور های تحت سلطه امپریالیزم یعنی کشور های نیمه مستعمره - نیمه فئودال یا مستعمره - نیمه فئودال به جولانگاه تضاد میان قدرت های امپریالیستی مبدل می گردند . تحت چنین شرایطی است که تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی در این کشور ها در واقع انعکاس دهنده تضاد میان قدرت های امپریالیستی به مثابه یک تضاد جهانی است و نمی تواند به مثابه تبارز بزرگی از تضاد اساسی این جوامع در نظر گرفته نشود .

اگر جامعه افغانستان را طی سی سال گذشته در نظر بگیریم می بینیم که

تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی در آن نه تنها نقش بزرگی بازی کرده بلکه در مراحل معینی به مثابه تضاد عمده جامعه تبارز نموده است . مثلاً کارکرد تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی بود که در کودتای هفت ثور 1357 نقش عمده بازی کرد . در دوره بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست ها بر افغانستان تا زمان خروج قوای اشغالگر از کشور و فرو پاشی رژیم نجیب ، با وجودی که در نهایت تضاد عمده عبارت از تضاد ملی با سوسیال امپریالیست ها و مزدورانشان بود ، ولی تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی نیز نقش بزرگ برجسته ای در جامعه بر عهده داشت . پس از آن ، در طول دو دوره حکومت جهادی ها و طالبان ، در طی تقریباً یک دهه ، تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی بود که به تضاد عمده جامعه بدل گردیده بود . و بالاخره در شرایط کنونی با وجودی که تضاد عمده عبارت از تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و خائنین ملی دست نشانده شان است ، ولی تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی ، بصورت مشخص تضاد میان رژیم دست نشانده و طالبان ، نقش بزرگ برجسته ای در جامعه بازی می نماید . حتی اگر موضعگیری های اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده و همچنان طالبان را ملاک قضاوت قرار دهیم ، می توان گفت که همین تضاد به

مثابه تضاد عمده در جامعه مشخص می گردد .

ازینجا می رسیم به موضوع تضاد ملی با قدرت های امپریالیستی ایکه مستقما در اشغال افغانستان سهم ندارند و تضاد طبقاتی میان توده های مردمان کشور و آن بخش از فئودال ها و بورژواکمپرادور هائی که در خدمت اشغالگران قرار ندارند . این موضوعات در صفحات 11 ، 12 و 13 نوشته ، مورد بحث قرار گرفته است .

نقد نویس به درستی روی ضرورت مبارزه علیه آن قدرت های امپریالیستی ای که در افغانستان نیروی نظامی ندارند تاکید می کند و متذکر می شود که این قدرت ها نیز از لحاظ سیاسی از اشغالگران حمایت می کنند . اما او در عین حالیکه تضاد عمده در جامعه را تضاد با قدرت های امپریالیستی اشغالگر و دست نشانندگان شان می داند و با وجود اینکه می گوید قدرت های امپریالیستی ایکه در افغانستان نیروی نظامی ندارند در جریان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ، آماج مستقیم مبارزات مسلحانه قرار نمی گیرند ، هم اکنون از مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی غیر قابل تخفیف علیه قدرت های امپریالیستی فاقد نیروی نظامی در افغانستان ، سخن می گوید و این غلط است .

شدید بودن یا خفیف بودن مبارزه در یک تضاد مربوط به وضعیت عینی آن تضاد است . اگر دو یا چند تضاد از لحاظ عینی در موقعیت های کاملا یکسان قرار نداشته باشند ، شدت

مبارزه در آن تضاد ها نیز یکسان نخواهد بود . از آنجائیکه تضاد با قدرت های امپریالیستی اشغالگر و تضاد با قدرت های امپریالیستی ایکه در افغانستان نیروی نظامی ندارند ، از لحاظ عینی در وضعیت کاملا یکسان قرار ندارند ، مبارزه علیه آن قدرت ها بصورت کاملا یکسان و برابر و بنا به گفته نقد نویس " بدون تخفیف " نسبت به همدیگر نمی تواند پیش برده شود . وضعیت عینی از چه قرار است ؟ در قدم اول تضاد میان قدرت های امپریالیستی بمثابه یک تضاد جهانی در همه جا منجمله در افغانستان کنونی عملکرد دارد . این تضاد نه تنها در مناسبات میان امپریالیست های امریکائی و امپریالیست های روسی بلکه در مناسبات میان امپریالیست های امریکائی و جاپانی ، در مناسبات میان امپریالیست های امریکائی و اروپائی و ... نیز عملکرد دارد . عملکرد این تضاد ها است که هر یکی از این قدرت های امپریالیستی را - علیرغم اینکه تا هنوز در مورد افغانستان عمدتا میان شان ائتلاف بر قرار است - در وضعیت های عینی نسبتا مختلف قرار می دهد .

امپریالیزم امریکا می خواهد که از طریق برقراری سلطه اشغالگرانه اش بر خاور میانه و آسیای میانه ، منابع نفت و گاز این مناطق را تحت کنترل خود بگیرد . یکی از اهداف برقراری این کنترل ، حفظ تداوم موقعیت برتر امپریالیزم امریکا نسبت به قدرت های امپریالیستی اروپائی ، کانادا ، استرالیا و جاپان و به عبارت دیگر حفظ کنترل

قزاقستان ، ازبکستان و تاجیکستان در آسیای میانه ، بیشتر از آنکه به امریکا نزدیک باشند ، به روسیه و چین نزدیک شده اند . آنها بخصوص بعد از وقوع به اصطلاح انقلابات نارنجی امریکائی در گرجستان و قرغیزستان ، از امریکا احساس خطر کرده و فاصله گرفته اند .

حضور قوای امریکائی و متحدینش در افغانستان و همچنان در عراق ، یک خطر مستقیم علیه ایران محسوب می گردد . البته سقوط رژیم طالبان و صدام حسین برای جمهوری اسلامی ایران منافع معینی در بر داشت . به همین جهت دولت ایران در واقع با کارزار امریکائی هموائی نشان داد و منفععی بدست آورد . اما از جانب دیگر حضور قوای امریکائی و متحدین امریکا در شرق و غرب ایران ، نمی تواند تهدیدی علیه ایران محسوب نگردد .

حتی پاکستان که هنوز هم یک متحد نزدیک امریکا در " جنگ ضد تروریسم " است ، بعد از امضای قرارداد اتمی امریکا و هند و طرح شدن مجدد دعوای مربوط به خط دیورند توسط رژیم دست نشانده کرزی ، از امریکا کم و بیش فاصله گرفته و به نحو ملموسی آزادی های بیشتری به تحرکات طالبان داده است .

بطور خلاصه تضاد میان قدرت های امپریالیستی به عنوان یک تضاد بزرگ در جهان کنونی نمی تواند عملکرد و کارکرد خود را در افغانستان نداشته باشد . اتحاد بدون منازعه میان

بر آنها است . البته این قدرت ها ، به موقعیت های های تبعی و درجه دوم نسبت به امپریالیست های امریکائی در افغانستان تن داده اند . ولی در همین چوکات نیز منافع خاص خود شان را پیش می برند . اما در مورد عراق مخالفت عده ای از آنها علیه امپریالیست های امریکائی روشن تر و جدی تر است .

اما تا جائیکه به امپریالیست های روسی و همچنان چین ارتجاعی - به عنوان یک قدرت منطقی رو به اعتلا - مربوط می گردد ، آنها در ارتباط با تهدیدات القاعده و طالبان نسبت به چین و جمهوری های آسیای میانه و سیکیانگ ، از کوبیده شدن آنها توسط امپریالیست های امریکائی حمایت کردند و کماکان نیز حمایت می کنند . اما از جانب دیگر حضور دراز مدت قوت های امریکائی در افغانستان را هرگز به نفع شان نمی بینند و بلکه از آن احساس خطر می نمایند . امپریالیست های روسی ، جمهوری های آسیای میانه و قفقاز را در واقع منطقه نفوذ خود می داند ، در حالیکه حضور امپریالیست های امریکائی در افغانستان و عراق ، خطر بیرون بردن کامل این مناطق از تحت نفوذ روسیه را مستقیا و به شدت تقویت می نماید . تشویش ها و اظهارات کم و بیش ضد امریکائی ای که طی کنفرانس های " پیمان منطقی شانگهای 6 " به عمل می آید ، انعکاس دهنده همین مسائل است .

تحت تاثیر همچو اوضاع و احوالی است که امروز جمهوری های

کل این بحث البته محدود و منحصر به مرحله فعلی مبارزاتی است. در مراحل دیگر ممکن است اوضاع به گونه های متفاوتی تغییر یابد. قدر مسلم است که برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان باید علیه تمامی قدرت های امپریالیستی مبارزات در سطوح مختلف را پیش برد. اما این مبارزات با فراز و نشیب و از لحاظ شدت و گسترش با پیمانها و دامنه های گوناگون پیش برده می شود و در جریان پیشبرد آن از اول تا آخر همه چیز یک کاسه و یکسان نیست و نمی تواند باشد.

عین همین موضوع در مورد تضاد طبقاتی میان توده های خلق ها و فئودال ها و بورژواکپرادور های بیرون از حاکمیت دست نشانده و یا مخالف آن صادق است. درین مورد نیز نقد نویس با وجودی که تفاوت میان دو بخش از فئودال ها و بورژواکپرادور ها را می بیند و از اتخاذ سیاست های ویژه در مورد فئودال ها و کمپرادور های بیرون از حاکمیت پوشالی صحبت می نماید، ولی از جانب دیگر طرفدار پیشبرد مبارزات "بدون تخفیف" علیه آنها است. او بر علاوه مخالفت این بخش از فئودال ها و کمپرادور ها را که در واقع طالبان نمایندگی سیاسی شان را بر عهده دارند، بسیار کم اهمیت تلقی می نماید.

این نوع برخورد به مسئله از چند جهت نادرست و زیان آور است:

1 - ما هم اکنون در حال تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی قرار داریم. مفهوم

امپریالیست ها در عصر امپریالیزم ناممکن است. البته در "عصر اولترا امپریالیزم" چنین اتحادی، بنا به روایت کائوتسکی، میان آنها، ممکن است. اما چنین عصری تا هنوز نیامده است و در آینده نیز نخواهد آمد. از لحاظ عملی نیز پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی "بدون تخفیف" علیه قدرت های امپریالیستی ای که در افغانستان نیروی نظامی ندارند، ناممکن است. ما می گوئیم که: جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان، محور مبارزاتی کنونی در افغانستان را تشکیل می دهد. به این معنی که در شرایط فعلی تمامی اشکال مبارزاتی باید در خدمت تدارک برای برپائی این جنگ قرار داشته باشد و بعد از آنکه این جنگ بر پا گردید، تمامی اشکال مبارزاتی دیگر باید در خدمت پیشبرد آن قرار بگیرد. این امر خواهی نخواهی تفاوت هائی در سطوح مبارزاتی ضد امپریالیستی، در رابطه با قدرت های مختلف امپریالیستی، بوجود می آورد؛ نه تنها در دوره پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، بلکه در همین مرحله کنونی تدارک برای برپائی چنین جنگی نیز. وقتی جنگ علیه اشغالگران محور تمامی اشکال مبارزاتی ایدئولوژیک - سیاسی باشد، شما نمی توانید علیه امپریالیست هائیکه در افغانستان قوای نظامی ندارند، مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک را "بدون تخفیف" پیش ببرید.

دیگر این گفته آن است که ما فعلا از لحاظ عملی در حال جنگ قرار نداریم . اما مقاومت جنگی ارتجاعی طالبان و القاعده عملا جریان دارد و روز بروز بیشتر و گسترده تر می گردد . در واقع هم اکنون از لحاظ عملی ، مقاومت جنگی علیه اشغالگران و جنگ علیه رژیم دست نشانده ، رنگ و بوی طالبی و القاعده یی دارد و این رنگ و بو از هر دو جانب ، یعنی هم از جانب اشغالگران و دست نشانندگان شان و هم از جانب طالبان و متحدین پان اسلامیت شان ، پیوسته مورد تاکید و تقویت قرار می گیرد . در چنین حالتی ، وجه مهمی از مبارزات تدارکی ما برای برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ، باید پیشبرد مبارزات جدی ، عمیق ، گسترده و حسابشده ایدئولوژیک - سیاسی علیه مقاومت جنگی ارتجاعی طالبان و القاعده ، باشد . چنین مبارزه ای در صورتی می تواند بطور موثر و عمیق و گسترده پیش برده شود که ما مقاومت ارتجاعی آنها را دست کم و بی اهمیت نگیریم و با آن برخورد جدی داشته باشیم . آنچه نقد نویس درینمورد می گوید ، فقط ظاهرش حالت " بدون تخفیف " دارد ولی در اصل عدم برخورد جدی با این معضله مهم را می رساند . مسلم است که در صورت جدی گرفتن موضوع طالبان و القاعده نیز نمی توان از مبارزه بدون تخفیف علیه آنها حرف زد ، چرا که محور مبارزات کماکان مقاومت علیه اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان باقی میماند .

درینجا موضوع بر سر این نیست که چند نفر از فئودال ها و کمپرادور ها پهلوی رژیم کزری ایستاده اند و چند نفر شان پهلوی طالبان . بلکه موضوع بر سر این است که این طبقات استعمارگر به دو بخش در حال جنگ تقسیم گردیده اند و شما نمی توانید با هر دو طرف برخورد یکسان داشته باشید . بصورت مشخص شما نمی توانید دو طرفه بجنگید و مشت های تان را به هر دو طرف بزنید . این موضوع صرفا به عنوان یک تاکتیک جنگی مطرح نمی شود بلکه شما باید ببینید که کدام یکی از آنها دشمن عمده است . شما نمی توانید در حین جنگیدن علیه دشمن عمده ، علیه دشمن غیر عمده نیز بجنگید و جبهه جنگی را بگشائید که باعث تضعیف شما در جنگیدن علیه دشمن عمده گردد . در حال حاضر ما برای جنگیدن علیه امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده شان تدارک می چینیم ؛ نه برای جنگیدن علیه طالبان . ما در حال حاضر نیز شعار مبارزه مسلحانه علیه طالبان را سر نمی دهیم . ما در برنامه حزب مان تصریح کرده ایم که انقلاب ارضی را نیز در تابعیت از امر مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده پیش می بریم .

با وجود تمام این مسائل ، موضوع دفاع از خود در صورت مورد حمله قرارگرفتن ، امر دیگری است که در هیچ حالتی نمی توان از آن صرفنظر کرد . حق دفاع از خود در هر حال محفوظ است . البته مسلم است که این حق دفاع نیز یک امر تابع مقاومت

شماره سیزدهم	شعله جاوید	دوره سوم
<p>علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده است ، یعنی نباید بمثابه جنگی موازی با جنگ علیه اشغالگران و رژیم پوشالی در نظر گرفته شود .</p>	دارد	ادامه

نگاهی به طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان

بود ، برگشتی بود به همان " عیار بازی " های سابق . مسوده برنامه انجمن کاکه ها در سطح یک نوشته قلمی و در محدوده " کاکه های " قبلا سامائی باقی ماند و نتوانست در سطح یک طرح پیشنهادی رسمی مطرح گردد .

طرح پیشنهادی برنامه انجمن کاکه های افغانستان ، از لحاظ ایدئولوژیک سردرگم ، از لحاظ سیاسی تسلیم طلبانه و از لحاظ تشکیلاتی مبتنی بر معیار های اخلاقی عیاری و کاکه گی بود .

آن طرح انعکاس نارضایتی بخشی از صفوف بقایای ساما (کاکه های قبلا سامایی) از پراگندگی و بی برنامه گی و عدم فعالیت مشخص سیاسی بود و از لحاظ عملی به نوعی سلب اعتماد از کسانی که علیرغم بی برنامه گی و فروپاشی کامل تشکیلاتی هنوز ادعای رهبری داشتند .

طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان بر پایه مسوده قلمی برنامه انجمن کاکه های افغانستان ترتیب و تدوین گردیده و حتی جملات و پروگراف های مکمل آن مسوده را در

طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان یک نوشته 26 صفحه یی است که تاریخ انتشار آن 1384 و محل انتشار آن کابل وانمود گردیده است . این نوشته شامل مباحث ذیل است : مقدمه ، اوضاع جهانی و موقعیت کشور ما ، افغانستان در اوضاع کنونی ، نگاهی به گذشته جنبش مردمی افغانستان ، سازمان روشنگران افغانستان و برنامه کوتاه مدت و برنامه دراز مدت آن .

ما این طرح پیشنهادی را برای اولین بار چند ماه قبل از طریق آدرس الکترونیکی شعله جاوید بدست آوردیم . ارسال کننده ، آن را " برنامه جدید ساما " خوانده بود . پس از آن در چندین مورد ، کانال های مرتبط با بقایای ساما نیز این طرح پیشنهادی را در اختیار منسوبین حزب قرار داده اند .

طرح پیشنهادی مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان ، ادامه و تکمیل کننده طرحی است که سه سال قبل بنام " انجمن کاکه های افغانستان " بمیان آمده بود . آن طرح که در واقع توسط " کاکه های " قبلا سامائی رویدست گرفته شده

هم مصروف چنین خدمتی اند ، بلکه از لحاظ توانمندی های سیاسی و ادبی نیز در سطح نازلی قرار دارند و به همین جهت فقط و فقط می توانستند طرح انحرافی تسلیم طلبانه نازلی مثل طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان را بیرون دهند . اما تدوین و انتشار این طرح به نوعی عناصر اصلی بقایای رهبری ساما را که در غرب زندگی می کنند ، در گوشه قرار داده است . آنها با وجودی که بصورت مداوم و مستقیم به بقایای صفوف ساما در داخل کشور دسترسی ندارند ، ولی هنوز روابطی از بقایای ساما در کشور های غربی را با خود دارند و در میان بقایای روابط داخل کشوری ساما نیز صاحب نفوذ هستند . طرح پیشنهادی آنها ، یا لا اقل بخشی از آنها ، که در سمینار روابط اروپائی شان به میان کشیده شده بود و در شماره نهم شعله جاوید مورد بحث قرار گرفت ، با طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان اختلافات اساسی دارد . مثلاً در آن طرح جامعه افغانستان یک جامعه نیمه فئودالی خوانده شده است ، در حالیکه در طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران ، مناسبات تولیدی مسلط در افغانستان سرمایه داری اعلام گردیده است . حل و فصل این اختلافات آسان نیست زیرا که این موضوع با کشمکش بر سر رهبری و اینکه عناصر " پخته و سابقه دار " مقیم در غرب رهبری اصلی را بر عهده داشته باشند یا بقول قیوم رهبر " مراهقین " تازه به میدان آمده و " بی صلاحیت " ، گره خورده است . تنها همین یک مشکل نیز

خود جای داده است . منظور از تدوین و انتشار این طرح در قدم اول جلوگیری از شکل گیری انجمن کاکه ها بود که به نظر می رسد ازینجهت یک گام موفقیت آمیز بوده است . هدف دیگر این طرح گرد آوری مجدد بقایای " کاکه " و " غیر کاکه " ساما در یک تشکیلات به اصطلاح جدا از احزاب تسلیم طلب پارلمنتاریست است تا گویا نشان دهند که آنها در پهلوی فعالیت های علنی و قانونی پارلمانی و غیر پارلمانی ، فعالیت های " مبارزاتی مردمی " غیر قانونی و مخفی نیز دارند . اما در اصل منظور شان تعمیم تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی تا سطح فعالیت های به اصطلاح مخفی است . آنها از این طریق می خواهند در میان عناصر ناراض از وضعیت موجود نیز زمینه مانور داشته و با جلب و جذب آنها در یک تشکیلات به اصطلاح مخفی مردمی ، گرایشات تسلیم طلبانه در میان آنها را دامن زده و عملاً برای احزاب تسلیم طلب پارلمنتاریست و سایر فعالیت های تسلیم طلبانه سرباز گیری نمایند .

اما درینمورد به نظر نمی رسد که بتوانند موفقیتی بدست آورند . این طرح نشاندهنده سقوط سیاسی و ادبی شدید نویسندگان آن ، در مقایسه با برنامه ساما است و در واقع توسط افرادی از رهبری قبلی سازمان منحل مذکور تدوین و منتشر گردیده است که بعد از انتشار سال 1364 در آن سازمان ، طی یک جلسه سرهمبندی شده به کمیته مرکزی راه یافتند . آنها نه تنها از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و عملی سال های سال تسلیم طلبانه حرکت کرده و به جناح های گوناگون ارتجاعی خدمت کرده اند و هنوز

روشنگران افغانستان، در صدد احیای ساما بر نیامده اند و طرح جدیدی به میان کشیده اند؟ این حرکت دلایل مشخص ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دارد و خلاصه اش این است که آنها از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دیگر در مسیر کلی برنامه ساما قرار ندارند. البته این مسئله را صریحا بیان نمی کنند. اما این قرار نداشتن در مسیر کلی برنامه ساما، به مفهوم سطح بالا تر ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نسبت به آن برنامه نیست. تدوین و انتشار طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان در واقع نمودی از عقب نشینی های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بقایای ساما حتی از برنامه ساما و بیان کننده افق دید محدود تر و انحرافی تر است. سعی خواهیم کرد این موضوع را در مباحث مختلف طرح پیشنهادی نشان دهیم. گر چه در نوشته حاضر نمی توان یک برخورد همه جانبه مفصل در مورد طرح پیشنهادی برنامه سازمان روشنگران افغانستان داشت، ولی در هر حال سعی خواهیم کرد روی نکات مهم این طرح مکث نمایم.

تبارزی از ادعای دروغین مبارزه مخفی کمونیستی

کسانی که ساما را در سال 1358 ایجاد نمودند در ابتدا برای تشکیل سازمان دو طرح داشتند: طرح اول ایجاد تشکیلات کمونیستی با برآمد دموکراتیک بود و طرح دوم ایجاد تشکیلات کمونیستی با برآمد دموکراتیک و اسلامی. برنامه ساما مبتنی بر طرح اول بود و اعلام مواضع

کافی است که این طرح را با ناکامی مواجه سازد.

ما همان موقعی که برای اولین بار به این طرح پیشنهادی دسترسی پیدا کردیم گفتیم که انتشار این سند از یک لحاظ اعلام انحلال رسمی ساما می باشد.

به همین جهت اولین موضوعی که می تواند توجه ما را در این نوشته جلب نماید، چگونگی برخورد آن در رابطه با تجارب ساما از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی است. مبحث "نگاهی به گذشته جنبش مردمی افغانستان" چیز هائی درینمورد بیان کرده است، اما نه بصورت مشخص و معین در مورد ساما. درینجا بخاطر گریز از برخورد مشخص با گذشته ساما، چند تشکیلات جداگانه (سرخا، سازمان رهائی، ساما، اخگر، ساوو و پیکار) یک کاسه شده و نواقص و کمبوداتی از آنها نشانی گردیده اند، بدون اینکه نواقص و کمبودات و به بیان روشن تر انحرافات اساسی و بزرگ مورد توجه قرار بگیرند. در جایش به این موضوع نگاهی خواهیم انداخت.

به این ترتیب در این مبحث، و در نتیجه در کل نوشته، برخورد مشخص روشن و صریح با ساما را نمی توان یافت.

در نوشته اجمالا گفته شده است که بعضی از سازمان های متذکره فوق هنوز هم فعالیت دارند، اما بصورت مشخص گفته نمی شود که کدام ها؟ ولی در هر حال معنی ضمنی گفته نوشته این است که بعضی از آنها دیگر موجودیت و فعالیت ندارند و به این ترتیب بصورت سر بسته موضوع انحلال ساما، اعلام می گردد.

اما چرا تدوین کنندگان و انتشار دهندگان طرح پیشنهادی مرانامه سازمان

پائین تر نسبت به آن . این زبان گویا اصطلاحات معمول در ادبیات کمونیستی را بکار نمی برد و به جای آن اصطلاحات ، از لغات و اصطلاحات " معمولی و متعارف " استفاده می نماید . چنین حرکتی ، در بهترین صورتش ، عملاً برنامه را به یک برنامه دموکراتیک مبدل می نماید . به عبارت روشنتر ، انتشار طرح پیشنهادی برنامه سازمان روشنگران افغانستان نشان می دهد که تدوین کنندگان و انتشار دهندگان آن ، کماکان طرفدار ایجاد یک سازمان دموکراتیک با برآمد اسلامی ، و البته صریحاً تسلیم طلبانه ، هستند که در عین حال ادعاهای کمونیستی بصورت شفاهی و غیر مستند را نیز در پهلوی خود خواهد داشت .

اکنون نیز دقیقاً مثل دوران ساما ، مرانامه به اصطلاح دموکراتیک سازمان روشنگران افغانستان یک برنامه و درفش درونی و مخفی باقی می ماند و برنامه های احزاب اسلامی پارلماناریست و تسلیم طلب بمثابة برنامه و درفش بیرونی عمل می نمایند . یعنی یک سازمان به اصطلاح دموکراتیک با برآمد های اسلامی بدتر از برآمد اعلام مواضع اسلامی ساما .

اولویت های " طرح " چه چیز هایی اند ؟

طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان در مقدمه دو صفحه ای اش ، اولویت های خود را مشخص ساخته است . اولین موضوع دارای اهمیت برای " طرح " این است که :

مبتنی بر طرح دوم . وقتی در کنگره ساما دو طرح مذکور در هم ادغام شدند ساما به سازمانی دارای برنامه دموکراتیک ، بمثابة درفش درونی ، و اعلام مواضع اسلامی ، بمثابة درفش بیرونی ، مبدل گردید ؛ یعنی یک سازمان دموکراتیک با برآمد اسلامی . البته ادعای کمونیست بودن و پیشبرد مبارزات کمونیستی نیز کماکان دوام کرد ، اما در سطح ادعاهای شفاهی و غیر مستند .

حالا نیز بقایای ساما بصورت شفاهی مطرح می نمایند که آنها طرفدار مبارزات مخفی کمونیستی و طرفدار برآمد دموکراتیک اند . اما آنچه را که آنها برآمد دموکراتیک می نامند ، یک برآمد دموکراتیک نیست ، بلکه یک برآمد اسلامی است ؛ یعنی برآمد یا برآمد هایی در قالب احزاب قانونی اسلامی در جمهوری اسلامی افغانستان و مطابق به قانون اساسی آن . این برآمد های اسلامی با برآمد اسلامی سابقه ساما یک تفاوت کیفی دارد . برآمد اسلامی سابقه ساما یک برآمد ضد اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران بومی شان بود ؛ اما برآمد یا برآمد های اسلامی کنونی بصورت روشن و صریح غیر از حرکت های تسلیم طلبانه در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم مزدور آنها چیز دیگری نیست .

اما در سطح کار کمونیستی و دموکراتیک نیز پس از انتشار طرح پیشنهادی برنامه سازمان روشنگران افغانستان ، دیگر صریحاً معلوم گردیده است که قضیه از چه قرار است . زبان این طرح پیشنهادی برنامه ، اصولاً همان زبان برنامه ساما است و البته خیلی خام تر و دارای سطح

پنجمین موضوع دارای اهمیت برای " طرح " ، مسئله وحدت ملی است . نویسندگان طرح از ناحیه " مردم زحمتکش و ستمدیده تمام اقوام " وحدت ملی را در خطر جدی نمی بینند ، اما تخریب در این زمینه را " از طرف شیدان و ورشکستگان سیاسی ، دشمنان ملت ، مافیای جنگ و بنگ (بخصوص تنظیم های اسلامی و طالبان) ، عمال بیگانه ، و یکعده قلم بدستان مزدور و یا نادان بر پایه ناسیونالیسم قومی و محلی ... " هوشدار می دهند . درینجا وحدت ملی به مثابه چیزی در نظر گرفته می شود که اصلا ربطی به موضوع اشغال کشور توسط امپریالیست های امریکائی و متحدین شان ندارد .

بر پایه این اولویت های پنجگانه اعلام می گردد که : تدوین کنندگان و انتشار دهندگان طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان ، بخاطر حرکت در راستای تامین سه هدف : " استقلال ، دموکراسی و عدالت اجتماعی " ، گرد هم آمده و طرح شان را در گام نخست برای " روشنفکران آزاده " پیشکش می نمایند . برای انتشار دهندگان " طرح " مبارزه برای استقلال نه تنها بصورت عمده بر محور مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست پیش نمی رود ، بلکه درینجا اصلا به این موضوع ربط داده نمی شود ، چنانچه موضوع اشغال کشور و حالت مستعمراتی آن ، اصلا در اولویت های انتشار دهندگان " طرح " جای ندارد . دموکراسی هم در " طرح " بصورت عام مطرح می گردد و نه بصورت دموکراسی نوین ، امری که بدون آن ، رسیدن به عدالت اجتماعی ، به مفهوم تامین عدالت

" افغانستان یک سرزمین محاط به خشکه بوده " و " ملیت ها و اقوام گوناگون ، با زبان های متفاوت در آن زندگی دارند . " حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی کشور و به بیان کلی تر مناسبات تولیدی حاکم بر آن در صدر اولویت ها قرار ندارد .

پس از آن موضوع توزیع و باز توزیع نفوس در روستاها ، در حالت کوچیگری و در شهر ها و در مهاجرت می آید ، بدون اینکه این موضوع به مثابه مسئله ای در خدمت توضیح مناسبات تولیدی حاکم و بافت طبقاتی جامعه قرار بگیرد .

سومین مسئله دارای اهمیت برای " طرح " ، سطح سواد در جامعه و موضوع روشنفکران است . در موضوع روشنفکران نیز مسئله اصلی برای " طرح " ، چگونگی وضعیت و کمیت روشنفکران دارای " فکر فرا قومی " است و نه مواضع طبقاتی آنها و مواضع شان در قبال امپریالیسم بخصوص امپریالیست های اشغالگر .

پس از این مسائل دارای اهمیت درجه اول و دوم و سوم ، تازه در مرتبت چهارم ، برای " طرح " ، نوبت به زیر ساخت اقتصادی میرسد . " طرح ... " افغانستان را فاقد یک زیر ساخت اقتصادی اعلام کرده و ادعا می کند که زیر ساخت اقتصادی افغانستان ، از طرف شوروی وقت ، امپریالیسم امریکا ، تنظیم های اسلامی ، ایران و پاکستان ، تقریبا بصورت کامل از بین رفته است . مطابق به این حکم ، افغانستان باید فاقد مناسبات تولیدی حاکم باشد !! اما در جای دیگری از " طرح " ، مناسبات سرمایه دارانه مناسبات تولیدی حاکم انگاشته می شود .

برداشت های نادرست و غلط در مورد جنبش کمونیستی بین المللی

" طرح ... " با زبان شکسته ای که دارد در مورد تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی بصورت گنگ حرف می زند . چنین زبانی با محدودیت ذاتی خود در مورد بیان مفاهیم علمی کمونیستی مواجه است و نمی تواند مسائل را به روشنی مطرح نماید . با آنهم آنچه در زیر عنوان " اوضاع جهانی و موقعیت کشور ما " در رابطه با این موضوع مطرح گردیده است ، تا حد زیادی موضعگیری های انتشار دهندگان " طرح ... " را روشن می سازد .

اولین چیزی که در این مورد توجه را بخود جلب می نماید ، چگونگی موضعگیری در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی است . مبحث " اوضاع جهانی و موقعیت کشور ما " با یک موضعگیری دو سطری در مورد " شوروی " و بلاک تحت رهبری اش آغاز می گردد :

" با پدیدار شدن تزلزل در امپراطوری بلاک شرق به رهبری اتحاد شوروی که به رکود اقتصادی ، بیروکراسی حزبی و دولتی و نظامیگری روی آورده بود ... " (صفحه 3 طرح ...)

چنانچه ملاحظه می گردد ، مفهوم سوسیال امپریالیزم درینجا نا پیدا است . " طرح ... " نه تنها درینجا ، بلکه در سراسر متنش از بکار برد اصطلاح " سوسیال امپریالیزم " برای " شوروی " بعد از استالین اجتناب می ورزد و از اتحاد شوروی و یا شوروی حرف می زند . چنین حرکتی کاملاً آگاهانه است ، چنانچه

برای زحمتکشان ، اصلاً ممکن و میسر نمی گردد . ازینجا است که شعار " عدالت اجتماعی " نیز صرفاً یک شعار عام و در بهترین صورت یک شعار بورژوائی باقی می ماند .

این اولویت ها و ترتیب فرمولبندی آنها ، انحلال طلبی ایدئولوژیک ، تسلیم طلبی سیاسی و انحراف روشنفکرانه تشکیلاتی عام و تام تدوین کنندگان و انتشار دهندگان " طرح " را بصورت صریح و روشن نشان میدهد .

وظیفه عمده مبارزاتی در شرایط امروزی افغانستان مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است . پس از آن مبارزه علیه کلیت طبقات استعمارگر فئودال و بورژواکمپرادور و همچنان مبارزه علیه کشمکش های ذات البینی و خانمان بر انداز دسته بندی های ارتجاعی ، دارای اهمیت بزرگی هستند . مبارزه علیه شوونیزم مرد سالار و همچنان مبارزه علیه شوونیزم ملی طبقات حاکمه ملیت پشتون نیز دارای اهمیت ویژه ای هستند .

مسائلی از قبیل محاط به خشکه بودن افغانستان و موضوع فیصدی با سوادان و وضعیت روشنفکران که در " طرح " به عنوان اولویت ها مطرح گردیده اند و همچنان مسائل دیگری از این قبیل ، همه موضوعاتی اند که در واقع مرتبط به مسئله عمده و سائر مسائل بزرگ و مهم جامعه هستند و باید در جایش مطرح شوند و نه به عنوان اولویت ها و اساسات یک طرح برنامه‌ی سیاسی . طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان درینمورد نیز عقب نشینی سیاسی نسبت به برنامه ساما را نشان می دهد .

کمون پاریس و جمع‌بندی از آن رقم خورد. همچنان تکامل مارکسیزم به مارکسیزم - لنینیسم نیز با پیروزی انقلاب اکتوبر بصورت نهائی رقم خورد. " جنبش‌های کارگری " قرن نهم و اوائل قرن بیستم صرفاً جنبش‌های فکری - فرهنگی نبوده‌اند تا صرفاً جنبه نو سازی فکری در آن مورد توجه قرار بگیرد. این جنبش‌ها جنبش طبقه کارگر برای سرنگونی سرمایه داری، تصرف قدرت سیاسی و پیشبرد انقلاب بوده‌اند و بر تارک آنها قبل از هر چیزی پیروزی کوتاه مدت و یا نسبتاً طولانی دو انقلاب می‌درخشد.

اما پیشروی جنبش‌های پرولتری در جهان صرفاً تا اوائل قرن بیستم ادامه نیافت. اواسط قرن بیستم نیز شاهد دو پیروزی عظیم مبارزات انقلابی پرولتری بود:

یکم: پیروزی اتحاد شوروی در جنگ علیه فاشیسم که علیرغم تمامی نواقص و کمبودات خود، باعث خارج شدن کل اروپای شرقی و اکثریت مناطق بالکان از ساحه نفوذ قدرت‌های امپریالیستی گردید.

دوم: پیروزی انقلاب چین که یک پنجم نفوس جهان را از صف ارتجاع و امپریالیسم در صف انقلاب جهانی قرار داد. " طرح ... " به درستی بر نبود اردوگاه سوسیالیستی در شرایط فعلی انگشت گذارده است. اما فراموش می‌کند که پیدایش اردوگاه سوسیالیستی حاصل مستقیم پیروزی اتحاد شوروی در جنگ ضد فاشیسم و پیروزی انقلاب چین در سال 1949 بود. متأسفانه این دولت عمر مستعجل داشت، اما این موضوع، اهمیت آن دو پیروزی مبارزات انقلابی پرولتری

" طرح ... " در صحبت از امریکا هیچگاه فراموش نمی‌نماید که امپریالیسم امریکا بگوید و این البته در حد خود خوب است. چنین انصراف آگاهانه از بکار برد اصطلاح سوسیال امپریالیسم، می‌تواند دلایل گوناگون داشته باشد، ولی در هر حال نشانه‌دهنده آن است که نویسندگان و انتشار دهندگان " طرح ... " درینمورد موضعگیری غلط و نادرست دارند. برای ما مؤئیسیت‌های افغانستان که تاریخاً جنبش مان با موضعگیری علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیسم شوروی متولد گردیده است و دوره تجاوز سوسیال امپریالیست‌ها و مقاومت در مقابل آنها در کشور خود شاهد بوده ایم، چنین موضعگیری ای فقط می‌تواند یک انصراف روشن از مسیر تاریخی جنبش ما تلقی گردد.

برداشت " طرح ... " از وضعیت جنبش بین‌المللی در قرن نهم و اوائل قرن بیستم به نحو عجیبی انحرافی و سر در گم است. در صفحه 4 " طرح ... " درینمورد بصورت خلاصه گفته می‌شود:

" جوش و خروش و مبارزه عظیم برای نوسازی فکری را که در قرن نهم و اوائل قرن بیستم در جنبش کارگری وجود داشت ... "

موضوع نو سازی فکری جنبش در قرن نهم و اوائل قرن بیستم، یک موضوع مربوط به مبارزات انقلابی پرولتری و بصورت مشخص موضوع مربوط به پیروزی دو انقلاب، یعنی انقلاب کمون پاریس و انقلاب اکتوبر روسیه بود. شکل گیری مارکسیزم به عنوان یک ایدئولوژی منسجم بصورت نهائی در واقع با انقلاب

مشخص تر مبارزات برای تکامل ایدئولوژی پرولتری مرتبط با این پیروزی های مبارزاتی را نیز نمی تواند ببیند . به همین جهت است که جریان نوسازی فکری جنبش های کارگری را به قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم محدود می گرداند .

برای ما مائوئیست های افغانستان که پیدایش جنبش ما با موضعگیری و مبارزه حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیزم شوروی ، تأیید " اندیشه مائوتسه دون " (بعدا مائوئیزم) و تأیید انقلاب 1949 چین و انقلاب فرهنگی چین گره خورده است ، اینگونه نادیده گرفتن اهمیت عظیم تکامل دهنده انقلاب چین و انقلاب فرهنگی چین و انقلاب مائوئیسم کلام نا دیده گرفتن اهمیت " اندیشه مائوتسه دون " و بصورت روشن تر " مائوئیزم " در تکامل علم انقلاب پرولتری ، و نسبت دادن نازائی فکری به کل دوره های اواسط قرن بیست و دهه های شصت و هفتاد آن ، فقط و فقط یک معنی می تواند داشته باشد و آن گسست از پایه های فکری و سیاسی ایجاد کننده جنبش ما است .

تحلیل " طرح ... " از وضعیت کنونی جنبش بین المللی کمونیستی نیز حاوی انحرافات بسیاری است . در صفحه 4 در مورد کشور هایی که ادعای سوسیالیستی دارند چنین گفته می شود :

" کشور هایی که خود را سوسیالیستی می نامند ، یا مثل چین به غیر از اسم عملا سرمایه داری شده اند و یا دیگران که زیر نام سوسیالیزم بجای تقسیم رفاء به تقسیم فقر در بین توده ها بسنده کرده ، نوع

و نقش جهانی شان را زیر سوال نمی برد .

پس از آن ، بروز رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی و برگشت کل شوروی و کشور های اروپای شرقی و بالکان ، به استثنای البانیه ، به سرمایه داری ، ضربه سختی بر پیکر جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزات انقلابی پرولتاریای جهانی وارد آورد . اما در مقابل مبارزات ضد رویزیونیستی و ضد سوسیال امپریالیستی حزب کمونیست چین و به پیروی از آن تعداد زیادی از احزاب و سازمان های کمونیستی در جهان ، به شمول حزب کار البانیه ، امواج خروشان مبارزات انقلابی پرولتری را در جهان دامن زد . این مبارزات نه تنها ده ها سازمان و حزب کمونیست ، به شمول سازمان جوانان مترقی در افغانستان ، را با مواضع نوین ضد رویزیونیستی و ضد سوسیال امپریالیستی در جهان پرورش داد ، بلکه مقدمه ای شد برای راه اندازی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین و پیشرفت های عظیم تئوریک و عملی آن . انقلاب فرهنگی که در نیمه دوم دهه شصت و نیمه اول دهه هفتاد یعنی در نیمه دوم قرن بیست جریان یافت ، مرحله سوم تکامل ایدئولوژی پرولتری یعنی مرحله مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیزم را بصورت نهائی رقم زد .

" طرح ... " ، نه پیروزی اتحاد شوروی در جنگ ضد فاشیسم را می بیند و نه هم پیروزی انقلاب چین در سال 1949 را و نه هم انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین در دهه های شصت و هفتاد را . طبعاً مبارزات عظیم و پر جوش و خروش برای نو سازی فکری و به بیان

دوره سوم	شعله جاوید	شماره سیزدهم
<p>بطور روز افزون در مسیر " ریفورم " های بی پرده تر سرمایه دارانه می اندازد و ماسک دروغین سوسیالیستی آنها را بیشتر و بیشتر پاره می کند .</p> <p>این گفته که در این کشورها " نوع دیگری از نظام طبقاتی " برقرار است ، نشانه‌دهنده عدم درک مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی تدوین کنندگان و انتشار دهندگان " طرح ... " از ماهیت یک جامعه سوسیالیستی است .</p> <p>کاملا درست است که بگوئیم در این کشورها نظام طبقاتی تحت حاکمیت طبقه یا طبقات استثمارگر حاکم است . اما اگر از این جمله ، کلماتی که مورد تاکید قرار گرفته اند ، حذف گردد و حکم عام در مورد طبقاتی بودن نظام حاکم بر این کشورها به عمل آید و برین مبنا نتیجه گیری عدم موجودیت نظام سوسیالیستی در آنها صادر گردد ، در واقع جامعه سوسیالیستی یک جامعه غیر طبقاتی اعلام می گردد . در حالیکه جامعه سوسیالیستی نیز یک جامعه طبقاتی است ، منتها جامعه ای که تحت حاکمیت پرولتاریا قرار دارد .</p> <p>در جامعه سوسیالیستی ، جوانبی از مناسبات سرمایه دارانه برای مدت های مدیدی به موجودیت شان ادامه می دهند . این جوانب سرمایه دارانه مناسبات تولیدی فقط می توانند – و باید – در جریان یک مبارزه طولانی تحت رهبری پرولتاریای بر سر قدرت ، محدود تر و محدود تر شده و به نابودی سوق داده شوند . مبارزه برای نابودی کامل روبنای ارتجاعی نیز از یک مسیر طولانی می گذرد و حتی به بیان روشن تر باید گفت که مبارزه در این عرصه طولانی مدت تر از مبارزه در عرصه مناسبات تولیدی است .</p>	<p>دیگری از نظام طبقاتی را برقرار نموده اند . "</p> <p>درک ماهیت سرمایه دارانه چین کنونی از سوی " طرح ... " امر نیکی است ، ولو اینکه پس از سه دهه تاخیر صورت گرفته باشد . اما این ماهیت ، از لحاظ فکری مستقیما مرتبط به رویونیسم چینی است که نباید آن را مسکوت گذاشت . همچنان در نظر داشت جدی این نکته نیز کاملا ضروری است که دنباله روان و به بیان روشن تر مزدوران چین سرمایه داری و رویونیستی کنونی ، به قطب ضد انقلاب جهانی و ضد انقلاب در افغانستان تعلق دارند و نه به قطب انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان .</p> <p>البته مسلم است که در سائر کشور های رویونیست مثل ویتنام ، کوریای شمالی و کیوبا نیز سوسیالیسم حاکم نیست ، بلکه نظام های ارتجاعی وابسته به امپریالیسم حاکم است . اما در این کشورها نیز ، همانند کشور های دیگر ، مشکل اساسی جامعه ، تقسیم فقر بجای تقسیم رفاه در بین توده ها نیست ، بلکه تقسیم رفاه و فقر در میان طبقه حاکمه و توده ها است و تفاوت و به بیان روشن تر تضاد میان اغنیای حاکم و استثمارگر و فقرای محکوم و تحت استثمار به شدت وجود دارد .</p> <p>" طرح ... " ، مشکل اساسی این کشورها را در مناسبات تولیدی استثمارگرانه حاکم بر آنها نمی داند ، بلکه آن را در عدم رشد و عقب ماندگی شان می بیند و طبعا راه چاره را نیز نه در سرنگونی مناسبات تولیدی حاکم و انقلاب بلکه در رشد و پیشرفت آن کشورها در چوکات نظام حاکم موجود باید جستجو نماید . در واقع همین طرز دید است که این کشورها را</p>	

طبقاتی بلکه ادامه آنرا تا سرحد دیکتاتوری پرولتاریا قبول داشته باشد. در شرایط امروزی و در پناه خدمات مائوتسه دون برای ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا باید گفت که: امروز کسی را می توان مارکسیست حقیقی به حساب آورد که نه تنها تئوری مبارزه طبقاتی و ادامه آن تا دیکتاتوری پرولتاریا بلکه ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را نیز قبول داشته باشد. به قول مائوتسه دون، در نظر نگرفتن این موضوع به رویونیسم می انجامد."

از جانب دیگر گذار از جامعه طبقاتی به جامعه بی طبقه کمونیستی فقط در بعد جهانی می تواند امکان پذیر باشد. به قول مائوتسه دون "یا همه به کمونیسم می رسیم یا هیچ کس". به عبارت دیگر بی طبقه شدن جامعه انسانی فقط با پیروزی کامل انقلاب جهانی و ریشه کن شدن مناسبات طبقاتی در بین کل نسل بشر ممکن و میسر است و این پروسه ای است که مسیر طولانی و پر پیچ و خمی را از سر می گذراند.

"طرح ..."، وضعیت کنونی جنبش بین المللی کمونیستی را از لحاظ فکری کاملاً تاریک به تصویر می کشد که بسیار غلط است:

"جوش و خروش و مبارزه عظیم برای نوسازی فکری ... جای خود را به انجماد فکری و یا بر عکس آن به گسستن کامل از ایده های عدالتخواهانه سپرده است." یعنی آنچه وجود دارد یا انجماد و رکود ایدئولوژیک است و یا گسست کامل از ایده های کمونیستی. اگر چنین باشد، کار جنبش بین المللی کمونیستی تمام است. اما چنین نیست و نمی تواند چنین باشد.

ازینجا است که تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت برپایی انقلابات فرهنگی متعدد در جامعه سوسیالیستی مطرح می گردد. به این ترتیب است که مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم، که همان مرحله سوسیالیسم است، یک پروسه انقلابی طولانی مدت است.

در جامعه سوسیالیستی، طبقات استعمارگر سرنگون شده برای مدت های مدید کماکان برای احیای مجدد سلطه و حاکمیت شان تلاش می کنند و هنوز در طول این مدت سرنوشت نهائی پیروزی کی بر کی کاملاً تعیین شده نمی باشد. خصلت جامعه سوسیالیستی به مثابه یک جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم قسمی است که ستاد فرماندهی بورژوایی می تواند در درون رهبری دولت و حزب بر سر اقتدار (حزب پرولتاریا) شکل بگیرد و با مسلط ساختن رویونیسم بجای ایدئولوژی انقلابی پرولتری بر حزب و تغییر دادن ماهیت دولت، سوسیالیسم را سرنگون نموده و به احیای سرمایه داری و ارتجاع بپردازد. در مقابله علیه این خطر، مائوتسه دون به تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در چوکات برپایی انقلابات فرهنگی متعدد رسید. تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا از آن چنان اهمیتی برخوردار است که در شرایط امروزی بدون پذیرش آن نمی توان کسی را مارکسیست حقیقی به حساب آورد. بیانیسه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درینمورد می گوید:

"لنین گفت تنها کسی را می توان مارکسیست خواند که نه تنها مبارزه

اما این اقلیت کوچک مبارزه را ادامه دادند. آنها در یک گرد همائی بین المللی در سال 1980 بیانیه ای را تحت عنوان "خطاب به کارگران و خلق های ستم دیده جهان" صادر کرده و با ایستادگی روی خدمات مائوتسه دون در تکامل مارکسیزم - لنینیسم، علیه رویزیونیسم چینی و البانیایی موضعگیری روشن اتخاذ کردند. این گرد همائی زمینه ای شد برای تشکیل کنفرانس بین المللی سازمان ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه و تشکیل "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی".

"جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" در طول حیات بیست و چند ساله خود بمثابة یک کل و یکایک اعضا و مشمولین آن، مبارزات انقلابی پرولتری در کشور های مختلف را پیش برده، به تشکیل احزاب کمونیست نوین یاری رسانده، رهبری جنگ خلق ها و تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق های دیگر را بر عهده داشته و بر پایه چنین پراتیک مبارزاتی ای به جمعبندی های نوینی از تاریخ گذشته جنبش بین المللی کمونیستی رسیده اند. تثبیت بین المللی مارکسیزم - لنینیسم - مائوتیزم به عنوان سومین مرحله تکامل ایدئولوژی پرولتری در راس این جمعبندی ها قرار دارد. این جمعبندی ها با پیشرفت های پراتیکی و تئوریکی کل جنبش و یکایک اعضای آن بیشتر و بیشتر منسجم تر و متکامل تر خواهد شد و بمثابة سنگ و خاک قله تکاملی بعدی ایدئولوژی پرولتاریا، مواد و مصالح آن مرحله را بیشتر و بیشتر فراهم خواهد ساخت. درینجا نه گسست از ایده های کمونیستی وجود دارد و نه هم انجماد و نا

تسلط رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی و سرنگونی سوسیالیسم در آن کشور، ضربه سخت و شدیدی را بر پیکر جنبش کمونیستی بین المللی وارد آورد. اما مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن و سوسیال امپریالیسم شوروی و به تعاقب آن بر پائی و پیشبرد انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی در چین، امواج مبارزاتی نیرومندی را در جهان ایجاد کرد که ده ها حزب و سازمان کمونیستی در اطراف و اکناف جهان را در بر گرفت. در بطن این امواج مبارزاتی، مرحله سوم تکامل مارکسیزم یعنی مائوتیزم به قوام رسید و مارکسیزم - لنینیسم به مارکسیزم - لنینیسم جهش نمود.

اما مدت زمان اندکی پس از درگذشت مائوتسه دون، برتری شکننده جناح انقلابی پرولتری در حزب کمونیست چین به پایان رسید کودتای ضد انقلابی رویزیونیست های چینی پیروز گردید. آنها با تبدیل کردن حزب کمونیست چین به یک حزب رویزیونیست و تغییر ماهیت دولت چین، سوسیالیسم را در آن کشور سرنگون کردند. این شکست هولناک و به مدت کوتاهی پس از آن، شکست در البانیه، ضربات عمیق و کاری دیگری را بر پیکر جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد. احزاب و سازمان های کمونیستی زیادی در سطح جهان به دنباله روی از حزب رویزیونیست حاکم بر چین و البانیه به مغاک رویزیونیسم غلطپند و جنبش کمونیستی بین المللی اصیل صرفا در وجود اقلیت کوچکی از سازمان ها و احزاب کمونیست باقی ماند.

تا حد ممکن سانسور در مورد اسناد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بخصوص اسناد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را در میان روابط شان اعمال می کنند. این سانسور آنها را مجبور می سازد که در مورد مواضع "جا" و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سیاست سکوت توطئه آمیز را در پیش بگیرند و با بیخبر نگاه داشتن روابط شان ، آنها را کماکان به دنبال خود بکشانند .

به ادامه بحث توجه کنیم :

" یک گرایش ، هر گونه نقد را در برابر شکست های سوسیالیزم در جهان و پاسخ طلبی در برابر اینکه چرا جنبش های انقلابی و پیشرفت همگانی کشور های سوسیالیستی به رکود و حتی سقوط مواجه گردیده اند ، " رویونیوم " می پندارد . گرایش دیگر ، این ایده را که شکست های انقلاب های کارگری و نظام های سوسیالیستی علیرغم مدتش بودن آن ، شکست هایی اند که در هر میدان نبرد اجتناب نا پذیر می باشند و به هیچوجه معنی آن را ندارند که آرمان بزرگ سوسیالیزم و عدالت که مبتنی بر علم میباشد ، از اعتبار افتاده اند ، به جزم گرائی متهم می کند . اما واقعیت این است که تا ستم هست ، مبارزه نیز هست " (صفحات 4 و 5 " طرح ... ")

در قدم اول لازم است مکتبی روی فرمول " اجتناب ناپذیر بودن شکست در هر میدان نبرد " به عمل آوریم .

طرح این فرمولبندی یک یاوه گوئی محض است و به نظر نمی رسد که غیر از تدوین کنندگان و انتشار دهندگان " طرح پیشنهادی مرانامه سازمان روشنگران افغانستان " کس دیگری آنرا

زانی ایدئولوژیک ، بلکه آنچه وجود دارد تکیه روی اصولیت های تجارب گذشته و بر این پایه تلاش و کوشش پراتیکی و تئوریکی برای تکامل بیشتر ایدئولوژیک است .

گمان نمی رود که تدوین کنندگان و انتشار دهندگان " طرح ... " ، بطور کامل از مبارزات عملی و تئوریک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کلی و احزاب بر جسته آن ، مثل حزب کمونیست پیرو ، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و حزب کمونیست انقلابی امریکا ؛ کاملاً بی خبر و نا آگاه باشند . بطور خاص ، به دلیل داشتن زبان مشترک با ایرانی ها ، حتماً باید اسنادی از حزب کمونیست ایران (م ل م) را مطالعه کرده باشند . اما گذشته از تمام اینها ، کم از کم باید اسناد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را دیده باشند . در چنین صورتی چرا غیر از انجماد فکری و یا گسست از ایده های کمونیستی در سطح کل جنبش بین المللی چیز دیگری را نمی بینند ؟

مشکل نویسندگان و انتشار دهندگان " طرح ... " این است که کمونیست نیستند . آنها حتی در سطح مرانامه سازمانی حاضر به پذیرش صریح و روشن کمونیزم نمی باشند و مثلاً " ایده های کمونیستی " را " ایده های عدالتخواهانه " می گویند . ولی در عین حال بخود حق می دهند که با همین زبان شکسته و غیر کمونیستی شان در مورد کل جنبش بین المللی کمونیستی ، و آنهم بنا به ادعاهای کاذب شفاهی شان بمثابه کمونیست ها ، به قضاوت بنشینند و آسمان و ریسمان بیاوند .

مشکل دیگر این " طراحان " این است که

قبول داشته باشد. ما تا حال چنین فرمولبندی ای را اصلاً نشنیده بودیم و موقعیکه آنرا دیدیم به عقل و فراست نویسندگان آن " آفرین " گفتیم ! ؟

" امکان شکست در هر میدان نبرد " ، این است فرمولبندی ای که عقل سلیم بطور کلی آنرا می پذیرد . در میدان نبرد برای سوسیالیزم نیز مثل هر میدان نبرد دیگری ، امکان شکست وجود دارد . چنین امکانی نه تنها دیروز وجود داشت ، بلکه امروز نیز وجود دارد و فردا نیز وجود خواهد داشت . " امکان " به مفهوم " اجتناب ناپذیر بودن " نیست . یک امر " اجتناب ناپذیر " در واقع یک " ضرورت " است . اگر در مبارزه بخاطر سوسیالیزم ، شکست اجتناب ناپذیر باشد ، چنین مبارزه ای پیشاپیش محکوم به شکست بوده و یک مبارزه عبث خواهد بود .

اما صحبت کردن از دو گرایش به چه معنی است ؟ اینچنین صحبتی به همان " انجماد فکری " و " گسستن از ایده های کمونیستی " که فوفا در مورد شان صحبت کردیم ، مربوط است . گویا ، از یکطرف ، سنگک شده ها هیچ انتقادی از گذشته را نمی پذیرند و آنرا رویونیزم می خوانند ، ولی از طرف دیگر ، بریده شدگان از ایده های کمونیستی هر نوع دفاعی از گذشته را جزم گرائی و دکماتیسم اعلام می نمایند .

اولا درینجا صحبت از دو " گرایش " نادرست و غلط است . گرایش در ادبیات جنبش ما همیشه به معنی " تمایل " بکار برده شده است . اما چیز هائی که مطرح گردیده اند ، تمایلات نیستند بلکه دو مشی کاملاً منسجم و ساخته و پرداخته ای اند که دو راه کاملاً متفاوت و جداگانه ای را در

پیش گرفته اند . گرایش اعلام کردن این دو مشی غیر از اینکه امید واری برای سرهمبندی کردن وحدت حاملین و عاملین آنها در داخل یک چوکات واحد را نشان دهد ، معنی دیگری نمی تواند داشته باشد . ثانیاً کسانی که دیگر از ایده های کمونیستی گسسته اند و نیولیبرالیست و یا مثلاً به قول بعضی ها پسا مارکسیست شده اند ، دیگر اصلاً به جنبش کمونیستی بین المللی تعلق ندارند . چرا ما مشکل آنها را به مثابه مشکل جنبش بین المللی کمونیستی تلقی نمائیم ؟

طراحان مرانامه سازمان روشنگران به روشنی نمی گویند که آنها کدام طرف ایستاده اند ؟ اما با اعلام اینکه تا ستم هست مبارزه نیز وجود دارد ، هم خود را از " دکماتیست ها " سوا می کنند و هم از " بریده شدگان " و به این ترتیب حد اقل در سطح موجودیت خود شان ، وجود یک جناح اصولی در سطح ملی و بین المللی را قبول دارند ! ؟ باز هم " غنیمت " است که حقیقت کاملاً معدوم شده اعلام نمی گردد ؟ !

شکی نیست که آنها در زمره دکماتیست ها قرار ندارند . اما بطور قطع در زمره " بریده شدگان " قرار دارند . در سطور قبلی دیدیم که آنها بطور کلی از مائوتسه دون ، انقلاب چین و انقلاب فرهنگی چین بریده اند و سیر و تفحص فکری شان صرفاً در قلمرو های فکری قرن نزده و اوائل قرن بیست در جریان است . این برش و گسست به معنی برش و گسست از پایه های ایدئولوژیک - سیاسی ایجاد کننده جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی و در سطح دیگری برش و گسست از ریشه های فکری و

رادیکال " و یا تلاش برای یک کاسه ساختن جریان شعله جاوید با بخشی از ستمی ها و بخشی از صفوف خلقی ها و پرچمی ها ، که در جای خود شان مورد دقت قرار خواهند گرفت .

ادامه دارد

سیاسی جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) است . چنانچه در مباحث بعدی خواهیم دید ، این برش و گسست ، جنبه های تئوریک و پراتیکی معین و مشخص دیگری نیز پیدا می نماید . مثلا نزدیکی تئوریک و عملی با نیو تروتسکیست های موسوم به " چپ

جواب نامه های رسیده

که این تلاش عمدتا نتیجه مثبت داشته است .

از جانب دیگر طرح مسائل علمی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در یک سند ، خواه این سند برنامه‌ی باشد و خواه غیر برنامه‌ی ، خواهی نخواهی در سطح معینی با پیچیدگی های ادبی توأم خواهد بود . طرح چنین مسائلی به زبان عامه فهم بعضا نهایت مشکل است و توانمندی فوق العاده در نویسندگی می خواهد . ما به هیچ وجه ادعا نداریم که از چنین توانمندی برخورداریم . بنابراین در مواردی که مندرجات برنامه می توانسته به زبان عامه فهم نوشته شوند ، ولی نشده ، دلیلش ناتوانی ما در ساده نویسی است و نه تمایل ما برای به اصطلاح روشن فکر نمائی و قلقله های روشنفکرانه و به اصطلاح سویه نشان دادن ها . باور کنید ساده نویسی خیلی مشکل است ، البته ساده نویسی ای که باعث تنزل سطح علمی مطلب نوشته شده نشود .

در عین حال تذکر این نکته نیز ضروری است که بعضا مسائل علمی را اصلا نمی توان به زبان ساده مطرح نمود . در چنین مواردی پیچیدگی

سلام !

کوشش کردم برنامه حزب تان را بخوانم . اما دانستن آن آسان نیست . اگر شما می خواهید سائر مردمان افغانستان با شما یکجا علیه امپریالیزم مبارزه کنند ، باید برنامه تان را ساده بسازید .

تشکر

" همایون " -- 15 مارچ 2006

دوست عزیز ! از دریافت نامه تان خوشوقت شدیم . کوشش شما در خواندن برنامه حزب قابل قدر است . اما کاملا لازم است که این تلاش شما دقیق و پیگیر باشد و نه سرسری و زود گذر . به نظر می رسد که کوشش شما نه دقیق بوده است و نه پیگیر و با یک مرور سرسری به این نتیجه رسیده اید که دانستن برنامه حزب آسان نیست . ما حد اکثر تلاش مان را به عمل آورده ایم که زبان برنامه ، زبان سلیس و روان دری باشد . البته نمی توانیم ادعا داشته باشیم که درین تلاش صد فیصد موفق بوده ایم ، اما می توانیم بگوئیم

است . پیام مجاهد نوشته است که : " در کابینه هفت نفر شعله یی است " . این حقیقت ندارد . نمیدانم شما چرا سکوت می کنید و افشا نمی کنید . به نظر من یک بیانیه نشر کنید و مسئله را روشن سازید .
با درود های رفیقانه !
" ف . ی . " -- 26 مارچ 2006

رفیق عزیز ! درود های متقابل ما را بپذیرید !
مطالبی را که در جواب اولین نامه تان ، در شماره دهم شعله جاوید بیان کردیم ، درینجا دوباره تکرار نمی کنیم .
یقینا ما در مورد آن وزرائی از کابینه کرزی که سابقه شعله یی داشته اند ، تا حال بیانیه مستقلی بیرون نداده ایم و یا زندگی نامه آنها را منتشر نکرده ایم .
اما در عین حال در مورد آنها سکوت نکرده و این موضوع را به عنوان یک موضوع ایدئولوژیک - سیاسی مهم ، همیشه مدنظر داشته ایم . چنانچه در شماره دوازدهم شعله جاوید ، مقاله ای تحت عنوان " شعله یی کیست ؟ منتشر گردید که موضوع مورد بحث همین سر و صدا های جاری در مورد " شعله یی " ها بود .

ما تا حال انتشار یک بیانیه مستقل درینمورد و یا ضرورت انتشار زندگی نامه های وزرای قبلا شعله یی کابینه کرزی را ، ضروری احساس نکرده ایم و اگر چنین ضرورتی بصورت جدی مطرح گردد ، یقینا در مورد اقدام خواهیم کرد .

مطالب مطرح شده یک امر ذاتی است و اگر به هر قیمتی سعی در ساده نویسی آنها گردد ، سطح علمی آن سقوط خواهد کرد .

در هر حال ما فکر می کنیم که مشکل شما در دانستن برنامه حزب ، قبل از آنکه به زبان تحریر برنامه مربوط باشد ، به مسائل عام و خاص تئوریک مطرح شده در آن مربوط است . ازین جهت توصیه ما برای شما این است که مطالعات تان درین مسائل را هرچه بیشتر دقیق و منسجم بسازید . یقین داریم که در صورت اجرای این توصیه نه تنها مشکل شما در مورد برنامه حزب بلکه در مورد هر سند دیگر کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی) نیز رفع خواهد شد .

**

با درود !
با تأسف که که موجودیت 3 فرد شناخته شده و تسلیم طلب سابقا شعله یی در حکومت کرزی ، چهره شعله جاوید واقعی را تخریب می کند . به نظر من خوب است هر چه زود تر زندگی نامه آنها را منتشر و افشا کنید . موفق باشید !

" ف . ی . " - 12 مارچ 2006

رفقای انقلابی درود های مرا قبول کنید !
با انتشار لیست کابینه کرزی باز سر و صدا بر ضد شعله جاوید براه افتاده

موفق و کامگار باشید !

**

نمی توانیم به آنچنان جوابدهی ای
بپردازیم . با آنهم سعی خواهیم کرد
رئوس مطالب مورد سوال تان را
جواب دهیم .

1 - شعله جاوید برای اولین بار در
سال 1347 توسط سازمان جوانان
مترقی و دو محفل دیگر ، به عنوان
یک نشریه دموکراتیک نوین و علنی
منتشر گردید . در این دوره که دوره
اول انتشاراتی این نشریه بود ، شعله
جاوید مجموعاً یازده (11) شماره
منتشر گردید و پس از آن توسط دولت
وقت توقیف شد .

دوره دوم نشراتی " شعله جاوید " از
سال 1370 آغاز گردید و تا سال
1383 ، یعنی برای مدت سیزده سال ،
دوام کرد . درین دوره ، شعله جاوید به
عنوان ارگان مرکزی " حزب
کمونیست افغانستان " یک نشریه
کمونیستی و مخفی بود و در حدود سی
(30) شماره منتشر گردید .

دوره سوم نشراتی " شعله جاوید " پس
از برگزاری کنگره وحدت جنبش
کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی -
مائوئیستی) افغانستان و تشکیل "
حزب کمونیست (مائوئیست)
افغانستان " شروع گردیده است و اینک
شماره جاری ، سیزدهمین شماره همین
دوره می باشد . درین دوره نیز شعله
جاوید یک نشریه کمونیستی است و به
عنوان ارگان مرکزی حزب کمونیست
(مائوئیست) افغانستان منتشر می
گردد .

2 - طوریکه گفتیم " شعله جاوید "
برای اولین بار در سال 1347 منتشر
گردید . جریان سیاسی ای که حول این

دروود های گرم مرا پذیرا شوید !
چند سوال داشتم :

1 - شماره های { نشریه } شما بنام
{ شعله جاوید } دوره سوم است . چرا
؟

2 - ریشه های تاریخی شعله جاوید
چیست و از کدام سال ها به فعالیت
آغاز کرد ؟

3 - حزب شما در خارج از کشور
طرفداران بیشتری دارد . چرا فعالیت
های خود را در داخل کشور گسترش
نداده اید ؟

4 - نیروهای امریکا در داخل کشور
بسیار مجهز هستند . بر علاوه ریشه
های اسلام در مفکوره های مردم ریشه
دوانده است . همچنین مردم از نام
کمونیست متنفر اند . سوال { این }
است که : شما توان خود
را در مقابل نیروهای امریکا تا چه
سرحد می بینید ؟ چگونه می خواهید
در افکار عموم ریشه دوانید ؟ و چه
وقت دست به اقدامات مسلحانه خواهید
زد ؟

تشکر !

" دوشیزه ایکس " - 15 اپریل

سلام های متقابل ما را بپذیرید . ارائه
جواب مکمل به سوال های شما بحث
نسبتاً مفصلی را می طلبد که درینجا

ای را در خارج از افغانستان نیز هیچگاهی به فراموشی نمی سپاریم .
4 - این سوال شما را بخش بخش کرده و هر بخش را بصورت مشخص جواب می گوئیم :

اول - مجهز بودن نیروهای امریکا و توان ما در مقابل آنها : شکی نیست که درین مورد عدم توازن عظیمی وجود دارد و اگر مطابق به ذهنیت متافزیک قضاوت گردد ، هیچکاری نمی توان انجام داد و باید تن به قضا داد و تقدیر اسارت و انقیاد ملی را پذیرفت . ولی اشیا و پدیده ها بصورت دیالکتیکی تغییر و تکامل می یابند . قوت ظاهری نیروهای امریکائی در بطن خود ضعف باطنی را نهفته دارد . به عبارت دیگر قوت عظیم تاکتیکی این نیروها با ضعف عظیم استراتژیک آنها توأم است .

بر مبنای چنین دیدی تکیه اساسی ما در مقاومت علیه قوت های اشغالگر قویا مسلح و مجهز ، روی توان و قوت توده های مردم در افغانستان و همچنان توده های مردم در سائر کشور ها ، منجمله ایالات متحده امریکا ، است . ازین دید ، ضعف تاکتیکی کنونی ما در بطن خود ، قوت استراتژیک عظیمی را نهفته دارد . با تکیه برین قوت استراتژیک عظیم و پیشبرد مبارزات جانبازان ما قادر خواهیم بود در مسیر طولانی جنگ خلق (که شکل مشخص کنونی آنرا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می دانیم) ضعف تاکتیکی کنونی مان را رفع نمائیم .

سراسر تاریخ افغانستان مشحون از

نشریه شکل گرفت (جریان دموکراتیک نوین افغانستان) ، طبق همان قاعده معمول در افغانستان ، که هر جریان سیاسی بنام نشریه آن جریان یاد می شد ، بنام " جریان شعله جاوید " معروف گردید .

سازمان جوانان مترقی ، به عنوان اولین سازمان مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه ، در انتشار شعله جاوید و شکلدهی جریان دموکراتیک نوین افغانستان (جریان شعله جاوید) نقش محوری بر عهده داشت . این سازمان در میزان سال 1344 با تأثیر پذیری از مواضع مبارزاتی حزب کمونیست چین علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیزم شوروی ، پایه گذاری شده بود و برنامه اش برنامه انقلاب دموکراتیک نوین بود .

3 - حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان هم در داخل افغانستان فعالیت دارد و هم در خارج از افغانستان . ولی از آنجائیکه فعالیت در داخل کشور شدیداً مخفیانه پیش برده می شود ، زیاد محسوس نیست . البته ما از پنهان و گسترده گی این فعالیت ها ، نه تنها در داخل افغانستان بلکه در خارج از آن نیز راضی نیستیم و با تمام قوا تلاش می کنیم که هم خود را در داخل افغانستان و هم در خارج از آن گسترش دهیم . قدر مسلم است که محور عمده موجودیت ، فعالیت و گسترش حزب در داخل افغانستان است و باید باشد . ازینجهت مبارزه برای گسترش فعالیت های حزب ، و همچنان استحکام آن ، عمدتاً متوجه داخل کشور است ، کما اینکه پیشبرد چنین مبارزه

همین جهت بخش مهمی از توده ها ، شعار " جدائی دین از دولت " و طرح دولت غیر دینی را تأیید می کنند . در واقع به همین جهت بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان ، اصل اسلامی بودن دولت را به عنوان یک اصل غیر قابل تعدیل مطرح نمود تا گویا خطر سکولار شدن دولت از میان برود !!

اینکه می گویند مردم از نام کمونیست متنفر اند نیز یک امر مطلق نیست . این نفرت از کجا آب می خورد ؟ خواهید گفت از جنایات سوسیال امپریالیست ها و نوکران رویونیست بومی شان . ولی مگر جنایات احزاب اسلامی در زمان حاکمیت بلا منازع جهادی ها و همچنان در زمان طالبان کمتر از آنها بوده است ؟ باور کنید بخشی از توده ها ، همین توده های مذهبی نماز خوان و روزه گیر ، هم اکنون جنایات کاران خلقی و پرچمی را نسبت به جهادی ها و طالبان ترجیح می دهند و این امر خواهی نخواهی تا حد معینی باعث تیرئه آنها در نزد توده ها می گردد . این موضوع تا حد معینی امروز به یک مشکل مبارزاتی مبدل شده است .

گذشته ازینها حساب " شعله پی ها " از همان ابتدای سال های دهه چهل تا حال ، از حساب " خلقی ها " و " پرچمی ها " و سوسیال امپریالیست های شوروی جدا بوده است . این موضوع در نزد توده ها ، حد اقل بخشی از آنها ، یک امر نامعلوم و نا مکشوف نیست ، بلکه روشن و آفتابی است .

مبارزات مقاومت جویانه توده های این مرز و بوم در مقابل نیروهای مجهز و مسلح متجاوزین و اشغالگران خارجی بوده است . مورد مقاومت جانبازانه و قهرمانانه علیه قوت های مجهز و مسلح سوسیال امپریالیستی هنوز پیش چشمان ما است .

آنچه امروز در نیپال می گذرد ، یک نمونه دیگر است . ده سال قبل خلق این کشور تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) تقریباً با دستان خالی جنگ خلق را شروع کرد و اینک علیرغم حمایت های وسیع امپریالیست های امریکائی و انگلیسی ، توسعه طلبان هندی مرتجعین چینی ، مرتجعین اسرائیلی و کل صهیونیزم بین المللی از رژیم ارتجاعی سلطنتی ، قسمت بیشتر سر زمین نیپال را از تحت سلطه ارتجاع آزاد کرده و همچنان به پیشروی ادامه میدهد .

دوم - اینکه می گوئید اسلام در مفکوره های مردم ریشه دوانده است ، از لحاظ سیاسی یک امر مطلق نیست . مردم به طبقات تقسیم می شوند و گرایشات فکری - سیاسی مختلفی در میان آنها وجود دارد و نمی تواند وجود نداشته باشد . آنچه امروز در سطح وسیع توده پی و به عنوان بخشی از انقلاب دموکراتیک نوین مطرح است ، مسئله جدائی دین از دولت و به عبارت دیگر سکولاریزم در مقابل تتوکراسی است . توده های مردم در افغانستان ، علیرغم مذهبی بودن شان ، جنایات بی شمار نیروهای تتوکرات و نتایج حاکمیت آنها را به چشم سر دیده و با پوست و گوشت شان لمس کرده اند . به

رسد و ما از مرحله تدارک به مرحله عملی عبور نمائیم .
کامگار باشید !

**

خانم یا آقای عزیز !

اگر شما کدام اعلامیه ، کتاب و سائر معلومات به انگلیسی داشته باشید ، مشتاقم که بخوانم . آیا حزب شما نشریه بین المللی دارد ؟ من یک سویدنی هستم و به معلومات در مورد اوضاع فعلی افغانستان و فعالیت های جنایتکارانه امریکا در کشور شما خیلی علاقه دارم . لطفا معلومات دهید .
مخلص شما " اندرسن " 17 اپریل 2006

دوست عزیز !

ما تا حال نشریه منظم بین المللی نداریم . درینمورد دوستان خارجی دیگری نیز از ما سوالاتی داشته اند . ما از قبل در تلاش بوده ایم که چنین نشریه ای به وجود بیآوریم . مطالعه نامه های دوستان خارجی ای مثل شما ما را وا میدارد که تلاش های مان را بیشتر سازیم و سعی کنیم هر چه زود تر انتشار نشریه بین المللی حزب را رویدست بگیریم . البته تا حال یکتعداد از اسناد حزب به انگلیسی ترجمه شده است که برخی از آنها در سایت انترنیتی حزب ، در بخش انگلیسی ، درج است . شما می توانید این اسناد را

تمام این مسائل ، زمینه های ریشه دواندن در افکار عموم را برای ما به وجود می آورد . البته منظور این نیست که چنین ریشه دواندنی مفت و آسان بوجود می آید . زمینه ها صرفا با پیشبرد مبارزات اصولی پیگیر و استوار طولانی مدت می تواند به میدان مبارزاتی بالفعل بدل گردد . درینجا باز منظور این نیست که هم اکنون هیچ میدان مبارزاتی بالفعل وجود ندارد ، بلکه منظور این است که میدان مبارزاتی نسبتا محدود بالفعل کنونی فقط و فقط با پیشبرد مبارزات اصولی طولانی می تواند گستردگی عظیم پیدا نماید . تکیه استوار روی برنامه حزب و بردن نقشه مندانه آن در میان توده ها ، یگانه راه ریشه دواندن در افکار عمومی است . هیچ راه میان بر و آسان دیگری وجود ندارد .

اما در مورد اینکه می پرسید که چه وقت دست به اقدام مسلحانه می زنید ، باید بگوئیم که تلاش می کنیم هر چه زود تر . اما جنگ خلق ، و شکل مشخص کنونی آن یعنی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ، یک جنگ آگاهانه است که برای بر پائی و پیشبرد آن ، اجرای یکسلسله فعالیت ها و مبارزات تدارکی الزامی و ضروری است . به همین جهت منظور ما از " هر چه زود تر " عجولانه و بی نقشه و پلان و تدارک دست به جنگ زدن نیست . منظور این است که ما حد اکثر تلاش مان را بکار می بندیم که نقشه و پلان و تدارک برای بر پائی و پیشبرد جنگ ، در پیوند نزدیک با توده های پیشرو ، هر چه زود تر به سر انجام

مطالعه نمائید . به آدرس ذیل مکاتبه کنید :

Sholajawid2@hotmail.com

" م . ع . " - 14 اپریل 2006

سلام !

من یکی از طرفداران حزب کمونیست کارگری ایران ... هستم . مسئله ای که می خواستم با شما در میان بگذارم نقد شما بر کمونیسم کارگری است . کمونیسم کارگری جنبشی است که خود را همان جنبش مارکس - انگلس ، لنین می داند و به مائوئیسم - تروتسکیسم - استالینیسم مخالف است . نمی خواهم در مورد حزب یا به نقد های ما بر مائوئیسم صحبت کنم . ولی حزب کمونیست کارگری با تنها 15 سال سابقه از تاسیس به مطرح ترین حزب کمونیست - سوسیالیست چپ و اصولاً مطرح ترین اپوزیسیون جمهوری اسلامی تبدیل شده است . حزب کمونیست کارگری در ایران و عراق تاسیس شده است و دارای رادیو و کانال تلویزیونی جدید می باشد . ولی افغانستان نیز به چنین چیزی محتاج است تا با شعار های رادیکال به چهره شاخص اپوزیسیون جمهوری اسلامی افغانستان تبدیل شود . یاد آوری می کنم که حزب کمونیست کارگری با تکیه بر نظریات مارکسیسم - لنینیسم - حکمتیسم نقطه امید میلیون ها انسان در جهان سرمایه داری است . من منتظر جواب شما هستم .

زنده باد کمونیسم کارگری !

اساس سوسیالیسم انسان است - منصور حکمت .

آزادی ، برابری ، حکومت کارگری !

با درود !

ما شما را به بیرون آمدن از توهماتی که دامنگیر تان است ، دعوت می کنیم .

در قدم اول به بیرون بر آمدن از توهم حکمتیسم . مارکسیسم ، به مارکسیسم - لنینیسم و سپس به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است و نه به مارکسیسم - لنینیسم - حکمتیسم . مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم درستی خود را در پراتیک انقلابات عظیم پرولتری ، انقلاب کمون پاریس ، انقلاب اکتوبر روسیه ، انقلاب چین و انقلاب فرهنگی پرولتری در چین و در جمع بندی های تئوریک عظیم از این انقلابات ثابت ساخته است . یقیناً پراتیک ها و تئوری های مربوطه گنجایش ، و نه صرفاً گنجایش بلکه گنجایش های زیادی ، برای نقد دارد ، چرا که تئوری ها و پراتیک های قابل تکامل اند . اساسات عظیم پراتیکی و تئوریکی ای که طی این مراحل مختلف تکامل ایدئولوژی پرولتری به کف آمده اند ، پایه و اساس تلاش برای تکامل بعدی را تشکیل می دهند .

شما ها با طرح ایزمی بنام حکمتیسم ، بجای مائوئیسم و به عنوان سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتری فقط خود را مسخره می کنید . چنین

با صهیونیسم بین المللی، می تواند به مطرح ترین اپوزیسیون جمهوری اسلامی، آنها هم اپوزیسیون کمونیست، تبدیل گردد؟ اگر چنین باشد، درینصورت تسلیم طلبانی مثل سپینتا، دادفر، براهوی، سیما ثمر و همقمایشان شان در افغانستان که نه تنها کانال های رادیویی و تلویزیونی در اختیار دارند بلکه بر مراجع قدرت اجرائی رژیم دست نشانده و کمسیون حقوق بشر آن نیز تکیه زده اند، خیلی بهتر و بیشتر از شما و حزب تان می توانند اپوزیسیون چپ در مقابل اسلامیت های افغانستان محسوب گردند.

رابعاً به بیرون بر آمدن از این توهم که شعار های حزب کمونیست کارگری شعار های رادیکال است. ما شعار رادیکال، به شعار انقلابی پیگیر ضد استثمار و ستم می گوئیم و نه به شعار های ریفورمیستی و اکونومیستی. حزب کمونیست کارگری در چوکات " مبارزه بدون تخفیف برای سوسیالیسم "، از مرحله انقلاب دموکراتیک نوین برای گذار به انقلاب سوسیالیستی، پرش هوایی نمیکند تا راساً به سوسیالیسم برسند، بلکه در واقع منشویک وار رهبری انقلاب دموکراتیک را کلاً بر عهده بورژوازی می گذارد و خود به اپوزیسیون بودن و طرح شعار های ریفورمیستی در داخل نظام استثمارگرانه و ستمگرانه موجود، تا زمانی که سوسیالیسم در یک آینده دور و بیرون از چشم رس به ظهور برسد، اکتفا می نماید. توجه حتی نه چندان دقیق به خواست های برنامه‌ی

ادعائی نه با کله تئوریک و اندام پراتیک حزب شما خوانائی دارد و نه با طول و عرض توش و توان منصور حکمت خوانائی داشت.

ثانیاً به بیرون بر آمدن از این توهم که حزب کمونیست کارگری نقطه امید میلیون ها انسان در جهان سرمایه داری است. ما نمی دانیم شما در خواب و خیال زندگی می کنید یا در حالت هوشیاری و بیداری؟ یقیناً به شما گفته اند که حزب کمونیست کارگری چنین حزبی است و شما هم باور کرده اید. ولی لازم است که خود تان هم کله تان را بکار اندازید و برای یکبار هم که شده درستی و نادرستی این ادعا را آزمایش کنید. راه ساده ئی برای این آزمایش وجود دارد. آیا سطح پراتیک و تئوریک حزب کمونیست کارگری اجازه می دهد چنین خوشخیالی هائی داشته باشید یا نه؟ این آزمایش را نه به عنوان یک مقلد طوطی مانند بلکه به عنوان یک انسان هوشیار و قادر به فکر کردن به عمل آورید. البته مقدم بر آن لازم است دیگران را به " تقلید " از این " مرجع " که " آیت الله عظمی " بودندش مثل خامنه ئی تقلبی است و صرفاً یک " سطح خوان " است، دعوت نکنید.

ثالثاً به بیرون بر آمدن از این توهم که حزب کمونیست کارگری نه تنها مطرح ترین حزب کمونیست، سوسیالیست و چپ بلکه مطرح ترین اپوزیسیون جمهوری اسلامی محسوب می گردد. شما فکر می کنید یک حزب سیاسی می تواند با بدست آوردن کانال رادیویی و تلویزیونی از طریق مغازه و معاشقه

این حزب در برنامه اش گویای این حقیقت است . از این جهت " کمونیزم کارگری " ادامه همان جنبش مارکس و انگلس و لنین نیست ، بلکه ادامه برنشتین و کائوتسکی و بخصوص ادامه تروتسکی است .

درینجا بیشتر از این نمی خواهیم مزاحم خواب های خوش تان شویم . فقط شما را به مطالعه آن نقد هائی که اتحادیه کمونیست های ایران و به دنبال آن حزب کمونیست ایران (م ل م) از " کمونیزم کارگری " به عمل آورده اند ، فرا می خوانیم .

اما در مورد اینکه به نظر حزب کمونیست کارگری ایران چه چیزی برای افغانستان مورد نیاز است ، لازم نیست شما و هم حزبی های دیگر تان خود را به کوچه حسن چپ بزنند . حزب شما سال ها قبل " دفتر افغانستان حزب کمونیست کارگری ایران " را به وجود آورده بود و قرار بود این دفتر برای افغانستان یک " حزب کمونیست کارگری " بسازد . اما از بخت بد تان مسئول این دفتر یعنی جناب بشارت در زمان حیات منصور حکمت از پهلویش رفت و در نهایت " کمونیست های کارگری " افغانستانی به " سوسیالیست های کارگری " تبدیل شدند و با این " تکامل " سرچپه " سازمان سوسیالیست های کارگری " را بوجود آوردند . همقمایشان دیگری از همین نحله باز هم گام دیگری به " جلو " برداشتند و خود را " چپ رادیکال " خواندند . از قرار معلوم ، هر دو گروپ ایزم سوم شما یعنی " حکمتیزم " را قبول ندارند چرا که " کمونیست های کارگری " نیستند

، بلکه " سوسیالیست های کارگری " و " چپ رادیکال " هستند . شما ها باید سعی کنید که این دو گروپ نسبتا نزدیک به خود تان را در قدم اول از مراحل " تکاملی عالی " شان تا سرحد " حکمتیزم " پائین بیاورید و بعد کوشش کنید که میان آنها وحدت برقرار سازید تا زمینه برای تشکیل " حزب کمونیست کارگری " در افغانستان مساعد گردد و دو حزب تان سه حزب شود . این است راه ایجاد اپوزیسیون " چپ " دلخواه تان در افغانستان !

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم !

اساس سوسیالیزم دیکتاتوری پرولتاریا ، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و پیشروی بسوی کمونیزم است !

انقلاب دموکراتیک نوین ، انقلاب سوسیالیستی ، انقلابات متعدد فرهنگی ، کمونیزم !

**

سلام دوست گرامی و ارجمند !
از سایت زیبای تان مستفید شدیم و همیشه از آن استفاده خواهیم کرد . پیروزی های هر چه بیشتر تان را در امور سعادت مردم رنج دیده افغانستان خواهانم .

با عرض معذرت یک سوال داشتم . خودم زمانی در کورس انجنیر عثمان شاگرد بودم . از برکت انجنیر صاحب عثمان بزرگترین موفقیت های زندگی

گرفت . او را به سیزده (13) سال حبس محکوم کردند . اما او حتی علیه این حکم محکمه ابتدائیه ، استیناف طلب نشد و در محکمه علنا اعلام کرد که عمر این رژیم تا سیزده (13) سال دیگر دوام نمی نماید تا او را در طی این مدت در زندان نگه دارند .

در درون زندان ، سازمان جوانان مترقی از وی دعوت به عمل آورد که به عضویت سازمان در آید ، اما او در مقابل این دعوت حساسیت و عکس العمل شدید نشان داد و همین موضوع باعث اولین انشعاب در جریان شعله جاوید شد .

سازمان جوانان مترقی در همکاری با دو محفل دیگر (محفل انجنیر عثمان و محفل شاهپور) اقدام به انتشار جریده شعله جاوید نموده بود . اما سازمان خود را به این دو محفل بطور مشخص معرفی نکرده بود بلکه به عنوان دو محفل (محفل یاری ها و محفل محمودی ها) خود را به آنها شناسانده بود . سازمان جوانان مترقی در سطح کل جریان شعله جاوید نیز موجودیت و برنامه اش را مخفی می کرد و شعله یی ها مجموعاً - غیر از اعضای سازمان - از موجودیت آن اطلاع نداشتند .

به همین جهت موقعیکه از انجنیر عثمان دعوت به عمل می آید که عضویت سازمان جوانان مترقی را بپذیرد ، وی با این ذهنیت که یا اصلاً سازمانی وجود ندارد و دعوت کننده یک لافزن دروغگو است و یا اینکه اگر سازمانی وجود داشته باشد کسی حق نداشته آنرا از وی به عنوان یکی

در امور درسی را نصیب شده ام . امروز خودم یک انجنیر هستم که اساسات علمی ریاضی و فزیک را از استاد آموختم و تا آخر به موفقیت پیش رفتم . چون همه اینها را مدیون استاد بزرگوارم انجنیر عثمان می دانم علاقه گرفتم تا در مورد زندگی نامه استاد چیز هائی را بدانم .

اگر رفقا لطف کنند در مورد بیوگرافی استاد بزرگوار چیز هائی برایم لطف کنند بسیار ممنون خواهم بود .
تشکر از لطف تان !

با احترام مخلصانه

" ا . ن . " - 5 جون 2006

رفیق عزیز ! سلام های متقابل ما را بپذیرید . از حسن نظر تان در مورد سایت حزب تشکر . امید واریم بتوانیم آنرا بیشتر و بیشتر پر بار بسازیم .
اما در مورد سوال تان :

انجنیر عثمان یکی از رهبران اولیه جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) بود . او در ابتدای پیدایش جریان ، محفلی داشت که بعد ها به نام " محفل پس منظر " معروف شد . این محفل یکی از محافلی بود که برای انتشار جریده " شعله جاوید " با " سازمان جوانان مترقی " وارد همکاری گردید .

انجنیر عثمان در جریان تظاهرات های سال 1347 یکی از گردانندگان اصلی آن تظاهرات ها بود و موقعیکه دولت به سرکوب این تظاهرات ها اقدام کرد ، دستگیر گردیده و تحت محاکمه قرار

از رهبران جریان شعله جاوید و به عنوان یکی از اعضای هیئت تحریریه جریده شعله جاوید مخفی نماید، شدیداً عکس العمل نشان می دهد و نا رضایتی اش را در سطح کل محفلش انتقال می دهد. این محفل نوشته ای بنام "پس منظر تاریخی" انتشار می دهد و در آن رهبری سازمان جوانان مترقی را درباری و خائن معرفی می کند. از آن پس محفل انجنیر عثمان بنام "محفل پس منظر" معروف می گردد.

"محفل پس منظر" تا زمان کودتای داود خان در 26 سرطان 1352 به فعالیت های خود به عنوان یک محفل انشعابی از بدنه اصلی جریان شعله جاوید ادامه می دهد. رژیم داود خان، انجنیر عثمان را از حبس رها می سازد، در حالیکه رفیقش مظطرب باختتری یکسال قبل آزاد شده بود. اما جنب و جوشی که پس از رها شدن انجنیر عثمان از حبس در درون محفل به وجود می آید در واقع بی پایه است. وی مدتی به بهانه تازه آزاد شدن از زندان، امروز و فردا می کنند، ولی پس از مدتی رک و راست به روابط شان اعلام می کنند که دیگر اصلاً سنگ سیاست را بوسیده و به زمین گذاشته اند.

از آن پس انجنیر عثمان دیگر یک فرد به اصطلاح غیر سیاسی بود و مصروفیت اصلی اش را تدریس فزیک و ریاضی در کورس هایش تشکیل می داد. موقعیکه در سال 1360 دفتر سیاسی "ساما" مورد ضربت قرار گرفت، انجنیر عثمان نیز توسط رژیم

مزدور کابل دستگیر گردید و شدیداً تحت شکنجه قرار گرفت. چون دو تن از اعضای دستگیر شده دفتر سیاسی "ساما" از پس منظری های سابقه بودند و چون مبارز جانباخته "مجید کلکانی" به عنوان رهبر بنیانگذار "ساما" نیز سابقه پس منظری داشت، خادیست های رژیم انجنیر عثمان را به عنوان رهبر عالی "ساما" دستگیر کرده بودند. اما نحوه برخورد وی در زندان با مستنطقین، رژیم مزدور و اربابان سوسیال امپریالیستش را به این نتیجه رساند که وی واقعا هیچکاره است. به همین جهت پس از مدتی وی را آزاد کردند.

انجنیر عثمان و سائر افراد محفل پس منظر دارای گرایشات چه گواریستی بودند و در خانه های آنها اکثراً در پهلوی عکس مائوتسه دون عکس چه گوارا نیز وجود داشت و بعضاً حتی بالاتر از عکس مائوتسه دون نصب می شد.

در هر حال، در صفحات "جواب به نامه های رسیده" همینقدر توانستیم در مورد پهلوی سیاسی زندگی انجنیر عثمان برای تان بگوئیم. در رابطه با سائر پهلوی های زندگی او، بخصوص به عنوان یک استاد ریاضی و فزیک، به نظر ما لازم نیست در صفحات "شعله جاوید" چیزی بنویسیم. ما شنیده ایم، که او بعد از کناره گیری از فعالیت های سیاسی، اعتقادات مذهبی پیدا کرده بوده و مثلاً ادعا کرده بود که از طریق فرمول های ریاضی وجود خدا را ثابت می نماید. با وجودی که روی این موضوع شنیده شده مطمئن

شماره سیزدهم	شعله جاوید	دوره سوم
نبوده ایم و نیستیم ، ولی یک مسئله ثابت بوده است . پس از آنکه انجنیر عثمان مجبور شد کابل را ترک گفته و برای مدتی در پاکستان مسکن گزین گردد ، کسانی در پاکستان به دیدار وی	رفتند . همین افراد می گویند که او و دیگر	بقیه در صفحه
	(53)	

گزارشگر شعله جاوید - هالند

مصاحبه با نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا

تلاش داشتم که در حاشیه راهپیمایی زنان ، از فرصت استفاده کنم و با رفیق مری لو گرینبرگ که از طرف حزب کمونیست انقلابی امریکا بخاطر این راهپیمایی و کارزار به اروپا آمده است ، مصاحبه ای را ترتیب بدهم . اما از یک طرف تنگ بودن وقت و از طرف دیگر اجرای برنامه ها یکی پس از دیگری این مسئله را بعقب می انداخت . بالاخره در شب آخر درحالیکه در سالون بحث های داغ کارزار و برنامه های هنری در جریان بود ، در بیرون سالون شلوغ بود و آخرین گفتگوها در حال انجام بود. این مصاحبه را به پیش بردیم . هرچند وقت کم بود اما فرصت خوبی بود و توانستیم این مصاحبه را انجام دهیم و در شرایط اشغال کشور مان توسط امپریالیستهای آمریکایی ، نظر و پیام رفقای مانونیست و مردم پایه یی امریکا و احساسات آنها نسبت به این جنگ را دریابیم.

شما و بسیاری از رفقای دیگر را ملاقات کنم ، بسیار مفتخرم.

گزارشگر : اولین مسئله ای را که می خواستم با شما مطرح کنم اینست که : شما از حزبی هستید که در بزرگترین کشور جهان از لحاظ قدرت اقتصادی و نظامی ،

گزارشگر : مایه خوشوقتی است که امکان ملاقات با شما که از جمله رفقای ما در گوشه ای دیگر از جهان می باشید ، فراهم شده است .

مری لو : من نیز به نوبه خود از اینکه توانستم در این راهپیمایی سهم بگیرم و

ظراوت و زندگی را که این امر به مردم مترقی و انقلابی واقعی در آن کشورها خواهد بخشید تا اینکه جنبش خود را بسازند .

این ، چیزی است که ما در حزب کمونیست انقلابی امریکا تلاش کرده ایم تا انجام دهیم و قبل از حمله در حال انجامش بودیم . خوب وقتی که بفاصله کوتاهی بعد از واقعه 11 سپتامبر، حمله به افغانستان آغاز شد ما درگیر گردهمایی ها و تظاهرات علیه جنگ بودیم . در همان زمان و بعد از آن ما می دانستیم که حمله به افغانستان ، آخرین حمله نخواهد بود ، بلکه حمله به عراق نیز در راه بود . بنا براین ما در ابتکار و براه اندازی جنبشی ، یک جنبش ضد جنگ ، جنبشی که در کنار مردم بایستد کمک کردیم . این جنبش " نه به نام ما " نامیده شد . من و بسیاری دیگر در براه اندازی این جنبش درگیر بودیم . بسیاری دیگر نیز با دورنماها و ایدئولوژی های متفاوتی درگیر بودند . یقینا این جنبش به اندازه کافی گسترده و قدرتمند نبود تا از جنگ عراق جلوگیری کند . اما این جنبش به همراه دیگر جنبش های مردم دنیا و همچنین در کنار تضادها میان امپریالیستها ، باعث شد تا از وقوع این امرکه امریکا هر کاری که دلش می خواهد بکند ، جلوگیری کند .

همانگونه که می دانید امریکا اگر می خواهد دنیا را کنترل کند ، باید خاورمیانه را کنترل کند . این کنترل به معنی کنترل موقعیت سوق الجیشی و نفت خاورمیانه است تا بتواند جریان حیاتی بقیه کشور های سرمایه داری را در دست بگیرد . اما این مسئله برای امریکا آسان نبوده است و آنها با مسائل و مشکلات

قرار دارد . به همین دلیل برای ما اهمیت دارد که نظرات شما را در مورد آسیای مرکزی و جنوبی ، منطقه ای که کشور ما در آن قرار دارد ، بخصوص با توجه به تحولاتی که در چند سال اخیر ، بالاخص اشغال افغانستان ، در آن رخ داده است ، بدانیم .

مری لو : اول از همه بگویم که امریکا از بسیاری جهات بزرگترین است ، اول از همه بزرگترین ستمگر دنیا است و ما همه تلاش خود را بکار می بریم تا جنبشی را بسازیم که در مقابل همه این نوع اعمال امریکا در سراسر دنیا مقاومت کند و به آنها خاتمه ببخشد .

بلافاصله بعد از 11 سپتامبر بسیاری به ویژه باب آواکیان از حزب ما ، به تحلیل از شرایط و تحولاتی که در پی داشت پرداختند . او فراخوان ساختن نوعی از جنبش را داد که پیامی را به مردم دنیا بفرستد حاکی از اینکه میلیونها نفر در امریکا هستند که آنها در کنار مبارزه علیه تجاوز امپریالیستها می باشند و اینکه لازم است که این جنبش با خلقهای تحت ستم از جمله خلقهای تحت ستم افغانستان و کل خاورمیانه ارتباط برقرار کند و به آنها بگوید که در این جهان آلترناتیو ها تنها تسلط امپریالیستها و یا تسلط بنیادگرایی اسلامی ، نمی باشد (همانگونه که عنوان یک کتاب آنرا به مثابه دنیای مک دونالد در مقابل دنیای جهاد تصویر می کند) ، بلکه آلترناتیو دیگری هم موجود است و آن ساختن جنبش قدرتمندی است که مردم در هر کجای جهان بدانند که آنها متحدینی دارند و راهی برای مقاومت در مقابل این ستم وجود دارد . او گفت تصور کنید

صد ها زن بر اثر ستم های وارده بر آنها مثل ازدواج های اجباری ، تجاوز و خشونت ، بخصوص در سمت های غرب و شمال کشور ، دست به خودکشی زده اند . قانونهای موجود و تصویب شده این حرکات را عملاً کمکی کند و انگیزه می دهد . زنان بطور بی سابقه ای در زندان ها قرار دارند . بنابراین میل دارم که نظر شما را در این رابطه بدانم ، اینکه چه فکر می کنید و یا چه پیشنهادی دارید؟

مری لو : کاملاً درست است . یکی از بهانه های بزرگ امریکا برای رفتن به افغانستان زنان بود ، که حقیقتاً و کاملاً حرکتی فریبکارانه و خشم آور از طرف رژیم بوش است . چرا که اول از همه طالبان از طرف دولت امریکا با استقبال روبرو شد ، البته تا زمانی که از همگامی با امپریالیست ها اجتناب نکردند . امریکا ابتدا از جهادی ها به مثابه مبارزین راه آزادی حمایت می کرد . امریکا با ستمگری بنیادگرایان ارتجاعی بخصوص ستم بر زنان مشکلی ندارد . مگر زمانی که بخواهد از این مسئله به نفع پیشبرد منافع ارتجاعی خود استفاده کند . امریکا همچنین از این مسئله برای جلب حمایت از جنگ شان استفاده کرد . برخی از جمله در جنبش زنان از این جنگ حمایت کردند که در غیر اینصورت مخالف جنگ می بودند ؛ و این در واقع اتفاق افتاد . شما بهتر می دانید که یک تعداد از مخالفین حرکت های جنگی امپریالیزم امریکا یا چیزی نگفتند و یا اینکه از جنگ بصورت مشروط دفاع کردند ، فقط بخاطر همین مسئله . این افراد و یا جریانات شدیداً

بسیاری روبرو بوده اند . همانگونه که کنترل این منطقه برای امریکا حیاتی است ، به همان اندازه مقاومت ، بخصوص مقاومتی که تحت رهبری نیروهای انقلابی باشد ، می تواند به شرایطی خدمت کند که خاورمیانه به نقطه قوتی برای مردم تبدیل شود . ما مصمم هستیم که همه تلاشمان را بکار ببریم تا به ساختن این جنبش به مثابه بخشی از بیرون راندن رژیم بوش و تغییر جامعه به جهتی که در خدمت توقف دادن امپریالیستها و همه کارهایی که می خواهند انجام دهند ، ادامه دهیم . این مارش (راهپیمایی) ای که ما در آن هستیم شیوه بسیار مهمی است که به مردم جهان بگوئیم که آنها مجبور نیستند که یا با بنیادگرایان اسلامی و یا با سلطه امپریالیستی بروند . هیچکدام آنها وجه مشترک با منافع اکثریت وسیع مردم ندارد .

گزارشگر : در مورد انگیزه های واقعی امپریالیزم امریکا در حمله به افغانستان که یکی از سئوالات من بود شما صحبت کردید . در نتیجه به نکته بعدی می پردازم . یکی از مسایلی را که امریکا بهانه کرد و تبلیغات وسیعی را به حول آن به کار انداخت مسئله زنان بود . امریکا با تمام توان تبلیغاتی خود تلاش نمود تا وانمود بسازد که برای نجات زنان افغانستان از دست طالبان ، به آنجا می رود . اما یکی از اولین کارهای امریکا کمک به تصویب قانون اساسی اسلامی بود و این کار اولین گام در جهت محصور و موقوف ساختن موقعیت زنان بود و باعث شد که زنان وسیعاً از حقوق شان محروم باقی بمانند . اضافه می کنم که

مشتاقانه منتظر زمان فرا رسیدن آن می باشیم . بسیار مهم است که مردان بخشی از این راهپیمایی می باشند . رفقای مرد ما باید این مسئله را کاملا دریابند که رهایی زنان در خدمت رهایی و منافع مردان نیز می باشد . به دلیل اینکه ، چگونه می توان خلقی را رها کرد در حالیکه نیمی از آن خلق در زنجیر اسیر باقی بمانند و قادر به ایفای نقش کامل خود در جامعه نباشند .

گزارشگر : قبل از سؤال بعدی به نکته ای در رابطه با بحث آخر شما اشاره کنم . ما با درس آموزی از انقلاب فرهنگی و آموزش از تجارب جهانی طبقه مان از جمله خدماتی که حزب شما و رفیق باب آواکیان در این زمینه انجام داده است، درک و فهم مان در مورد لزوم همگامی مردان و زنان را ارتقاء داده ایم و با دیدگاههایی که گویا پس از آمدن نظام سوسیالیستی مسایل بخودی خود حل می شوند و زنان آزاد می شوند مرزبندی نموده ایم . به این نتیجه رسیده ایم که همیشه و در هر حال و هر زمان این مبارزه باید به پیش رود و بخصوص م ل م ها از همان ابتدا باید نقش فعالی در جنبش زنان و مبارزه برای رهایی زنان ایفاء کنند . پیام هایی که از طرف حزب ما و همچنین از طرف واحد اروپای حزب ما به این کارزار زنان ارسال شده است در راستای این مسئله می باشد .

برگردیم به سوال بعدی که می خواستم مطرح کنم . با توجه به جوی که امپریالیزم آمریکا بعد از 11 سپتامبر ایجاد کرد و با استفاده از آن به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد ، مردم در خود

نگران اوضاع زنان تحت شرایط رژیم بنیادگرا می باشند ، اما آنها فریب رژیم بوش را که ادعای نگرانی در مورد این مسئله را داشت ، خوردند . این مسئله باز هم پیام بسیار مهم این راهپیمایی به زنان افغانستان می باشد . بعد ما می توانیم شرایط زنان افغانستان را در افغانستان " آزاد شده " ببینیم . ما باید به اوضاع زنان در شرایط کنونی افغانستان و همچنین عراق بنگریم . زنان تحت رژیم صدام از شرایط بهتری برخوردار بودند ، هر چند که صدام نه امروز در کمپ خلق قرار داشت و نه امروز قرار دارد . سوال من این جاست که امریکا با وجود دفاع از رژیم هایی مانند رژیم عربستان سعودی که زنان را در برقع می پیچند و نداشتن هیچ مشکلی با آنها ، چه چیزی برای زنان ایران در انبان خود دارد . زنانی از افغانستان که در این راهپیمایی شرکت کردند از نظر من بسیار قابل تحسین و احترام می باشند ، آنهایی که در درامه ، رفتار مردان و ملاها (به مثابه سمبول رژیم اسلامی) با زنان افغانستانی و بقیه کشورهای تحت این شرایط را نشان می دادند ، که چگونه بر آنها حکم می رانند و آنها را سنگسار می کنند . و این بسیار هولناک است ، به این دلیل هولناک است که شما در می یابید که اینگونه با زنان افغانستان و ایران و بطور روزافزونی با زنان عراق برخورد می شود . اما در عین حال بسیار لذت بخش بود وقتی که در آخر زنان به پا برمی خیزند ، برقع و چادر را کنار می زنند ، میز را برمیگردانند و زنجیر ها را می شکنانند و ملا را به زنجیر می کشند . این هنوز به واقعیت نه پیوسته است ، اما ما

امریکا چه نظر دارند و آنها در مورد اشغال افغانستان و عراق چه می گویند ؟

مری لو : خوب عکس العمل های متفاوتی در میان قشرهای مختلف مردم وجود داشته است . هنوز هم در میان بسیاری از مردم ماهیت امپریالیستی جنگ علیه عراق روشنتر از افغانستان است ، چرا که اسامه بن لادن در افغانستان بود و امریکا به اصطلاح بدنبال او به آنجا میلیونها نفر از مردم امریکا علیه جنگ در عراق اند . یکی از آمارهای سنجش افکار عمومی نشان می دهد که اکثریت مردم علیه جنگ می باشند . مردم در مورد اینکه بلافاصله و یا اینکه به تدریج بیرون بیایند نظرات مختلفی را ارائه داده اند ، اما تعداد بسیار فراوانی از زاویه متفاوتی فکر می کنند که این جنگ اشتباه بود . یک بخش بسیار مهم آن خانواده های نظامیان می باشند ، مثل سندی شیهان که پسرش در جنگ عراق کشته شد . بطور روزافزونی بر تعداد سربازان امریکایی که علیه جنگ می باشند و علیه آن کاری که در امریکا انجام می دهند افزوده می شود . برخی از رفتن به عراق و جنگ اجتناب می کنند ، برخی می خواهند برگردند . این ها هنوز بخش بزرگی را تشکیل نمی دهند . اما افراد بسیاری علیه جنگ عراق اند . تا جایی که به ایران مربوط می شود ، بازهم امپریالیست ها و رسانه ها در گیج کردن مردم حول مسئله **گزارشگر:** بدون شک ما امیدواریم که با توجه به افشاگری های نیروهای انقلابی و مترقی و بخصوص شما ذهنیت توده ها بازتر گردد و این تحولات سرعت بیشتری

رفت . این مشکلی است که برخی از مردم هنوز در مورد آن روشن نیستند . من قبل تر نیز در مورد افرادی از درون جنبش زنان در امریکا صحبت کردم ، که آنها به خاطر ستم بر زنان از جنگ افغانستان دفاع کردند . من فکر می کنم که بسیاری از آنها نتیجه آن " آزاد شدن" را دیده اند و آنها اینست که اوضاع زنان در افغانستان تغییر بنیادی نکرده است .

هسته یی خیلی مهارت دارند . این از همان نوع چیزهایی است که برای توجیه جنگ عراق بکار بردند ، تنها بجای سلاحهای کشتار همگانی اینبار به اصطلاح نیروی اتمی را بکار می برند . احساسات متضادند ، اما نکته مثبت اینست که میلیونها و میلیونها از مردم از آنچه امریکا انجام می دهد بسیار خشمگینند . و همچنین از آنچه که در خود امریکا می گذرد نیز بسیار خشمگینند . جنبه دیگری نیز وجود دارد که برخی از مقامات طبقه حاکمه مثل جینز کارپینسکی که در بالاترین رده پرسونل نظامی قرار داشت ، ارتش را در اعتراض به رسوایی های مربوط به زندان ابوغریب ترک کرده است و افشا کرده است که شکنجه در آنجا یک سیاست بوده است . در نتیجه او کاملا علیه آنچه رژیم بوش انجام می دهد شده است . اینها نشانه تحولاتی است که در حال تکوین می باشند .

بگیرند و ما امید داریم و توقع داریم که این اقسام گری ها بیشتر و بیشتر شوند .

مری لو: ما از هر کاری که در توانمان باشد انجام خواهیم داد .

گزارشگر: سئوالات بسیاری باقی مانده اما می دانیم که از لحاظ وقت در مضیقه قرار دارید و کارهای دیگری است که باید شما در این وقت کم و باقیمانده انجام دهید . از اینکه این وقت را به ما اختصاص دادید بی نهایت سپاسگزاریم . امیدوارم که سلام ما را به رفقای حزب و رهبری حزب برسانید .

در عین حال يك نسخه از شعله جاوید را ، که يك سال بعد از تشکیل حزب واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) بیرون آمده است ، به شما تقدیم می کنیم .

مری لو : من هم متقابلاً تشکر می کنم و از ملاقات با شما بسیار خوشحال شدم .

بقیه از صفحه (47)

اعضای فامیلش در اجرای مناسک مذهبی بصورت دقیق پابندی داشته اند . مضطرب باختری نیز چنین بوده است . او در پشاور برای خود و تمام افراد دیگر خانواده اش یک یک جلد قرآن و یک یک لیر تهیه کرده بوده و همه شان پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب به قرائت قرآن مصروف میشده اند . اینکه این قرآن خوانی آنها بعد از رسیدن به برتانیه هم ادامه یافته یا نه ، ما دقیقاً چیزی نمیدانیم .

اول ماه می یک میلیون تن از مهاجرین و طرفدارانشان خیابان های امریکا را پر کردند

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

، کارائیب ، آسیا و خاورمیانه ، اروپای شرقی و ایرلند .

این مقاومت عظیمی است در مقابل اقدامات سرکوبگرانه و استثمارگرانه دولت امریکا علیه مهاجرینی که اجازه اقامت رسمی ندارند .

صدها هزار تن از شرکت کنندگان که اجازه اقامت رسمی ندارند خطر دستگیری و اخراج را بجان خریدند و در این مقاومت بزرگ شرکت کردند . جمعیت عمدتا پرولتر بودند . از سایه ها بیرون آمده و سر خود را به نشانه مقاومت بالا نگاه داشتند . باید این جوشش مقاومت و مبارزه را جشن بگیریم . از این قهرمانی باید تجلیل بعمل آوریم ، از آن حمایت کنیم و آن را گسترش دهیم .

در چند ماه گذشته در میان مهاجرین موج اعتراض و مبارزه براه افتاده است ؛ موجی که در حال عوض کردن مختصات سیاسی این کشور است . میلیون ها نفر را به مبارزه علیه حکومت و علیه این نظام به میدان آورده است و سوالات مهمی را در مقابل هر یک گذاشته است ؛ در مورد ماهیت این نظام ، چگونه باید با آن مبارزه کرد و چه باید کرد که این نظام ستم و استثمار را سرنگون کرد .

مقاومت یک اقلیت، عده زیادی را بیدار کرده و به آنان الهام داده است . آنان برای همه کسانی که از رژیم بوش و

برای گذر از مرز جانشان را به خطر می اندازند

پولیس مهاجرت آمریکا شکارشان کرده و رفتاری را که با جانیان می کند با آنان در پیش می گیرد

ده تا ده تا در خانه های تنگ و نمناک زندگی می کنند

در کار طاقت فرسای مزارع و مشقت خانه ها نره نره می میرند

چند تا حق و حقوقی هم که دارند اکنون از سوی دولت آمریکا تهدید می شود

می خواهند انسانیت شان را نیز از آنان بگیرند

اول ماه می در آمریکا مهاجرین همراه با مدافعانشان به خیابان ها ریختند . با نیروی غیر قابل انکار یک میلیونی و با هم گفتند که دیگر بس است!

کارخانه ها و مدارس خالی شدند و رستوران ها و مغازه ها را تعطیل کردند . بیش از یک میلیون نفر در لاس آنجلس و 400 هزار نفر در شیکاگو . ده ها هزار تن در نیویارک ، سن فرانسیسکو، سیاتل و میلواکی . چندین هزار نفر در سراسر آمریکا منجمله شهرهای کوچک و روستاهائی در آیوا ، نبراسکا ، کانزاس ، ویسکانسین ، مینه سوتا و تکزاس . جمعیت عمدتا امریکای لاتینی بودند ، اما گروه های مهاجرین از کشورهای مختلف دنیا نیز حضور داشتند . افریقا

تغییرات مهمی در زمینه ترکیب جمعیتی شده بودند، نیز اجرا شدند. این شهرهای کوچک و روستاها هرگز یک تظاهرات سیاسی بخود ندیده بودند. در چند سال اخیر کارخانه های بسته بندی گوشت و دیگر صنایع این شهرها عده زیادی از کارگران مکزیک و آمریکای مرکزی را به استخدام خود در آورده اند. در سال 1970 جمعیت لاتین این شهرها نزدیک به صفر بود اما در سال 2000 در برخی به 10 درصد و در بعضی دیگر به 45 درصد رسید. در داج سیتی در ایالت کانزاس 1500 پرولتر مهاجر در خیابانهای اصلی شهر تظاهرات کردند و هر 5 کارخانه بسته بندی گوشت متوقف شدند و تعطیل کردند. در شهر امپوریا از ایالت کانزاس (شهری که 25 هزار جمعیت دارد و 20 درصد آن لاتین هستند) بیش از 1500 نفر تظاهرات کردند. برای هیئت حاکمه آمریکا، میلیون ها مهاجر که از مرزها رد شده و به آمریکا می آیند، دشمن محسوب می شوند: دشمنی که باید از آن ترسید و به آن حمله کرد. اما پرولتاریای انقلابی و متحدانش، به این خواهران و برادران مهاجر خوشامد می گویند. آنان نقطه قوت استراتژیک مبارزه ما برای انقلاب هستند.

در این تظاهرات ها، عده زیادی پرچم آمریکا را حمل می کردند. این نشان می دهد که این عده در مورد ماهیت آمریکا دچار توهم و خوشخیالی هستند. و نمی دانند که معنای آمریکا برای زندگی اکثر مردم جهان چیست. اما در

کارهای آمریکا عصبانی اند الگوی خوبی می باشند.

در کنگره لایحه های ضد مهاجرین یکی پس از دیگری ارائه می شود. تام ترانکرو، که یک سیاستمدار فاشیست کنگره آمریکاست می خواهد حق شهروندی را از کودکانی که در آمریکا از پدر و مادر مهاجر دنیا می آیند، بگیرد و فاشیستهای دیگر مانند مینیتمن پیشنهاد می دهند که مرزها میلیتاریزه شود و مهاجرین را شکار کنند زیرا به گفته وی این مهاجرین " بافت جامعه آمریکا را بهم می زنند ". در چنین شرایطی این جنبش جدید مهاجرین بدون دچار شدن به ترس و وحشت از اینکه اوضاع از این هم بدتر شود، فریاد زد: " بوش! خوب گوش بده! ما وارد مبارزه شده ایم! و مردمی که متحد باشند هرگز شکست نمی خورند!"

چقدر هیجان انگیز است به خیابان ها ریختن صدها هزار پرولتر، آنهم در ایالات متحده آمریکا! و چقدر عالی و بجاست که این اعتراض در روز اول ماه می انجام گرفت؛ در روز جشن انقلابی پرولتاریای بین المللی. نام این تظاهرات ها در بسیاری نقاط این بود: " یک روز بدون مهاجرین! " و واقعا در آن یكروز بدون مهاجرین، همه چیز خوابید؛ کارخانه ها، رستوران ها، ساختمان سازی، مزارع، حمل و نقل و بسیاری از صنایع و خدمات.

نکته بسیار مهم آن است که این تظاهرات ها در شهرهای کوچک و روستائی که در چند سال گذشته دچار

شعارهای دیگر اینها بود: " ما ، همه مهاجریم " ! و یا " هیچ انسانی ، غیر قانونی نیست " !

بذره‌های اتحاد میان مردم کاشته شد . اگر آن را بیرورانیم می تواند تبدیل به چیزی قدرتمند و زیبایی بشود که در مبارزه علیه نظام و برای یک جهان بهتر، ضروری است .

بقیه از صفحه (66)

کلماتی را برای گزارش یک جنایت عظیم انتخاب می کنند؟

شک نیست که برخی نیروهای درون رژیم بوش و بطور کلی در هیئت حاکمه امریکا ، استفاده از سلاح هسته یی را راهی برای جبران ضعف های این ابرقدرت می دانند . نتیجه استفاده از بمب هسته یی مرگ فوری صدها هزار نفر و مرگ تدریجی چندین برابر دیگر است . حاکمان امریکا برای رسیدن به اهدافشان و تامین منافعشان از هیچ جنایاتی رویگردان نیستند . این را در هیروشیما و ویتنام و عراق نشان داده اند . آنان در هیچ چیز به اندازه خونریزی مهارت ندارند . در واقع تفرعن مقامات نظامی و غیر نظامی امریکا متکی بر آن است که سلاح هسته یی دارند و می توانند دست به حمله هسته ای بزنند .

میانها اینها هزاران تن پرچم سرخ حمل می کردند . عده ای از آنان آگاهانه می دانند که این پرچم نماینده انقلاب پرولتری است . برخی ها هم پرچم سرخ حمل می کردند و هم پرچم آمریکا ! این نشان می دهد که این جنبش هنوز نتوانسته از چارچوبه هائی که برای بورژوازی قابل قبول است خود را بیرون بکشد . این وضع نشانگر آن بود که نیاز به یک رهبری انقلابی است .

این جنبش به میلیون ها تن دیگر که مهاجر نیستند الهام بخشیده است و آنان را مصمم کرده که به مقابله با تبعیض و ضدیت با مهاجرین بلند شوند . در تظاهرات های اول ماه می این تاثیر گذاری کاملاً مشهود بود . در شیکاگو مددکاران اجتماعی که با قربانیان تجاوز کار می کنند با درفش " گراتسیا " (از شما تشکر می کنیم) شرکت کردند . سفید پوستانی که عضو کلیسا هستند برای تظاهر کنندگان آب می آوردند و روی بپزشان نوشته بود : مهاجرین دیروز، از مهاجرین امروز حمایت کنید ! امر شما امر ماست !

یک رسته دانشجویان پزشکی که از هر ملیتی در آن بود شعار می دادند : " بیمارانمان را معالجه خواهیم کرد ، اجازه اقامت رسمی هم لازم نیست ! ادامه دارد

آدرس الکترونیکی شعله جاوید

Sholajawid2@hotmail.com

تصحیح سه اشتباه تایپی : در سند " جنایت اشغالگران و تظاهرات خشمگینانه و وسیع شهریان کابل " مندرج در شماره 12 شعله جاوید ، در صفحات 35 و 39 ، اشتباهات تاریخ 8 جوزا دوبار و 9 جوزا یکبار ، بصورت 8 ثور و 9 ثور درج گردیده است .

ایران: خطر يك جنگ ديگر

از سرویس خبری جهانی برای فتح – 29 می و 5 جون 2006

مقاله زیر خلاصه بخش اول و دوم از یکسلسله مقالات جهانی برای فتح می باشد که تهدیدات امریکا مبنی بر جنگ علیه ایران را از چند زاویه مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد .

يك جنگ ديگر در خاورميانه يك احتمال واقعي است.

ایران باید بداند که اگر در جاده انفراد بین المللی حرکت کند ، باید منتظر عواقب دردناکی باشد .“ او تهدید کرد که امریکا آماده است ” از تمام ابزارهای ممکن برای متوقف کردن این تهدید استفاده کند “. از همه تکان دهنده تر تاکیدهای مکرر جورج بوش است که : ” انتخاب نظامی روی میز است “.

با این وجود امریکایی ها انکار می کنند که در تدارک جنگ می باشند . آنان اصرار می کنند که هنوز در حال استفاده از راه های دیپلماتیک می باشند . مفهوم این علامت دادن های متناقض چیست ؟ شك نیست که امریکا قایم موشک بازی می کند. از يك طرف آشکارا سعی می کند جو و فضای سیاسی مساعدی برای آغاز يك جنگ بوجود آورد و از سوي ديگر ، سعی می کند واقعیت معلوم خطر را بپوشاند . مقامات قصر سفید آشکارا می گویند دامن زدن به توهم دیپلماتیک يك عنصر ضروری برای آماده کردن افکار عمومی امریکا و اروپا برای دست زدن به يك جنگ است .

مجله نیویارک تایمز ، روزنامه واشنگتن پست و ساندي تایمز در ماه اپریل گذشته بطور جداگانه گزارشهایی را در مورد تدارک امریکا برای حمله به ایران منتشر کردند . همه این گزارشات بر مصاحبه با مقامات نظامی و امنیتی عالیرتبه امریکا متکی اند . سیمور هرش در مجله نیویارک نوشت که امریکا علاوه بر وارد آوردن ضربات نظامی معمول در فکر استفاده از بمب های هسته ای تاکتیکی است . ساندي تایمز نوشت که نیروهای نظامی برتانیه ، تحت رهبری اردوی امریکا ، در تمرین نظامی حمله به ایران شرکت کرده اند . ساندي تلگراف خبر از يك جلسه محرمانه میان کابینه دولت برتانیه و جنرالهای اردو داد که موضوع بحث ، حمله احتمالی به ایران و عواقب آن بود .

این گزارشات زمانی منتشر شدند که شورای امنیت سازمان ملل به ایران 30 روز مهلت برای توقف غنی سازی اورانیوم را داده بود...

جان بولتن ، سفیر امریکا در سازمان ملل، در سخنرانی سالانه کمیته امور عامه امریکا – اسرائیل گفت : ” رژیم

در چنین حالتی، رژیم ایران سعی می کند مردم را بی خبر از سخنان تهدید آمیز مقامات امریکائی نگاه دارد و یا

اینکه می گوید این تهدیدات هیچ نیست یـك جنـگ روانـی .

اهداف امریکا چیست؟

تهدید به بمباران هسته ای می کند . چرا ؟

این سوالات در مورد دولت انگلیس نیز صدق می کند. انگلستان اخیراً راکت های تحت البحری خود را که موسوم به تراپنت است قویتر کرده است . این یك تخلف آشکار از ان پی تی است . در جنوری سال گذشته ، شیراک رئیس جمهور فرانسه ، وقیحانه تهدید کرد که اگر لازم باشد بخاطر منافع ملی فرانسه از بمب های هسته ای اش استفاده خواهد کرد. بزرگترین تخطی از ان پی تی توسط امریکا و متحدانش انجام شده است : آنها با وجود اینکه این پیمان را امضاء کرده بودند ، اسرائیل را تبدیل به یك قدرت هسته ای کردند ؛ و اسرائیل کشوری است که موجودیتش بر اشغال سرزمین های دیگران و تهدید کشورهای دیگر به حمله نظامی ، بنا شده است . اسرائیل حاضر به امضای ان پی تی نشده است و نسبت به قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل بی اعتنائی نشان داده است ، ولی سازمان ملل حتی بطور دیپلماتیک اسرائیل را محکوم نمی کند چه برسد به تنبیه های بین المللی . تنها مشغله امریکا و متحدانش آن است که چگونه اسرائیل را مسلح تر کنند. اگر امریکا خیلی به ان پی تی علاقه دارد پس چرا همین دو ماه پیش قبول کرد که به هند

امریکا ادعا می کند که هدف عمده اش تضمین تبعیت ایران از پیمان منع افزایش سلاح های هسته ای (ان پی تی) است . امریکا مدعی است که ایران در پی دستیابی به سلاح هسته ای است... اما نتوانسته است این را ثابت کند...

متخصصین غربی تخمین می زنند که حتی اگر ایران در پی دستیابی به سلاح هسته ای باشد ، دارای مواد خام ، ابزار و تکنولوژی لازم نیست و حداقل 5 تا ده سال طول می کشد که به آن نقطه برسد . امریکا تنها کشور در تاریخ بشر است که بر سر مردم بمب هسته ای انداخته (شهرهای هیروشیما و ناکازاکی در جاپان) و نه تنها صدها هزار نفر را کشته بلکه برای چندین نسل مردم آن مناطق را معبوب کرده است . چنین قدرتی چطور می تواند ادعا کند که می خواهد جلو تولید سلاح هسته ای را بگیرد ؟ 60 سال از ریختن بمب هسته ای بالای هیروشیما و ناکازاکی می گذرد ولی امریکا هنوز حاضر نیست از مردم جاپان عذر خواهی کرده و بگوید از ارتکاب این جنایت متأسف است . چرا ؟ امریکا هزاران کلاهک هسته ای تولید کرده و هرگز حاضر نشده است که از زرادخانه هسته ای خود بکاهد . چرا ؟ امریکا ، وقیحانه کشورهای دیگر را

سیاست های ایران ناظر بر ایجاد شرق میانه ایست که درست صد و هشتاد درجه با شرق میانه ای که ما می خواهیم بوجود آوریم ، متفاوت است. ” خبرنگاری از رایس پرسید : ” آیا آمریکا حاضر است قول دهد که در صورتیکه ایران برنامه هسته ای خود را کنار بگذارد به آن حمله نکند ؟ ” رایس در جواب گفت : ” مطلقا خیر . زیرا ایران يك خرابکار در نظام بین المللی است... دادن ضمانتهای امنیتی اصلا مطرح نیست. ” (به نقل از آسوشیند پرس 22 می) هنری پرچت ، که در سال های میان 1978 تا 1980 مسئول بخش شرق میانه در وزارت امور خارجه امریکا بود در اکتوبر 2005 در مجله فارین سرویس ژورنال نوشت که بسیاری از رژیم های دیگر دنبال دست یابی به سلاح هسته ای هستند و حقوق مردم خود بخصوص زنان را لگد مال کرده جنایاتی شبیه جنایات جمهوری اسلامی را مرتکب می شوند ؛ اما امریکا آنان را دوستان وفادار خود محسوب کرده و تقویتشان می کند . تنها دلیل واقعی کارزار امریکا علیه ایران ، خصومت امریکا با این رژیم است . او در 3 اپریل مصاحبه ای با بی بی سی فارسی کرد و گفت : ” حتی اگر ایران قبول کند که اشتباه کرده و دیگر برنامه انرژی هسته یی خود را دنبال نمی کند... و واقعا آن را کنار بگذارد من اطمینان دارم که امریکا خواهد گفت ایران حامی عمده تروریزم است ، در صلح میان اسرائیل و اعراب خرابکاری می کند ، حقوق بشر را نقض می کند ... تا

تکنولوژی هسته ای جدید بفروشد؟ هند کشوری است که حاضر به امضای قرارداد ان پی تی نشده و بمب هسته یی ساخته و آزمایش کرده است . هند کشوری است که اغلب به کشورهای همسایه اش (نیپال ، بنگله دیش ، سیریلانکا ، کشمیر) حمله کرده و در گذشته با پاکستان و چین وارد جنگ شده است . پس چرا ؟ جالب آن است که کشورهای که خودشان ان پی تی را زیر پا گذاشته اند و یا اصلا ان پی تی را امضاء نکرده اند ، عضو هیئت اصلی آژانس بین المللی انرژی هسته یی می باشند و قرار است در مورد اینکه کدام کشورها از ان پی تی تبعیت نمی کنند ، قضاوت کنند!

واضح و مبرهن است که نگرانی واقعی امریکا و کشورهای دیگری که می خواهند ایران را به شورای امنیت کشانده و تنبیه کنند این نیست که ایران ان پی تی را رعایت نمی کند . منافع دیگری در کار است .

در طول سفر کاندولیزا رایس ، وزیر امور خارجه امریکا ، به شمال انگلستان خبرنگاران به او گفتند که بهتر است قبول کند که اشغال عراق يك اشتباه بود . او جواب داد که امریکا اشتباهات تاکتیکی کرد اما حمله به عراق به لحاظ استراتژیک درست بود زیرا ساختن يك نظم نوین در شرق میانه با وجود صدام حسین ، ممکن نبود . همین منطق را در مورد جمهوری اسلامی بکار می برند . در مارچ گذشته او نقطه نظرات خود را چنین تشریح کرد : ” هیچ کشوری به اندازه ایران برای ما تهدید آفرین نیست زیرا

هژمونی است - یعنی رقابت بر سر فتح سرزمین ها نه صرفاً بخاطر خودشان بلکه برای تضعیف رقیب و

کاستن از هژمونی وی .
بعلاوه ، اهمیت شرق میانه فقط نفت نیست . این منطقه به لحاظ جغرافیائی محل تقاطع میان سه قاره و در واقع دروازه ورود به آنهاست . منجمله دروازه ورود نظامی . ایران یکی از مهمترین کشورهای شرق میانه است و به این دلیل در طول قرون توجه قدرت های استعماری و امپریالیستی را بخود جلب کرده است . بعلاوه ، بدلیل داشتن مرز طولانی مشترک با شوروی سابق نقش خاصی را برای غرب و آمریکا بازی کرده است .

انقلاب سال 1357 ضربه سنگینی به امپریالیزم آمریکا بود . رژیم شاه که توسط آمریکا و انگلیس در ایران به قدرت رسیده بود سرنگون شد و به این ترتیب يك ستون مهم قدرت آمریکا در منطقه ضربه خورد . هر چند افتادن انقلاب زیر رهبری اسلامی این ضربه را ملایم تر کرد اما بهر حال ضربه ی سنگینی برای آمریکا بود . بلاک امپریالیستی غرب که تحت رهبری آمریکا بود ، از طریق کشورهای اروپائی ، رژیم اسلامی ایران را مهار کرد و نگذاشت که به مدار بلاک امپریالیستی شوروی برود . غربی ها رژیم ایران را در مدار امپریالیزم غرب نگاه داشتند و به جمهوری اسلامی کمک کردند که انقلابیون را سرکوب کرده و دهها هزار تن از آنان را کشته و اعدام کند .

زمانی که رژیم اسلامی ایران از شرق میانه ناپدید نشود امریکائی ها راحت نخواهند بود .

اینها استدلالات قدرتمندی از سوی طرفداران منافع امپریالیزم امرکا در شرق میانه است و نشان می دهد که نگرانی امریکا ان پی تی نیست بلکه خود رژیم اسلامی ، حداقل در شکل و شمایل کنونی اش ، است .

اسناد سیاست خارجی امریکا صحبت از شرق میانه بزرگی که از مراکش تا افغانستان امتداد می یابد ، کرده اند . امریکا نیاز دارد که ساختار منطقه را عوض کند تا به اهداف سلطه گرانه جهانی اش دست یابد . شرق میانه دارای بزرگترین ذخیره نفت جهان است و بزرگترین تولید کنندگان نفت جهان در اینجا قرار دارند . همچنین دارنده یکی از بزرگترین منابع گاز است . اکثریت سوخت جهان از خلیج فارس و دریای عربی گذر می کند تا به بازارهای جهان برسد . نفت آنقدر مهم است که کنترل این کالا کلیدی است برای کنترل جهان منجمله کشورهای اروپائی ، جاپان ، چین ، هند و دیگر اقتصادهائی که وابسته به جریان یابی بدون وقفه نفت می باشند . برای امریکا اهمیت چنگ انداختن بر شرق میانه دست یابی به سودهای فوری نیست . نفت را برای این می خواهد که بتواند علیه رقبایش استفاده کند حتی اگر به معنای آن باشد که در کوتاه مدت ضرر کند . همانطور که لنین در " امپریالیزم بالاترین مرحله سرمایه داری " گفت :
" یکی از ویژگی های امپریالیزم رقابت میان چند قدرت بزرگ در دستیابی به

ایران، "حق" امریکا است و راه حلی "متعادل" است. همانطور که لنین نوشت: "سرمایه مالی و بوجود آمدن تراستها، تفاوت ها میان نرخ رشد بخشهای مختلف اقتصاد جهان را از میان نمی برد بلکه افزایش می دهد." امروز، در حالیکه اقتصاد رقباتی امریکا در اروپا و جاپان بسرعت درحال جلو زدن از امریکا است، اما در زمینه نظامی امریکا رقیبی ندارد. یک کشور امپریالیستی دارای قدرت نظامی است و اراده اش را به پشتوانه آن به دیگران تحمیل می کند و منافع اقتصادی اش را به زور نیروی نظامی اش تامین می کند. ساختار مناطق نفوذ امپریالیستی در جهان که بر پایه توازن قوا میان دو بلاک امپریالیستی رقیب (یکی به سرکردگی آمریکا و دیگری " شوروی ") بوجود آمده بود دیگر ضرورت وجودی خود را از دست داد. لنین می گوید: "تحت سرمایه داری، وقتی که تناسب قوا بهم می خورد، آیا تضادها می توانند راهی بجز قهر راهی برای حل خود بیابند؟" تلاش های آمریکا برای تبدیل ایران به یک مستعمره جدید در مرکز رقابتها میان امپریالیستها بر سر تجدید تقسیم جهان بر مبنای توازن قوای نوین، قرار دارد.

تاکتیکهای احتمالی امریکا در خدمت به اهداف استراتژیکش

سیاستمداران آمریکا، این تاکتیکهای احتمالی را "انتخاب هائی که روی میز قرار دارند" می خوانند.

اما اوضاع جدیدی پس از فروپاشی شوروی در جهان بوجود آمده و امریکا تنها ابرقدرت جهان شده است. امریکا دیگر نمی تواند به نظم کهن شرق میانه که در شرایط متفاوتی بوجود آمده بود، اکتفا کند. این مسئله نگاه امریکا به جمهوری اسلامی را کاملاً عوض کرده است. رژیمي که در چارچوب اوضاع قبلی برایش قابل قبول بود، اکنون کاملاً غیر قابل قبول بنظر می رسد. نه بخاطر اینکه این رژیم تغییراتی کرده است بلکه بخاطر اینکه امریکا معتقد است اکنون تجدید سازماندهی شرق میانه ضروری و ممکن است و برای اینکار لازم است که رژیم ایران تغییر کند.

امریکا بدنبال اهدافی بسیار گسترده تر از سرنگونی رژیم ایران است. مهمترین مسئله آن است که جای این رژیم را چه خواهد گرفت. مطمئناً برای امریکا وقوع یک انقلاب واقعی حداقل همانقدر غیر قابل قبول است که وجود جمهوری اسلامی. امریکا بدنبال مستقر کردن رژیمي در ایران است که آزادی عمل لازم برای دستیابی به اهداف منطقه ای اش را بدهد. مثلاً استقرار نیروهای نظامی امریکا در ایران. به نظر امریکا در پرتو فروپاشی شوروی و بوجود آمدن تعادل قوای نوین و تبدیل امریکا به تنها ابرقدرت، این راه حل برای مسئله

... استراتژی امریکا در رابطه با ایران را بحث کردیم. اکنون به بررسی تاکتیکهای احتمالی امریکا در خدمت به تحقق استراتژی اش، می پردازیم.

ببوسند و دست به خودکشی سیاسی بزنند. نیویارک تایمز مینویسد: این پیشنهادی است که با هدف پذیرفته شدن داده شده است. یکی از افراد محفل داخلی بوش به این روزنامه گفت: «اگر قرار است به رویارویی با ایران برویم باید اول نشان دهیم که ما سعی کردیم که مذاکره کنیم.»

پل رینولدز، تحلیل گر بی بی سی در تاریخ 2 جون، بی پرده چنین تحلیل کرد: «سرسختان و اشنگتن با پیشنهاد مذاکره مستقیم امریکا با ایران، همراهی کرده اند زیرا معتقدند نظر آنها مبنی بر لزوم دست زدن به اقدام نظامی علیه ایران را ثابت خواهد کرد. و میگویند با این سیاست امریکا می تواند چین و روسیه را نیز متحد کند.... پس از شکست خوردن مذاکرات، سرسختان و اشنگتن فشار خواهند آورد که شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ای صادر کرده و به ایران دستور توقف غنی سازی را بدهد و اگر روسیه و چین جلو تحریم ها را بگیرند آنگاه فشار خواهند گذاشت که امریکا همراه با متحدانش بطور یکجانبه دست به عمل زنند. اگر تحریم ها نتوانستند کاری کنند آنگاه حمله نظامی را پیش خواهند کشید.»

آیا امریکا با توجه به مشکلاتی که در عراق دارد، دست به اقدام نظامی علیه ایران خواهد زد؟

مطمئناً پیشنهاد امریکا مبنی بر مذاکره مستقیم با ایران به معنای آن نیست که تصمیم گرفته از این راه نرود. ممکن است مذاکرات مستقیم صورت بگیرد و ممکن است نگیرد. نتایج را نمی توان پیش بینی کرد. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه قیل از دست زدن به جنگ، امریکا مجبور است که یک پروسه فعالیت‌های دیپلماتیک بر اه اندازد تا بتواند شرایط سیاسی لازم را در دو زمینه بوجود آورد: در زمینه آماده کردن افکار عمومی در امریکا و در خارج و همچنین معامله کردن و زیر فشار گذاشتن قدرت های بزرگ دیگر.

روزنامه نیویارک تایمز در شماره دوم جون نوشت: «دستیاران بوش معتقدند که رهبران ایران شروط اصلی بوش را نخواهند پذیرفت». شرط اصلی بوش آن است که ایران مستثنی از تمام کشورهای جهان باید قبول کند که کاملاً غنی سازی و بازیافت اورانیوم را قطع کند حتی اگر زیر نظر بازرسان بین المللی باشد. این به معنای تبعیت کامل از امریکا خواهد بود. احتمال دارد که بوش به رهبران ایران پیشنهاد آن را بدهد که در ملاء عام چکمه های او را

تحریم ها

امور خارجه آمریکا، در ماه مارچ گفت: «هیچ کس نگفته است که بلافاصله باید دست به تحریم علیه ایران بزنیم.» اما در واقع، امریکا در این مسیر قرار گرفته است و بنظر

در ابتدای امر، امریکا به دلیل مخالفت های روسیه و چین، از شورای امنیت سازمان ملل نخواست که تحریم های دیپلماتیک و اقتصادی علیه ایران اعمال کند. کاندولیزا رایس، وزیر

م تفاوت است. این نقشه قرار است مانع از آن شود که در این فاصله، دعوای میان قدرت ها در ملاء عام آشکار شود.

از آنجا که ایران از روسیه و چین اسلحه می خرد، تحریم تسلیحاتی باعث تضعیف نظامی اش خواهد شد. بطور کلی، جمهوری اسلامی در مقابل فشارهای خارجی بسیار شکننده است زیرا اقتصادش بشدت به بازار جهانی گره خورده است. افزایش عظیم قیمتهای نفت در دهسال گذشته ایران را به لحاظ اقتصادی مستقل نکرده است بلکه بیشتر وابسته به صادرات نفت کرده است.

درآمدهای نفتی ایران نسبت به سال 1997 تقریباً سه برابر شده است. اکنون تقریباً سه چهارم درآمد دولت را درآمدهای نفتی تشکیل می دهد. بعلاوه، تحریم واردات منجمله ماشین آلات و تکنولوژی، می تواند بسرعت تمام اقتصاد ایران را فلج کند. همین اختلال توانائی های رژیم را بشدت کم خواهد کرد و بطور قطع از نظر سیاسی آن را بی ثبات خواهد نمود.

ممکنست روسیه و چین در مقابل تحریم هایی که مانع از آن شود که نفت ایران را بخرند مقاومت کنند اما کشتی های نظامی امریکا و اروپا در آبهای خلیج آنان را قانع خواهد کرد که مقاومت نکنند. در جنگ جهانی دوم، تحریم حمل نفت به جاپان، جاپان را وادار کرد که به پرل هاربر حمله کند. دهسال تحریم علیه رژیم صدام حسین آن را به لحاظ اقتصادی و نظامی کاملاً ضعیف کرد بطوری که

می رسد پیشاپیش جدول زمانی خود را نیز تعیین کرده بود. در اوایل جولای، رایس تاکید کرد که: «تکلیف این مسئله واقعاً باید در عرض چند هفته آینده تعیین شود.»

در جلسه ای که اول جون در ویانا میان امریکا و دیگر 4 عضو شورای امنیت سازمان ملل (انگلستان، فرانسه، روسیه و چین) و آلمان و رئیس دیپلماسی اروپای واحد، برگزار شد، آنان در مورد برخی تحریم های ابتدائی به توافق رسیدند. البته هنوز جزئیات آن آشکار نشده است. گفته می شود که چین و روسیه توافق کردند که آنها حتی اگر تحریم ها را مورد تائید قرار ندهند مانع آن نیز نخواهند شد. در صورت عدم توافق ایران با اولتیماتومی که تحت رهبری امریکا به آن داده شده است، ایران به این صورت تنبیه خواهد شد که مقامات رسمی کشور حق سفر نخواهند داشت و ایران به لحاظ تسلیحاتی نیز تحریم خواهد شد. چنین تحریمی احتمالاً می تواند به معنای کشیدن یک حلقه نظامی به دور ایران باشد. در این سناریو، تحریم ها می توانند گام به گام صحنه را برای جنگ آماده کنند، حتی اگر قدرت های دیگر ناراضی باشند یا اینکه با آن مخالفت کنند. اگر نگاهی به مورد عراق ببینیم می بینیم که دیپلماسی، تحریم و مانور دادن در شورای امنیت سازمان ملل و غیره نه تنها مانع وقوع جنگ نشدند بلکه جاده را برای آن صاف کردند. نقشه امریکا که توسط رایس معین شده است، این بار کمی

عراق حتی قبل از حمله امریکا، کاملاً قابل شکست دادن شده بود. این الزاماً

به معنای آن نیست که این بار نیز امریکا دهسال صبر خواهد کرد.

انتخاب های نظامی

اشغال :

اگر امریکا تصمیم بگیرد که به ایران حمله کند، شکل حمله وابسته به عوامل گوناگون خواهد بود - منجمله وابسته به اختلافات میان قدرت های بزرگ، رشد مخالفت های توده ای علیه جنگ و اوضاع سیاسی در داخل ایران و توانایی های نظامی امریکا.

شک نیست که امریکا برای دست یافتن به اهداف استراتژیکش در منطقه و جهان، که گرفتن ایران و تبدیل آن به یک مستعمره جدید امریکا را ضروری می کند، ترجیح می دهد که دست به اشغال کامل ایران بزند - چیزی شبیه عراق یا حداقل مانند افغانستان. اما گمان می رود که دست زدن به چنین عملیاتی تقریباً ناممکن باشد.

اردوی امریکا در عراق گیر کرده است و در افغانستان با مشکلات زیادی روبروست. در حال حاضر و حداقل تا آینده نزدیک، اردوی امریکا در عراق در موقعیتی است که می خواهد مانع از آن شود که در عراق شکست بخورد. امریکایی ها نقشه تقلیل سربازان خود در این دو کشور را کاملاً کنار گذاشته اند. امریکا از تمام نیروهای ذخیره اش استفاده کرده است.

مباران نظامی ایران :

یکی دیگر از انتخابها که بطور علنی بحث می شود، بمباران مراکز هسته ای ایران، و برخی مراکز سیاسی و

بعلاوه، ایران از عراق بزرگتر بوده و سه برابر آن جمعیت دارد. جغرافیای ایران بسیار ناهموار است و برای تانکها و خودروهایی نظامی امریکا موانع زیادی ایجاد خواهد کرد. حتی در عراق که زمین بسیار مساعد و هموار دارد، خودروهایی نظامی امریکا در مقابل جنگی که نیروهای مقاومت پیش می برند، کارآئی کاملی ندارند.

تحلیل گران نظامی امریکائی میگویند: امریکا برای اینکه واقعا عراق را زیر کنترل درآورد، نیاز به سه برابر سربازان فعلی اش دارد. اگر این را بخواهیم به اشغال ایران تعمیم دهیم می بینیم که امریکا (خودنمائی هاو تفرعن های جورج بوش به کنار) آن مقدار نیرو را ندارد که بخواهد در ایران بطور مستقیم به اهدافش دست یابد.

مشکلاتی که در مقابل امریکا سربلند کرده باعث اختلافات جدی در هیئت حاکمه امریکا بر سر اینکه در رابطه با ایران چه رویکردی را اتخاذ کنند شده است.

نظامی ایران است. بدون شک امریکا علیرغم ضعفهایش قادر است چنین کاری را انجام دهد. امریکا از این نوع

یک حمله نظامی به چند نقطه ممکن است تبدیل به یک جنگ میان ایران و آمریکا شود. حتی ممکن است تمام شرق میانه را شعله ور کند و شرایطی را بوجود آورد که مقابله با آن واری ظرفیت نظامی آمریکا باشد. البته ممکن است گفته شود که تسلط کامل بر شرق میانه برای آمریکا حکم "همه چیز یا هیچ چیز" را دارد. بمباران ایران ممکن است تنش‌ها میان امپریالیست‌ها را بیفزاید. میان قدرت‌های بزرگ بر سر اینکه چه زمانی و چگونه به ایران حمله شود اختلاف نظر موجود است. در مورد جنگ عراق، وقتی که آمریکا دست به یک تهاجم گسترده و کامل زد، قدرت‌های دیگر را ساکت کرده و وادار کرد که سلطه آمریکا را بعنوان یک فاکت و عمل متحقق شده برسمیت بشناسند. بمباران نظامی ایران یکسلسله دستاوردهای نظامی و سیاسی برای آمریکا در بر دارد اما نه از آن نوع که آمریکا بتواند به اهدافش دست یابد. بیشتر از آنکه نتیجه آن دستیابی آمریکا به اهدافش باشد، باعث برخاستن اعتراضات توده‌یی در ابعاد جهانی خواهد شد. تا زمانی که تکلیف این مسئله که کدامیک از قدرت‌های امپریالیستی ایران را کنترل می‌کند تعیین نشود، امپریالیست‌های دیگر نیز اهداف خود را دنبال خواهند کرد. و این با نقشه‌های آمریکا تداخل خواهد کرد.

خلع سلاح کردن ایران :

احتمالی آمریکا هم موجود است که زیاد بر سرش در مطبوعات بحث نمی

جنگها که نام "مرگ از بالا" را به آن داده خوشش می‌آید. سوال اینجاست: این راهکار چه دستاوردهای سیاسی و نظامی برای آمریکا خواهد داشت؟ بسیاری از استراتژیست‌های امپریالیست می‌گویند که با استفاده از موشک و یا هواپیما می‌توانند ضربات نابودکننده‌ای به برنامه هسته‌یی جمهوری اسلامی ایران بزنند. اما، اولاً برنامه هسته‌یی جمهوری اسلامی ایران نگرانی اصلی آمریکا نیست. ثانیاً، حتی اگر نگرانی واقعی‌اش هم باشد، آمریکا خوب می‌داند که ایران اصلاً توان تولید سلاح هسته‌یی را ندارد. این نوع حمله نظامی ممکنست ضربات نظامی و سیاسی بر رژیم ایران وارد آورد اما احتمالاً آمریکا نخواهد توانست به طور مستقیم به اهدافش در ایران و منطقه دست یابد. اینکه چنین حمله‌ای ممکنست به سقوط رژیم کمک کند غیر واقعی بنظر می‌رسد. در واقع ممکنست به هیئت حاکمه ایران کمک کند که صفوف خود را متحد کنند. ممکنست به این رژیم منفرد کمک کند که بر پایه ناسیونالیسم مقداری پایه برای خود فراهم کند.

اضافه بر آن، ممکنست ایران در جای دیگری تلافی کند. در اینصورت عملیات نظامی محدود دیگر محدود باقی نمی‌ماند. برای مثال ممکنست تنگه هرمز را ببندد، یا تلاش کند از طریق متحدین خود در عراق و افغانستان و لبنان تلافی کند. بنابراین

علاوه بر انتخاب‌هایی که در بالا بحث کردیم، اشکال دیگری از دخالت

باز شدن شکاف هائی شود که بدلیل ستم ملی به وجود آمده است. تقریباً نیمی از جمعیت کشور از ملیت هائی تشکیل می شود که زیر ستم دولت مرکزی اند که عمدتاً ملیت فارس را نمایندگی می کند. امریکا می تواند بگوید که عربهای ایران از وی " کمک " خواسته اند و آمده است که آنها را " نجات " دهد.

سیمور هرش در مقاله ای در مجله نیویارکر در باره تدارک امریکا برای حمله به ایران نوشته بود: « یکی از مشاوران حکومتی که با غیرنظامیان وزارت دفاع امریکا روابط بسیار نزدیکی دارد به من گفت که واحدهائی با اقلیت های ایران منجمله آذری ها در شمال، بلوچ ها در جنوب شرقی و کردها در شمال شرقی کار می کنند.»

خصلت انفجاری ملل اقلیت ایران در ماه می توسط اعتراضات توده یی در ولایت آذربایجان یکبار دیگر نمایان شد. این اعتراضات در جواب به یک کارتون بود که آذری ها را بصورت سوسکهای احمق نشان می داد. در چند ماه گذشته در بلوچستان نیز برخورد هائی بوده است. برخی از نیروهای کرد ایرانی نیز پایشان را در جای پای جلال طالبانی و مسعود بارزانی گذاشته اند. رهبران کرد ایران بطور مرتب از سوی امریکا برای شرکت در بحثهای تدوین سیاست خارجی امریکا شرکت می کنند.

بیش از یکسال است که در اهواز ناآرامی هائی بوده است. بدون شک بسیاری از اعتراضات توده یی واقعی علیه اقدامات ستمگرانه رژیم جمهوری

شود. اشغال قسمتی از ایران و جدا کردنش از بقیه کشور، یکی از آنهاست. در این سناریو، ولایت جنوبی ایران به نام خوزستان، می تواند هدف چنین حمله ای باشد. بیشتر منابع نفتی ایران در اینجا متمرکز است. در جریان جنگ ایران و عراق در دهه 1980 هدف استراتژیک صدام حسین تسخیر خوزستان بود و این چیزی بود که آمریکا صدام را برای عملی کردنش تشویق می کرد.

خوزستان از نگاه نظامی امتیازاتی برای امریکا دارد. اول اینکه مرز بزرگی با عراق دارد و از نظر ارضی هموار است؛ بنابراین اشغال آن می تواند نسبتاً سریع انجام شود. از بصره تا اهواز راه کوتاهی است. امریکا می تواند تحت نام " ثبات عراق " دست به چنین کاری بزند. برای کم کردن هزینه های سیاسی چنین حرکتی، امریکا پیشاپیش بهانه اش را آماده کرده است: ایران در امور عراق دخالت می کند. تمام احزاب شیعه که زیر حمایت جمهوری اسلامی بودند امروزه بخشی از حکومت وابسته به امریکا می باشند.

و امریکا جمهوری اسلامی را متهم می کند که " تروریستها را مسلح می کند " . اما هنوز نتوانسته مدرکی در این مورد ارائه دهد. چنین ادعائی حتی منطقی نیست. قابل تصور نیست که رژیم شیعه ایران به نیروهای سنی مقاومت عراق کمک کند. اشغال خوزستان توسط امریکا به لحاظ اقتصادی رژیم ایران را نه تنها فلج می کند بلکه به احتمال زیاد موجب سقوطش خواهد شد. ممکن است باعث

بتواند حتی همان مقدار سرباز را پیاده کند . اضافه بر این ممکن نیست که بتواند پیش بینی کند بعد از اشغال چه پیش خواهد آمد . این کار ممکن است امریکا را به درون اوضاع نامساعدی که سعی می کند از آن پرهیز کند بکشاند.

اسلامی وجود داشته است . اما انفجار بمبها در محلات شلوغ شهر مشکوک است . رژیم جمهوری اسلامی ، امریکا و برتانیه را متهم به دخالت در این وقایع کرده است . اگر حمله امریکا محدود به خوزستان شود ، نیاز به نیروی بزرگی نخواهد داشت . اما معلوم نیست که امریکا

آیا تهدیدات امریکا مبنی بر استفاده از سلاح هسته ای علیه ایران تهدیدات میان تهی است ؟

امریکا از سلاح هسته یی استفاده نخواهد کرد . همانطور که روزنامه گاردین در شماره 4 می خود گزارش داد : « وقتی که ماه گذشته از جورج بوش سوال شد که در صورتی که ایران حاضر به توقف غنی سازی اورانیوم نشود ، آیا احتمال دارد که امریکا دست به حمله هسته یی علیه ایران بزند ، وی جواب داد : " همه انتخابها روی میز است . »

وقتی امپریالیزم امریکا عمدا دندانهایش را نشان می دهد ، باید وی را جدی گرفت . امریکا میان تضاد گیر کرده است : تضاد میان اینکه باید به اهدافش در شرق میانه دست یابد ولی قادر نیست سربازان کافی برای انجام اینکار پیاده کند . در نتیجه برای حل این مسئله ممکن است به خطرناکترین کار ممکن دست زند .

استراتژیست های امپریالیستی میگویند : سلاح هسته یی نیز " جزء لیست " است ؛ هسته یی نیز " در منو " است . ببینید چه

بقیه در صفحه (56)

آشکار شدن این واقعیت که ارتش امریکا در حال بحث پیرامون استفاده از سلاح هسته یی " تاکتیکی " علیه برخی اهداف در ایران است ، بسیاری را شوک زده کرده است .

عده ای می گویند این صرفا تهدیدات میان تهی است . جک استرا ، وزیر امور خارجه وقت انگلیس گفت فکر استفاده از سلاح هسته یی " احمقانه " است . اما این کار احمقانه باشد یا نباشد ، بحث در مورد آن واقعی است . این مسئله آنقدر واقعی است که سناتور امریکائی ، ادوارد کندي ، علنا از امریکا تقاضا کرد که علیه ایران فقط از سلاح های غیر هسته یی استفاده کند . جک استرا که وزیر امور خارجه تونی بلیر بود از کار برکنار شد . مطبوعات انگلستان حدس می زنند که تونی بلیر به این دلیل جک استرا را برکنار کرد که او علنا با استفاده از سلاح هسته یی علیه ایران مخالفت کرده بود . وقتی از جورج بوش در مورد استفاده از سلاح هسته یی سوال شد وی حاضر به آن نشد که بگوید

تظاهرات بیسابقه مائوئیست های نیپال در پایتخت (کتمندو)

سرویس خبری جهانی برای فتح - 5 جون 2006

در روز دوم جون ، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) یک گردهمایی عظیم و بیسابقه برگزار کرد . پس از سال ها ، مائوئیست ها توانستند دست به یک فعالیت علنی در پایتخت بزنند . بی بی سی گزارش داد که جمعیت شرکت کننده " حد اقل به 200 هزار نفر " می رسید . اما در تخمین های دیگری ، رقم نیم میلیون نفر ذکر گردیده است . به دلیل جمعیت بزرگی که به طرف شهر سرازیر شده بود ، مسیر های ترافیک تغییر یافته بود . صد ها وسیله نقلیه عمومی ، جمعیت را از مناطق پایگاهی انقلابی و مناطق روستائی مرکز نیپال به پایتخت آورده بودند . بسیاری از این مردم قبل از این پای شان به پایتخت نرسیده بود . هتل ها قیمت های مخصوص برای اتاق های شان تعیین کرده بودند و مردم شهر در همه جا خیمه زده بودند تا جمعیت را در آنها جای دهند . بسیاری از شرکت کنندگان شهری از هواداران مائوئیست ها بودند و بسیاری دیگر کسانی بودند که آمده بودند تا ببینند مائوئیست ها چه حرفی برای گفتن دارند . هزاران داوطلب جوان که تعداد زنان جوان در میان آنان برجسته بود و همه تی شرت های سرخ با عکس پراچندا به تن کرده بودند ، نظم گرد همائی را بر عهده داشتند . نیروهای حکومتی حلقه محکمی به دور گرد همائی به وجود آورده بودند و نیروهای مسلح حضور کامل داشتند تا مانع از آن شوند که جمعیت به

قصر شاه که در چند صد متری قرار داشت حمله ور شوند . محل برگزاری گرد همائی نیز اهمیت داشت . جمعیت که عظیم تر از میدان گرد همائی بود از حصار های تودیخل که محل رسم گذشت نظامی است و قبلا مردم عادی اجازه ورود به آنجا را نداشتند و تا کنون برای جشن های شاهی استفاده می شد ، گذشتند و در آنجا تجمع کردند . مردم روی چوکی هایی نشستند که قبلا همراهان شاه و جنرال های فودالاش می نشستند . در جاهائیکه سابقا فقط پرچم های خاندان سلطنتی را نمایش می دادند ، درفش های سرخ کمونیستی در همه جا بر زمین کوبیده شدند . علاوه بر موسیقی و رقص ، سخنرانی اصلی توسط کریشنا بهادر ماهارا ایراد شد . کریشنا رئیس کمیته ای است که حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) برای مذاکره با پارلمان جدید تعیین کرده است . او در سخنرانی اش به احزاب پارلمانی به دلیل عقب نشینی شان از قرار داد 12 نکته یی که با حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) امضا کرده بودند ، انتقاد کرد . این قرار داد 12 نکته یی یک جنبش ضد شاهی در سراسر کشور را دامن زد . او بالای این احزاب انتقاد کرد که در انحلال پارلمان و فرا خواندن انتخابات برای مجلس موسسان سر سختی نشان میدهند .

تظاهرات بیسابقه مائونیست های نیپال در پایتخت (کتمندو)

در روز دوم جون ، حزب کمونیست نیپال (مائونیست) یک گردهمایی عظیم و بیسابقه بر گزار کرد . پس از سال ها ، مائونیست ها توانستند دست به یک فعالیت علنی در پایتخت بزنند . بی بی سی گزارش داد که جمعیت شرکت کننده " حد اقل به 200 هزار نفر " می رسید . اما در تخمین های دیگری ، رقم نیم میلیون نفر ذکر گردیده است . در این گردهمایی درجهانی که سابقا فقط پرچم های خاندان سلطنتی را نمایش میدادند درفش های سرخ کمونیستی در همه جا بر زمین کوبیده شدند .

در صفحه (67)

اول ماه می یک میلیون تن از مهاجرین و طرفداران شان خیابان های امریکا را پر کردند

اول ماه می در آمریکا مهاجرین همراه با مدافعانشان به خیابان ها ریختند کارخانه ها و مدارس خالی شدند و رستوران ها و مغازه ها را تعطیل کردند . بیش از یک میلیون نفر در لاس آنجلس و 400 هزار نفر در شیکاگو . ده ها هزار تن در نیویارک ... در آیوا ، نبراسکا ، کانزاس ، ویسکانسین ، مینه سوتا و تکزاس ...

صفحه (54)

ایران خطر یک جنگ دیگر يك جنگ دیگر در خاورمیانه يك احتمال واقعي است

مطبوعات امریکا در ماه اپریل گذشته گزارشهایی را در مورد تدارک امریکا برای حمله به ایران منتشر کردند . همه این گزارشات بر مصاحبه با مقامات نظامی و امنیتی عالیرتبه امریکا متکی اند . سیمور هرش در مجله نیویارکر نوشت که امریکا علاوه بر وارد آوردن ضربات نظامی معمول در فکر استفاده از بمب های هسته ای تاکتیکی است . ساندی تایمز نوشت که نیروهای نظامی برتانیه ، تحت رهبری اردوی امریکا ، در تمرین نظامی حمله به ایران شرکت کرده اند .

صفحه (57)